

دوفصلنامه

«نامه علوم انسانی»

صاحب امتیاز: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر مسئول: دکتر مهدی گلشنی

سر دبیر: دکتر سید فضل الله موسوی

دبیر این شماره: دکتر مظفر نامدار

شماره استاندارد بین المللی نشریه: ۹۲۱۲ - ۱۶۰۵

اعضای هیأت تحریریه:

عضو پژوهشکده حوزه و دانشگاه	اسکندری، محمدحسین
استاد دانشگاه تهران	دکتر افخمی، علی
استاد دانشگاه تهران	دکتر افروز، غلامعلی
استادیار دانشگاه امام صادق (ع)	دکتر الویری، محسن
دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی	دکتر پناهی، محمدحسین
استاد دانشگاه شیراز	دکتر حسینی، سید علی اکبر
دانشیار دانشگاه شهید بهشتی	دکتر درزی نو کورانی، بهروز
دانشیار دانشگاه تربیت معلم	دکتر صدقی، حامد
استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	دکتر قمی، هایده
دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی	دکتر کلباسی، حسین
دانشیار دانشگاه تهران	دکتر موسوی، سید فضل الله
دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	دکتر میر جلیلی، سیدحسین
دانشیار دانشگاه تربیت مدرس تهران	دکتر نیکویخت، ناصر

مدیر نشر:

رحمت الله رحمت پور

ویراستار:

سید جلیل شاهی لنگرودی

چکیده‌ها به زبان انگلیسی:

دکتر هایده قمی

مسئول امور اجرایی:

امیر اعتمادی بزرگ

حروف نگار و صفحه آرا:

فاطمه صغری خوش چهره و افسانه لطفی

طرح جلد:

عطاء الله کاویانی

ناظر چاپ:

سید ابراهیم سیدعلی

لیتوگرافی:

شرکت چاپ فرشویه / خیابان فلسطین - پایین تر از جمهوری -

کوچه فلاح زادگان - بن بست اول - پلاک ۶۰

ناشر:

انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تیراژ:

۱۰۰۰ نسخه

بها:

۱۰۰۰ تومان

نشانی:

تهران، بزرگراه کردستان، خیابان ۶۴، کد پستی ۱۴۳۷۴، صندوق پستی ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵،

دوفصلنامه نامه علوم انسانی، تلفن ۳-۸۸۰۴۶۸۹۱، ۸۸۰۳۶۳۲۰ (۰۲۱)

E-mail: Ensani@ihcs.ac.ir

فاکس ۸۸۰۳۶۳۲۰ (۰۲۱)

www.ihcs.ac.ir

نشانی بخش انگلیسی فصلنامه در اینترنت:

محور مقالات:

- بررسی و تحلیل مبانی علوم انسانی*
 - بررسی و نقد منابع رشته‌های علوم انسانی
 - بررسی و نقد برنامه‌های آموزشی و پژوهشی علوم انسانی
 - بررسی و نقد شیوه‌های اجرایی و عملکرد برنامه‌های آموزشی و پژوهشی علوم انسانی
- *. یادآوری می‌شود رشته‌های علوم انسانی در این فصلنامه عبارت‌اند از: ادبیات فارسی، ادبیات عربی، اقتصاد، تاریخ، حقوق، روان‌شناسی، زبان‌شناسی و زبان‌های خارجی، علوم اجتماعی، علوم تربیتی، علوم سیاسی، فلسفه و کلام، قرآن و حدیث، و مدیریت.

تذکر:

- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- مقالات ترجمه‌شده به‌همراه متن اصلی ارسال شود.
- مقاله ارسالی قبلاً در جایی چاپ نشده باشد.
- چکیده مقاله به‌زبان فارسی در حدود ۷۰ - ۱۰۰ کلمه همراه با مقاله ارسال شود.
- نشانی دقیق نویسنده و شماره تلفن، همراه با مشخصات کامل در پایان هر مقاله قید شود.
- مقالات دریافتی بازگردانده نمی‌شود.
- فصلنامه در ویرایش ادبی مطالب آزاد است.
- مقالات دریافتی پس از بررسی و تأیید داوران و هیئت تحریریه در نوبت چاپ قرار می‌گیرد.
- کپی‌ه حقوق برای «نامه علوم انسانی» محفوظ و چاپ و انتشار آن بدون کسب اجازه ممنوع است ولی استناد به مطالب آن با ذکر مأخذ بلامانع است.
- از هر گونه اظهارنظر محققان ارجمند استقبال می‌شود.

فهرست

سخن سردبیر ... ۱

مقاله‌ها

- سخنی نو درباره نقد (دکتر سید فضل‌الله موسوی) ... ۵
- نقدی بر مقاله «سخنی نو درباره نقد» (دکتر سید کاظم اکرمی) ... ۲۳
- نقد بر نقد: «پاسخی به مقاله دکتر سید کاظم اکرمی» (دکتر سید فضل‌الله موسوی) ... ۳۷
- فراسوی دو نقد (ا.ع) ... ۵۵
- نقد و بررسی کتاب مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی (دکتر عباس اقبال) ... ۷۷
- نقدی بر نقد کتاب مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی (حسنعلی ترکمان) ... ۹۱
- نقدها را بود آیا که عیاری گیرند (دکتر محمدجواد شریعت) ... ۹۹
- نامه نقد در بوته نقد (دکتر قربانعلی قربانزاده - عباس خلجی) ... ۱۰۷
- نقد بر نقد: «پاسخی به مقاله نامه نقد در بوته نقد» (دکتر سید فضل‌الله موسوی) ... ۱۲۱

چکیده‌ها به زبان انگلیسی ... 4- 1

علی بن عیسی القاسانی، عن ابن مسعود المیسری، رفعه قال: قال المسيح (ع):

خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ، وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ، كُونُوا نُقَّادَ الْكَلَامِ،
فَكَمْ مِنْ ضَلَاكَةٍ زُخْرِفَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، كَمَا زُخْرِفَ الدَّرَّهَمُ مِنْ نُحَاسٍ
بِالْفِضَّةِ الْمُمَوَّهَةِ. النَّظْرُ إِلَى ذَلِكَ سَوَاءٌ، وَالْبُصْرَاءُ بِهِ خُبْرَاءُ.

(بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶؛ مأخوذ از محاسن برقی، دارالکتب اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۰)

حق را (حتی) از اهل باطل بگیرید، اما باطل را (حتی) از اهل حق
نگیرید. نقدکننده سخنان باشید؛ چه بسا ضاللتی که با آیه‌ای از کتاب
خدا تزیین شده باشد، بسان سکه مسینی که با آب نقره تزیین شده
است. سکه اصل با غیر اصل در ظاهر یکسان است و حقیقت آن فقط
برای اهل بینش روشن است.

سخن سردبیر

همان‌گونه که برای خوانندگان دوفصلنامه *نامه علوم انسانی* روشن است، حدود ۶۰ تا ۸۰ درصد مطالب این نشریه را مقاله‌هایی تشکیل می‌دهند که در آنها کتب و متون علوم انسانی، به ویژه کتاب‌هایی که در دانشگاه‌ها به‌عنوان منابع اصلی و فرعی تدریس می‌شوند، نقد می‌شود.

دفتر مجله *نامه علوم انسانی*، طبق روال معمول، نسخه‌ای از مجله را برای هر یک از کسانی که کتاب یا مقاله آنان در آن شماره نقد و بررسی شده است، طی نامه‌ای ارسال می‌دارد و از آنان درخواست می‌کند در صورتی که مایل باشند پاسخ آن نقد را طی مقاله‌ای برای دفتر مجله ارسال دارند تا در شماره آتی آن به‌چاپ برسد. اکثر کسانی که کتابشان نقد می‌شود، پاسخی به آن نمی‌دهند و این شاید دلیلی باشد که نویسندگان محترم نقدهای موردنظر را که حاوی نقاط قوت و ضعف کتاب از لحاظ شکلی و محتوایی است، قبول دارند؛ و شاید هم به دلایلی بعضاً نمی‌خواهند پاسخ دهند. از سوی دیگر، برخی، پاسخ خود را طی مقاله‌ای ارسال می‌دارند که ما آن را در شماره بعدی، در بخشی از مجله تحت عنوان «**نقد بر نقد**»، به‌چاپ می‌رسانیم ولو اینکه آن ویژه‌نامه در خصوص یکی دیگر از موضوع‌های علوم انسانی باشد. در مواردی دیگر نیز به‌جای نویسنده کتاب یا مقاله مورد نقد، دانشجوی استاد مربوط یا شخص دیگر، به‌عنوان شخص ثالث، پاسخ نقد قبلی را طی مقاله‌ای ارسال می‌دارد که باز هم ما آن را به‌چاپ می‌رسانیم.

به‌نظر می‌رسد این کار، یعنی «**نقد بر نقد**»، موضوع اصلی مورد بحث یا محتوای کتاب و مقاله موردنقد قرار گرفته بیشتر کنکاش و بررسی و جوانب موضوع روشن‌تر می‌شود و چه بسا با این پاسخ‌های متقابل، جرقه‌های علمی و مطالب جدیدی در

ذهن ناقد، نویسنده و یا اشخاص دیگر ایجاد و موضوع مورد بحث در آن زمینه روشن تر و ابعاد آن وسیع تر و ناشناخته‌های آن آشکارتر می‌شود که شاید اگر این «**نقدها**» و «**نقد بر نقدها**» صورت نمی‌گرفت، این کار انجام نمی‌شد.

به هر حال، به نظر می‌رسد که اساسا نقد و بررسی کتاب‌ها و متون، خود، باعث رشد و پویایی علوم در هر زمینه‌ای می‌شود و اگر این کار ادامه یابد و «**نقد بر نقد**» یا «**نقدها بر نقدها**» صورت گیرد، این رشد و پویایی و جلوه کردن افکار و اندیشه‌ها بیشتر و بیشتر به‌منصه ظهور می‌رسد. از سوی دیگر، اگر این نقدها انجام نگیرد، هر شخصی در هر زمینه‌ای، اعم از رشته خود یا رشته‌های دیگر، مطلب می‌نویسد و چه بسا این مطالب از لحاظ ارزشی و علمی ایرادهای زیادی داشته باشد و باعث شود خوانندگان آن متون، اعم از جوان و غیر، در یافتن حقایق و یا شیوه‌های علم آموزش و تحقیق دچار مشکل شوند و به ورطه‌های دیگری غیر از یافتن حقایق و واقعیت‌ها سوق داده شوند، به این صورت که جامعه علمی ممکن است آماری داشته باشد و تعداد کتب و مقاله‌ها هم روزبه‌روز زیادتر شود ولی متأسفانه از لحاظ محتوا و رشد و پویایی، جامعه و کشور قدمی به جلو بردارد و در یک نقطه درجا بزند که این مسئله خود به نوعی عقب‌گرد و عقب‌ماندگی علمی به‌همراه دارد.

بخشی از حیات یک جامعه، منوط به رشد علمی و ابداع نظرها و به‌قولی تولید علم در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و علوم طبیعی است. از این‌رو، ما معتقدیم که مجلات و کتبی که در زمینه نقد و بررسی تلاش می‌کنند، آن هم با صداقت و بدون حب و بغض‌ها، قطعاً به رشد و پویایی علمی جامعه و کشور کمک شایانی می‌کنند و هنگامی که این «**نقدها**» به «**نقد بر نقدها**» تبدیل می‌شود، شتاب این رشد و پویایی به‌مراتب بیشتر می‌شود. بر این اساس، به این فکر افتادیم تا علاوه بر اینکه مقاله‌های نقد بر نقد را در هر یک از شماره‌ها به‌طور مجزا ارائه می‌دهیم، مجموعه‌ای تحت عنوان «نقد بر نقد» داشته باشیم تا این موارد یکجا و در کنار هم ارائه شوند و خوانندگان محترم و علاقه‌مند بتوانند از این نظر نیز بهره‌مند شوند. بنابراین، در این مجموعه، به‌عنوان نمونه، نویسنده‌ای مقاله‌ای تحت عنوان

«سخنی نو درباره نقد» نوشته و استادی دیگر آن مقاله را نقد کرده، سپس نویسنده اولی پاسخ آن را داده و پس از آن شخص ثالثی با در نظر گرفتن این سه مقاله، مقاله و مطلب دیگری با ابعادی گوناگون ارائه داده است. یا بخشی دیگر از این مجموعه به مقاله استادی اختصاص دارد که در آن، کتاب استاد دیگری را نقد کرده و سپس یکی از دانشجویان استاد اولی، پاسخ آن را طی مقاله‌ای داده است. فرآزی دیگر از این مجموعه مربوط به نقدی است که یکی از استادان از اولین شماره فصلنامه نامه علوم انسانی کرده‌اند. مورد آخر، نقد یکی از استادان دانشگاه از کتاب یکی از استادان دیگر درباره حافظ است و استاد دیگری نیز نقد این استاد دوم را نقد کرده، در حالی که ناقد آخر با هیچ‌یک از دو استاد دیگر آشنایی نزدیک نداشته و آنها را ندیده است. و این هر چهار، در این مجموعه عرضه شده است. به هر حال، شاید علاوه بر فواید اصلی این کار که ذکر شد، فواید دیگری نیز برای خوانندگان در برداشته باشد؛ از جمله یادگیری شیوه‌های نقد که به خصوص در برخی از این مقالات یافت می‌شود. امید است به یاری خداوند متعال و همت محققان و استادان ارجمند، امکان آن فراهم آید که علاوه بر این شماره، شماره‌های دیگر «نقد بر نقد» نیز در آینده عرضه شود.

و من الله التوفیق

سخنی نو درباره نقد

دکتر سیدفضل‌الله موسوی^۱

چکیده

رویکرد بازار «نقد» از طرفی و ضعف «امر به معروف و نهی از منکر» در جامعه از دیگر سو، ما را بر آن داشت تا با بررسی روایت نادر موجود در این مورد (حدیث پشت جلد فصلنامه)، چگونگی شکل‌گیری زمینه‌های اجتماعی رویکرد «نقد» و نیز «امر به معروف و نهی از منکر» را شرح دهیم و به کیفیت رابطه بین آن دو و نیز به علل رونق کنونی «نقد» و اهمیت موضوع «امر به معروف و نهی از منکر» در احادیث و متون اسلامی اشاره کنیم.

کلید واژه‌ها

خدا، حضرت مسیح (ع)، نقد، ناقد، امر به معروف و نهی از منکر، اهل حق، عمل، حکمت، مؤمن، اهل بصیرت، عیار، اهل باطل، منافق.

مقدمه

در این نوشتار برآنیم تا ضمن بررسی حدیث مرفوع مروی از معصوم (علیه السلام) - مذکور در پشت جلد فصلنامه - به چند سؤال زیر پاسخ دهیم:
۱. چرا در قرآن کریم آیه و یا حتی کلمه‌ای درباره نقد وجود ندارد و این موضوع در احادیث و روایات نیز کمیاب یا نایاب است؟

^۱*. دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

۲. چرا با وجود رشد و پیشرفت علم، نیاز فزون‌تری به مسئله «نقد» احساس می‌شود؟

۳. رابطه نقد و انتقاد با امر به معروف و نهی از منکر چگونه است؟

از آنجا که حدیث مذکور در پشت جلد از نوادر احادیث منسوب به معصوم (ع) درباره «نقد» است و شاید بتوان آن را تنها حدیث وارد در این مقوله تلقی کرد، بر آن شدیم تا با تحلیل آن، ضمن بهره‌مندی بیشتر از کلام معصوم (ع)، پاسخ سؤالات مطروحه را نیز بیابیم.

شگفتی!

نکته بسیار قابل تأمل که موجب شگفتی شد، کمبود عنوان «نقد» در کتب احادیث و گفتار ائمه معصومین (ع) بود؛ و هنگامی که به این حدیث شریف دست یافتیم، بیشتر شگفت‌زده شدیم، از این جهت که چرا چنین سخنی از ائمه معصومین (ع) صادر نشده و منسوب به حضرت عیسی‌بن‌مریم (ع) است. این امر ذهن را به قدمی فراتر سوق داد و آن توجه به قرآن کریم در این باره بود که چه آیاتی در این زمینه در قرآن کریم وجود دارد. جالب اینکه در آن کتاب الهی نیز نه تنها آیه‌ای، بلکه حتی کلمه‌ای از «نقد» و انتقاد نیافتیم. و این امر لزوم بررسی در این زمینه را ضروری‌تر کرد.

نقد چیست؟

گاه، شناخت آگاهانه آثار ادبی و یا سنجش و ارزیابی اندیشه‌ها و برداشت‌ها را «نقد» گفته‌اند. (ماحوزی، ۱۳۶۹: ۳۴۷)

اگر این تعریف درست باشد، باید دید چه عناصری را باید در «نقد» مدنظر قرار داد. این عناصر ممکن است مواردی مثل نقاد، اثر مورد نقد، ارتباط نقاد و اثر مورد نقد و به‌طور کلی چگونگی تأثیر و تأثر این عناصر به یکدیگر را دربرگیرد. اگر درصد برآورد ارزش این مقولات برآیم، در خواهیم یافت که چگونگی رابطه میان نقاد و اثر مورد نظر اهمیت بیشتری دارد؛ با وجود این، از آنجا که دو مقوله اول از دو خصیصه «مادی» و «فراگیری» برخوردار است، خود «نقد» نیز به واسطه اینکه عملی داوطلبانه است و عرفا ناقد آثار دیگران، با این عمل خود، در نظر دیگران، اهمیت و

منزلتی برای خویشتن ایجاد می‌نماید؛ توسعه بی‌رویه‌ای یافته عمومیت آن از خصایص ناقد و نقد کاسته و جایگاه «نقد» را تنزل داده است. اما اگر به اهمیت عنصر سوم توجه شود، به ارتقای ارزش نقد بیشتر می‌توان امیدوار بود. شاید در همین راستا است که گاه برای نقاد، صفاتی چون صداقت، شجاعت، انصاف و بی‌طرفی و حتی فروعاً این صفات، لازم تلقی شده‌اند (همان، ص ۳۵۰ - ۳۴۸). لیکن نفس این رابطه که توصیف و تشریح آن ضرورت دارد، مسکوت مانده است.

باید گفت هرگاه سخن از سنجش به میان می‌آید، مقصود این است که برآنیم ابتدا در تدارک معیار و ترازویی برآیم و مبنایی بیابیم تا براساس آن قضاوت کنیم و «نقد» خود را بر آن مبنا بسنجیم. شاید یکی از علت‌هایی که از «نقد» می‌نالیم و آن را یک رویکرد منفی اجتماعی می‌دانیم و به‌عنوان عیب‌جویی، از شیوع هر چه بیشتر آن بیم‌ناکیم و به آن معترضیم (سخن سردبیر، فصلنامه‌نامه علوم انسانی، ش ۱، ص ۸)، ناشی از آن باشد که افرادی بدون برخورداری از موازین لازم، دست به «نقد» و انتقاد آثار دیگران می‌زنند و فراموش می‌کنند که بهتر است «جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم». این موضوع هنگامی نامطلوب و خطرناک می‌شود که دامان دین را نیز فرامی‌گیرد و افرادی به خود اجازه می‌دهند که تحت عناوین مختلف، آثار دینی اعم از احادیث صادر از معصومین (ع) و حتی قرآن کریم و دیگر مبانی دینی را به حیثه «نقد» بکشند و با بررسی نادرست و دستکاری آنها، به آنچه مایل‌اند، نایل آیند.

برای مثال، برخی در سخنانی، از حتمیت شیعه‌بودن و حقانیت آن انتقاد و این سؤال را مطرح کرده‌اند که اگر مذهب شیعه برحق است، چرا علمای اهل سنت آن را نپذیرفته‌اند؟! و بدین ترتیب با طرح یک سؤال و پاسخ دلخواه به آن، اساس مذهب را در اذهان مردم و جوانان متزلزل ساخته‌اند؛ غافل از اینکه با این شیوه می‌توان حقایق بسیاری را زیر سؤال برد و سپس انکار کرد، مثلاً سؤال کرد چرا دانشمندی که دین اسلام را مطالعه کرده‌اند، به آن معتقد نشده و آن را نپذیرفته‌اند و آنگاه نتیجه گرفت که دین اسلام چندان قابل قبول نیست! (درحالی که همانها که

چنین پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند، خویشتن را مسلمان و بلکه تحلیلگر اسلام می‌دانند!)، و یا با طرح این سؤال که اگر خدا وجود دارد، چرا برخی دانشمندان مادی مسلک‌اند؟ و سپس استنتاج کرد که جهان را خالق نیست! چنین شیوه‌ای را حتی می‌توان به قوانین تسری داد و آنگاه سر از آن قوانین برتافت (!): چرا برخی رانندگان با اینکه خود گواهینامه رانندگی دارند، قوانین آن را نقض می‌کنند؟ پس رعایت چنین قوانینی، ضرورتی ندارد!

رابطه «نقد» و «امر به معروف و نهی از منکر»

اما اگر «نقد» کردن نوعی قضاوت تلقی شود، برای جلوگیری از افراط و تفریط در این زمینه، لازم می‌آید برای هر یک از عناصر سه‌گانه (نقاد و نقد و اثر) خصوصیتی لحاظ و مراعات شود. در این‌باره شرط عدالت در قرآن کریم ضروری دانسته شده است:

... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْدِلُوا ۖ اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ... (مائده ۸۱) دشمنی قومی و ادارتان نکند که عدالت نکنید (طباطبایی، ۱۳۷۷: ۳۶۵): عدالت ورزید، که آن به تقوا نزدیک‌تر است.

این صفت، خود می‌تواند جامع صفات یاد شده برای ناقد باشد. (ماحوزی، ۱۳۶۹)

بر این ملکه می‌توان «بصیرت» را نیز افزود (اگر آن را تحت عنوان عدالت قرار ندهیم)؛ چنان‌که در مورد نقاد بودن خداوند تبارک و تعالی به آن اشاره شده است: «إِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ» (فصلنامه نامه علوم انسانی، ش ۱، سخن سردبیر) البته این نکته به این مفهوم نیز هست که ناقدان مختلفی وجود دارند؛ اما ناقد مطلوب و برتر، ناقدی است که بسیار بصیر باشد.

درواقع، برخی محورهای تعیین‌کننده در ناقد، یک جنبه سلبی را شامل می‌شود که عبارت است از عدم گرایش به ظلم و بی‌عدالتی، یعنی دارا بودن ملکه عدالت، و یک جنبه ایجابی را دربر می‌گیرد که بصیرت است. در اینجا می‌توان به وجود همین دو جنبه سلبی و ایجابی در امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرد.

اما اگر در نقد، کسی که نقد می‌کند، می‌تواند حتی در مرتبه پایین تری از پدیدآورنده اثر، آن اثر را نقد کند (ماحوزی، ۱۳۶۹: ۳۴۸ - ۳۴۷) — در امر به معروف و نهی از منکر، درست برعکس — عامل (فاعل) نه تنها خود بلکه فعل او نیز باید صفات و راهکارهای خاصی داشته باشد (امام خمینی، ۱۳۷۶: ج ۲، ص ۳۲۳ - ۲۸۵). حضرت علی بن ابی طالب (ع) در صفات آمر به معروف و ناهی از منکر تا آنجا پیش می‌رود که می‌فرماید:

لَعْنُ اللَّهِ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ.
(نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۲۹، ص ۴۰۱)

خداوند لعنت کند آنان را که امر به معروف می‌کنند و خود آن را ترک می‌کنند و نهی از منکر می‌کنند در حالی که خود آن را انجام می‌دهند.

از همین جا می‌توان پاسخ دومین سؤال طرح شده در صدر مقاله را دریافت؛ و معتقد شد زمانی که در جامعه‌ای ملاک‌های قوی «شخصی» و نیز موازین اجرایی «عملی» امر به معروف و نهی از منکر احراز نشده است بلکه از این گونه ملاک‌های سازنده چه به لحاظ قوام اخلاق فردی و چه از نظر موازینی که براساس آن اصول اخلاقی یک جامعه متری می‌تواند حیات روحی و روانی خود را تأمین کند و آن را ارتقا بخشد، فاصله می‌گیرد و در واقع، این مبانی سازنده در آن جامعه تنزل می‌یابند و ضعیف یا به‌طور کلی منتفی می‌شوند و موضوع امر به معروف و نهی از منکر، خصایص متقن ایجابی خود که عمدتاً گرایش، رشد، اجرا و تبلیغ نیک و «معروف» و نیز خاصه‌های سلبی خود که عبارت از اجتناب، تضعیف و انتفای بدی و «منکر» است، را از دست می‌دهد و بیمارگونه به‌سوی انحطاط رهسپار می‌شود، چاره‌ای نیست جز اینکه دست به دامان مبانی گنگ و تعریف نشده و متزلزل (نسبت به مقام متری امر به معروف و نهی از منکر) چون «نقد» شد که با عیب‌جویی فاصله چندانی ندارد، احتمالاً دیدگاه مثبتی از آن تلقی می‌شود، در عین اینکه شاید نیاز چنین مردمی به «نقد» بیش از نیاز آنها به «امر به معروف و نهی از منکر» باشد. چرا که در روابط چنین ملتی، ملاک‌های دو محور سازنده «معروف» و «منکر» آن‌چنان منحرف شده یا آسیب دیده است که دیگر قابل اعمال نیست، کما اینکه حضرت

علی (ع) خطاب به چنین جامعه‌ای ملامتگرا نه می‌فرماید:

الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَاعَرَفُوا وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا. (همان، خطبه ۸۷، ص ۲۱۹)
معروف و پسندیده نزد ایشان چیزی است که خودشان نیکو شناخته‌اند! و منکر و ناشایسته پیش آنها چیزی است که خودشان بد دانسته‌اند! (نه آنچه بنا به مبانی شرعی، عقلی و اخلاقی درست یا نادرست است).

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در جامعه‌ای که امر به معروف و نهی از منکر از جمله در بعد فرهنگی وجود دارد، مسئله نقد چه جایگاهی دارد؟ در پاسخ باید گفت در جامعه‌ای که امر به معروف و نهی از منکر همچون دو بازوی فعال، سازنده، برآورنده و تربیت کننده «عوامل مثبت» و مخرب و نابوده کننده «عوامل منفی» عمل می‌کند و افعال و آرا و افکار افراد به گونه‌ای فراگیر و فعال در حال بالندگی است، از افراد و افکار اصلاح شده و رشد یافته آن، کمتر آثار نیازمند به نقد پدید می‌آید و نقد چون شمعی در قیاس با خورشید امر به معروف و نهی از منکر در جامعه پیشرفته فرهنگی و اخلاقی خواهد بود. در حالی که با دور شدن از سازندگی، افراد خالق آثار جامعه دچار رکود علمی و فرهنگی می‌شوند و نه تنها خود به رشد و هدایت نیاز پیدا می‌کنند بلکه آثار آنان نیز به ساخته و پرداخته شدن نیازمند می‌شوند که این ساخته و پرداخته شدن آثار را «نقد» می‌نامیم. بر این اساس طبیعی است هرگاه «نقد» در جامعه‌ای رواج یابد، هر نقد، نقدهای دیگری را در پی خواهد داشت و نقد در بوته نقد را نیاز خواهد افتاد، و در عین حال هر دو نقد به همراه بوته آن را می‌توان مجدداً به نقد کشید!

از این رو می‌توان چنین پنداشت که رویکرد رواج نقد و انتقاد ضمن آنکه می‌تواند گویای تلاش فرهنگی یک جامعه باشد، ناشی از ضعف آن نیز خواهد بود و لازمه حیات فرهنگی جامعه‌ای است که ناگزیر است برای اجتناب از چالش‌های بیشتر و بزرگ‌تر و نلغزیدن به پرتگاه‌های مهیب‌تر، دست به دامن نقد بزند و برای آن ملاک و میزان تعریف کند، فصلنامه تدارک ببیند و آثار افراد را در آن نقد کند. به امید آنکه روزی برآید که جامعه اسلامی از سرزمین مبهم نقد با مفاهیم پیچیده و گنگ آن کوچ و به دیار روشن، شفاف و زیبای امر به معروف و نهی از منکر سفر کند

و در آنجا رحل اقامت گزینند؛ به عبارت دیگر، «نقد‌ها را عیاری گیرند، تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند»^۱. بدیهی است که در مورد متون، کتب و نوشته‌ها هنگامی می‌توان از امر به معروف و نهی از منکر سخن گفت که آن متون و کتب در ظاهر یا محتوا منکری را ارائه کنند و اشاعه دهند که شرع مقدس و یا عرف جامعه مبتنی بر اسلام آن را منکر شناسد. بنابراین، امرین به معروف و ناهیان از منکر با توجه به شرایطی که شرع برای آنان تعیین کرده که از جمله شناخت معروف و منکر است، وظیفه می‌یابند تا با توجه به شرایط مربوط، به معروف امر و از منکر نهی کنند؛ در صورت امکان و به طرق مختلف جلوی نشر منکر را بگیرند (تمام یا قسمتی) و یا به سلاح مناسب نقد و افشاگری و با تکیه بر منابع اسلامی و عقل و منطق، چهره منکر آن سخنان و گفتار را آشکار سازند و معروف را جایگزین آن کنند. اما در صورتی که ظاهر یا محتوای آن کتب و متون از مباحث باشد و مقوله معروف و منکر را شامل نباشد بلکه به لحاظ عرف، عقل و علم و تخصص مربوط کمبودها و نقایصی در آن باشد، می‌توان از مفهوم عام نقد استفاده کرد، در جهت بهبود کیفیت و رشد آن نظر داد، و نویسنده اثر و خوانندگان آن را آگاه کرد تا اثر مربوط را در صورت داشتن اشتباهات و مطالب نادرست یا نقص در محتوا اصلاح کنند.

به هر حال، برخی سعی کرده‌اند ملاک‌های امر به معروف و نهی از منکر را به گونه‌ای رقیق‌تر در موضوع نقد تزریق کنند تا چهره‌ای با قابلیت تعریف بیشتری بدان ببخشند.

بررسی حدیث «كُونُوا نِقَادَ الْكَلَامِ»

در چنین جوئی، بررسی سخن حضرت مسیح (ع) ضرورت بیشتری می‌یابد؛ که فرموده‌اند:

خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ، وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ، كُونُوا نِقَادَ الْكَلَامِ، فَكَمْ مِنْ ضَلَالَةٍ زُخِرْفَتْ بِأَيَّةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، كَمَا زُخِرِفَ الدَّرْهَمُ

^۱ . اشاره است به شعر حافظ.

مِنْ نُحَاسٍ بِالْفِضَّةِ الْمَمَوَّهَةِ النَّظْرُ إِلَى ذَلِكَ سَوَاءً، وَالْبُصْرَاءُ بِهِ خُبْرَاءُ.

(بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶؛ البرقی، ۱۳۳۰: ج ۱، ص ۲۳۰)

حق را (حتی) از اهل باطل بگیریید، اما باطل را (حتی) از اهل حق نگیریید. **نقدکننده سخنان باشید؛** چه بسا ضلالتی که با آیه‌ای از کتاب خدا تزیین شده باشد، به سان سکه مسینی که با آب نقره تزیین شده است. سکه اصل با غیراصل در ظاهر یکسان است و حقیقت آن فقط برای اهل بینش روشن است.

اولین بخش از فرمایش سخن حضرت مسیح (ع) آن است که «حق را در دست هر کس دیدید، حتی از اهل باطل، بگیریید».

به نظر می‌رسد از آنجا که دین حضرت مسیح (ع) بین دو دین آسمانی یهود و اسلام واقع شده، در زمان آن حضرت، تضارب آرا بین بزرگان این ادیان وجود داشته، مسئله نسخ و عدم حقانیت دین یهود پس از ظهور حضرت مسیح (ع) و نسخ و عدم حقانیت مسیحیت پس از ظهور پیامبر (ص) و دین اسلام، وجود مبنایی خاص برای تبیین حقیقت را ضروری کرده است. شیوع حدیث مزبور در افواه عامه و خاصه، این احتمال را تقویت می‌کند که این تراز و میزان سنجش حق و باطل در افکار و اذهان نیز رسوخ کرده و رایج شده و بدان توصیه می‌شده است. چنان که در روایات عامه نیز با اندک تفاوتی (صرفاً در محور نقد) به همان نحو که در کتب شیعه نقل شده، در *دُرِّ الْمَشْهُورِ سَيُوطِي* (ج ۲، ص ۳۱) با عبارت «**كُونُوا مُنْتَقِدِينَ لِلْكَلامِ**» و در *تاریخ مدینه دمشق* (ج ۴۷، ص ۴۴۰) با عبارت «**كُونُوا مُنْتَقِدِي الْكلامِ**» از قول حضرت مسیح (ع) بیان شده است.

به دلیل مذکور در بالا، آن حضرت ضروری دیده‌اند ملاک‌های کلی‌تری برای راهنمایی مردم ارائه فرمایند؛ چه، در این بازارها هر طیفی کالای فکری خویش را، اعم از حق و باطل، ارائه می‌کرده است. در اینجا توصیه به گرفتن حق، حتی از اهل باطل، و بر عکس، منطقی به نظر می‌رسد.

با این توصیه، این سؤال به ذهن خطور می‌کند که مگر می‌شود اهل باطل ارائه‌کنندگان حقیقت باشند.

کاملاً منطقی است که اهل باطل، چنانچه به راستی باطل و گمراه باشند، اگر

حقی هم ارائه کنند، برای نیل به باطل و به عنوان وسیله‌ای است که هدف (نادرست) را توجیه می‌کند؛ که این (نوع هدایت)، قطعاً مورد نظر حدیث نیست. اما گاه اهل حق به نظر اهل باطل یا منکرین، باطل جلوه می‌کنند، یا با تبلیغات نادرست، به نادرستی و بطلان متهم می‌شوند؛ همان‌گونه که با تبلیغات سوء خلفای باطل و مفسدان، دامان ائمه هدی (ع) و پاکان و محسنین به تهمت آلوده و شخصیت‌های درخشان‌شان وارونه جلوه داده می‌شد. این نیکان و پاکان که به نظر گروه‌هایی (دانسته یا ندانسته)، اهل باطل تلقی می‌شدند، بیشترین و خالص‌ترین «حق» را ارائه و به آن عمل می‌کردند؛ و توصیه برای گرفتن حق، شاید از همین گروه است.

از آنجا که موضوع از زبان حضرت مسیح (ع) نقل شده است، به نظر می‌رسد روی سخن با ادیان غیراسلامی بوده است که دین اسلام را باطل می‌دانستند و وقعی به دعوت‌های حق آن نمی‌گذاشتند. گویی حضرت مسیح (ع) می‌فرمایند: ای مسیحیان (یا سایر ادیان)! اگر شما، مسلمانان را اهل باطل هم می‌دانید، به‌یاد بیاورید که حق را حتی از کسانی که به نظر شما اهل باطل اند، بگیرید! بالأخص از وجود مبارک پیامبر اسلام (ص) و ائمه هدی (ع) که فعل و قول و تقریرشان سراپا حق و عدل است؛ و بنگرید که چگونه حق عرضه شده از جانب آنان با هیچ عیاری قابل نقد نیست، پس آن را از آنان بگیرید و بپذیرید!

نگرفتن باطل از اهل حق نیز ممکن است صورت‌های متعددی داشته باشد. اگر اهل حق در علم و عمل به حق عمل کنند، باطلی ارائه نمی‌دهند اما چنانچه اهل حق گمراه شده یا اهل باطل به لباس اهل حق درآمده باشند (برای گمراه کردن مردم یا آلوده کردن دامان اهل حق)، باطل ارائه خواهند داد. با دقت بیشتر، صورت سومی به ذهن می‌رسد که به عکس بخش اول سخن است و آن اینکه (این) سخنان باطلی که از ادیان غیراسلامی شنیده می‌شود، پذیرفتنی نیست، حتی اگر برای مثال از خود شما مسیحیان یا سایر ادیان که خود را برحق می‌دانید، باشد؛ پس سخنان باطل سردمداران خود را (که به نظر شما اهل حق اند) نپذیرید بلکه با نقد و ارزیابی

آن، به بطلان آن پی ببرید و آن را کنار بگذارید!

نکته جالبی که در این حدیث باید به آن توجه شود، کاربرد کلمه «خذوا» (یعنی «بگیرید») است؛ که خود می‌تواند حداقل حاوی چهار نکته باشد، اولاً در معنای «گرفتن»، نوعی عمل کردن و استمرار می‌توان فرض کرد. ثانیاً مفهوم نوعی خلع سلاح از آن استنباط می‌شود در برابر کسی که به اصطلاح از حق «دم می‌زند» ولی به آن عمل نمی‌کند. ثالثاً با به‌کاربردن واژه «بگیرید»، از کاربرد «پیروی کنید» احتراز فرموده‌اند؛ به این معنی که فرموده‌اند «اتَّبِعُوا الْحَقَّ»، یعنی از حق پیروی کنید (حقی که پیروان باطل به آن دعوت می‌کنند).

زیرا پیروی از یک مسئله از اهل باطل (حتی اگر آن مسئله حق باشد)، ممکن است پیروی از آنها در سایر مسائل را نیز به دنبال داشته باشد.

رابعا با عمل به حق:

الف - اگر گوینده اهل حق باشد، یا بدان عمل می‌کند یا نمی‌کند.

در صورت اول، عمل او یا «رِئَاءَ النَّاسِ» است یا از روی اخلاص. در فرض اول که عبارت از عمل کردن گوینده و مدعی حق به آن حق است (در هر یک از دو صورت فوق)، با اخذ حق از او و عمل به آن علاوه بر استفاده از آثار اخروی آن، اولاً طیف عامل به حق در جامعه تقویت می‌شود، ثانیاً موجب دلگرمی اهل حق و استمرار عمل به آن توسط آنها می‌شود.

در فرض دوم (عمل نکردن مدعی «حق» به آن)، با گرفتن حق از او و عمل به آن (که چنان‌که اشاره شد، در مفهوم کلمه «اخذ» لحاظ شده است)، علاوه بر نتایج مثبت مذکور، او به این مفهوم می‌رسد که «ای مدعی «حق»! با عمل به آن، به منافع بیشتر و پایدارتری خواهی رسید».

ب - چنانچه مدعی یا ارائه‌کننده حق، اهل آن نباشد و به آن عمل نکند، شما با عمل به حق اخذشده از او، ضمن بهره‌مندی از نتایج مذکور، او را خلع سلاح می‌کنید؛ در نتیجه، معلوم می‌شود که ادعاهای اهل باطل، از سخن فراتر نمی‌رود و

از طرف آنان صورت عمل به خود نمی‌گیرد.

ارتباط اخذ «حق» و اخذ «حکمت»

چنین امری در مورد «حکمت»، به گونه‌ای خاص نیز ممکن است قابل تسری باشد؛ چنان که از حضرت علی (ع) است که:

خُذِ الْحِكْمَةَ مِمَّنْ أَتَاكَ بِهَا وَ انْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ.

(تمیمی آمدی، ۱۳۴۱: جزء سوم، ص ۱۵۱۰، حدیث ۵۰۴۸)

حکمت را از هر آنکه ارائه کرد، اخذ کن و به آنچه گفته شده (که سخن حکیمانه است) بنگر، نه به آن کسی که آن را بیان می‌کند!

برخی بر این توهم رفته‌اند که بر این اساس می‌توان هر نوع سخنی — از جمله سخنان اعتقادی — را از هر کس شنید و پذیرفت. در حالی که این برداشت با سخن فوق مغایرت تام دارد، زیرا اولاً همان‌گونه که گفته شد، منظور صرف «شنیدن» نیست بلکه موضوع گرفتن و عمل کردن در میان است، ثانیاً نوع و جنس سخن نیز مدنظر است که از چه نوع و قماش است و تنها در صورتی که از نوع «حکمت» باشد، دارای قابلیت است مانند آنکه به نیازمندی گفته شود: اگر کسی هدیه گرانمایی به تو داد، به قابلیت هدیه‌اش توجه کن نه به وضع ظاهری او!

اگر از دیدگاهی دیگر به موضوع «حکمت» نگریسته شود، به موجب حدیثی از حضرت علی (ع) که می‌فرمایند **«الْحِكْمَةُ ضَالَّةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ فَخَذُوهَا مِنْ أَفْوَاهِ الْمُنَافِقِينَ»** (تمیمی آمدی، ۱۳۷۷: ۲۸۵) حکمت، گمشده هر انسان باایمانی است؛ آن را فراگیرید اگرچه از دهان منافقان باشد!، می‌توان چنین استنتاج کرد:

اولاً حکمت، «گمشده» هر مؤمن است؛ بدین معنی که همه نیاز به حکمت و سخنان حکیمانه را درک نمی‌کنند؛ اما شخص مؤمن که ایمان به خدا در دل او جای گرفته و ذهن و عمل او درصدد پیمودن راه کمال است، تشنه چنین سخنانی است، سخنانی که در واقع قوه محرکه او در این راه است و همواره می‌تواند پیچ و خم‌های راه کمال را به روی او بگشاید و همچون چراغی راه را برای او روشن سازد. این سخنان چنان برای او لذت‌بخش و راهگشا است که گویا مدت‌ها است به دنبال آن

می‌گردد و همواره نیز در پی آن است؛ همچون تشنه‌ای که به‌دنبال آب می‌گردد، همچون شکارچی که در پی صید است، همانند مسافری که راهی طولانی در پیش دارد و به‌دنبال وسیله حرکت است، به‌سان غریقی که در دریای خروشان و سهمگین شنا می‌کند تا به ساحل حق برسد و به قایق یا حتی تکه‌چوب خشکی نیاز دارد تا بقیه راه را با اطمینان با آن طی کند. پس اگر چنین شخصی، آبی، صیدی، وسیله حرکتی و تکه‌چوب خشکی یافت، باید به مصداق «خُذِ الْحِكْمَةَ اَنْتَى كَانَتْ» (همان، ص ۲۸۷) هر کجا آن را یافت، به‌شدت به آن چنگ بزند؟ و یا در دست و بر زبان هر کس جای گرفته باشد - خواه مؤمن، کافر یا منافق - اخذ کند؟

ثانیا در حدیث‌های مربوط، بر نکته دیگری نیز تأکید شده و آن این است که چنین حقیقت‌گرانهایی - یعنی «حکمت» - در قلب یا در وجود اشخاص کافر یا منافق تثبیت نشده، بلکه بر زبان و در دهان آنها است، چه اگر در قلب و جان آنها بود و چراغ راهشان، دیگر آنها کافر و منافق نبودند! اما این سخنان و کلام‌ها به دلایل خاص و قطعا به علت‌های دنیایی و مادی و نفع‌طلبی‌ها گاهی بر زبان آنها جاری می‌شود؛ در عین حال، در این رهگذر می‌تواند و ممکن است راهگشای مؤمنی شود. و چه بسا که به موجب حدیثی دیگر، عمل شخصی فاجر و فاسق ممکن است مؤید و تقویت‌کننده دین خدا باشد، بی‌آنکه خود مایل باشد.^۱ به همین‌دلیل است که در حدیث مذکور توصیه شده است که «اگر حکمت در دهان و بر زبان منافقین هم بود، آن را بگیر! و در گرفتن آن نه تنها مضایقه نکن بلکه شاید تکلیف هم داری که آن را اخذ کنی!». این مطلب با این حدیث روشن‌تر و مستدل‌تر می‌شود: «الْحِكْمَةُ لَا تَحِلُّ لِقَلْبِ الْمُنَافِقِ اِلَّا وَهِيَ عَلٰى اِرْتِحَالٍ». (حکمت در دل منافق درنیاید جز آنکه همان‌گونه بیرون رود). (تمیمی آمدی، ۱۳۷۷: ۲۸۷). همچنین حدیثی دیگر از حضرت علی (ع) هست که می‌فرماید: «حکمت را فرا گیرید، هر جا که باشد!» و «حکمت در سینه منافق هم هست ولی در آنجا در اضطراب و نگرانی است تا (از

^۱ و ان الله لئوبئذ هذا الدين بالرجل الفاجر. (علاء‌الدین علی‌ابن‌حسام‌الدین - مشهور به المتقی‌الهندی - کنز‌الاسمان، ج ۱، ص ۶۱، حدیث ۲۷۲؛ و جلد ۱۰، ص ۱۸۰، حدیث ۲۸۹۵۵)

زبان او) بیرون آید و در سینه صاحب خود (یعنی) مؤمن جا گیرد.^۱

حدیثی دیگر نیز از امام سجاد (ع) هست که مضمونی شبیه به حدیث بالا دارد باینی دیگر. امام سجاد (ع) می‌فرماید: بیرون کشیدن مرواریدی گرانبها از میان زباله‌های کثیف را کاری پست و حقیر مشمار؛ زیرا پدرم فرمود: شنیدم که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: سخن حکمت‌آمیز به عشق قرار گرفتن در جایگاه واقعی خود در سینه منافق بی‌تابی می‌کند تا آنگاه که بیرون افکنده شود و مؤمن که سزاوارتر و شایسته‌تر است، می‌شنود و آن را می‌رباید. (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۱۲۶۰، حدیث ۴۲۱۵).

ثالثاً براساس مطلب مذکور روشن می‌شود که شخص مؤمن که دنبال گمشده خویش می‌گردد، اگر آن را نزد منافقی هم یافت، از او می‌ستاند؛ اما دنباله‌رو و پیرو و مرید او نمی‌شود بلکه تنها کلام یا وسیله حرکت شتاب‌بخش خویش را اگر چنانچه گاهی از زبان چنین اشخاصی برآید، از آنها می‌گیرد.

رابعاً چنین احادیثی قطعاً بر اهمیت و مفید بودن کلام حکمت‌آمیز تکیه دارند که گمشده مؤمنین است و باید آن را هر جا بیابند، بگیرند و یقیناً بدین معنا نیست که منافقین و کفار هم به نوعی برحق هستند و یا قرائتی از حق را بیان می‌دارند. اصولاً منبع و سرچشمه حکمت، پروردگار حکیم است که حکیم‌بودن از صفات اوست و همه حکمت‌ها از سوی او جاری شده است و می‌شود. همچنین حکمت در نزد کسانی است که به گونه‌ای با حقیقت مطلق یعنی خداوند سبحان ملازمت، پیوستگی و ارتباط دارند، یعنی انبیای عظام و اوصیای کرام و اولیای بزرگوار خدا و مؤمنین که هر یک به نسبت نزدیکی و ملازمت‌شان با حق، دربردارنده حکمت‌ها هستند. آنان که همیشه دنباله‌روی خدا، رسول خدا (ص)، ائمه اطهار (ع) و اولیای خدا هستند، قطعاً حق و حکمت را از این منابع می‌گیرند؛ اما اگر حق و

^۱ . كَذَلِكَ الْحِكْمَةُ اِنَّمَا كَانَتْ اِذَا كَانَ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ اِلَى صَوَابِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ. نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۷۶، ص ۱۱۲۲؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹، حدیث ۵۶؛ نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۷۹، ص ۳۸۲.

^۲ . رَأْسُ الْحِكْمَةِ لِرُؤْمِ الْحَقِّ اَسَاسُ حِكْمَتِ مَلَازِمَتِ بَا حَقِّ اَسْت. (همان، ص ۲۸۷)

حکمت گاهی به دلایلی از جایی دیگر و اشخاص دیگر صادر شود، از آنها نیز می‌گیرند و شاید وظیفه دارند که بگیرند.

خامسا آن گونه که هر گیرنده خاصی امواج خاصی را می‌گیرد، قطعاً مؤمنین هم با توجه به ویژگی‌هایی که دارند، امواج خاص و کلام‌های خاصی را می‌گیرند؛ و اگر حکمت‌ها در دست نااهلان هم باشد آن را تشخیص می‌دهند و می‌گیرند و غیر آن را رد می‌کنند.

ملبس شدن باطل به لباس حق و وسیله تشخیص حقیقت

بخش بعدی سخن آن حضرت (ع)، هر چند کلی است، این موضوع را که منظور ایشان (احتمالاً) بیشتر اهل کتاب بوده است، تأیید می‌کند؛ زیرا به تحریف کتاب خدا اشاره دارد که آیات حق آن را به باطل ملبس می‌کنند و یا برعکس، سخنان باطل خود را با پوششی زرین از آیات الهی می‌آریند و جهت گمراه کردن مردم عرضه می‌دارند و بدین گونه به اهداف نادرست خود نایل می‌آیند. بدیهی است که چنین عملکردی را ممکن است در هر زمان اشخاص خاصی که قطعاً اهل حق نیستند و پیرو باطل بلکه عامل ترویج آن هستند، انجام دهند؛ آنان که برای منافع شخصی و گروهی و نیز برای مقاصد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و در نهایت کسب قدرت و برای فریب مردم جهت همگام کردن آنان با خود و مطیع ساختن ایشان از خویش با هدف تثبیت خود، فکر و سخن و عمل باطلشان را با افکار و سخنان حق که مردم‌پسند است و وجدان و فطرت نسبتاً سالم توده‌ها که در پی حق و عدالت و عدم تبعیض‌اند، پذیرای آن هستند، می‌پوشانند. در اینجا است که حدیث شریف «**كُونُوا نُقَادَ الْكَلَامِ**» مردم را متنبه و بیدار می‌سازد و به آنها هشدار می‌دهد که فریب ظواهر و سخنان زیبا و فریبنده را نخورید! ببینید که مبنای سرچشمه و گوینده آن چیست و کیست! به کنه مطلب و هدف گوینده آن توجه کنید! به اعمال و رفتار قائلان آن توجه کنید! که با دقت به این مطلب مشاهده خواهید کرد که این سخنان به ظاهر زیبا و یا آغشته به زیبایی، همچون بوی خوشی است که شما را به دنبال خود می‌کشد و شما ممکن است چشم‌بسته به دنبال آن بوی خوش بروید ولی در نهایت به دره عمیق هلاکت سقوط کنید. اما اگر چشم‌بازی و به عبارتی معیار تشخیصی داشته باشید، هر چند لحظاتی جذب و بوی خوش آن

سخنان شما را به سوی خود بکشد، قطعاً در میان راه پی خواهید برد که این راه سرانجام خوبی نخواهد داشت و فریبی بیش نیست و بیان کنندگان آن هدفی جز گمراهی دیگران و سوءاستفاده از مردم ندارند.

از این رو مشاهده می‌شود که عدم هشیاری و بیداری و فقدان ملاک و معیاری در فکر و دست، پیروی از باطل را به دنبال خواهد داشت. می‌توان گفت این مطلب با مطالبی که در بخش‌های پیشین گفته شد، تفاوت دارد؛ زیرا در یک جا سخن از «اخذ حکمت» از اهل حق یا باطل است اما در جای دیگر صحبت از عدم پیروی از باطل است، آن باطلی که خویش را با لباس زیبای حق ملبس و تزئین کرده و ممکن است اکثر افراد را بفریبد و به پیروی خویش وادارد. به عبارت دیگر، در یک جا باطل حقیقت خویش را نمایان می‌کند و هر آنچه را دارد، بیان می‌دارد و جلوه‌گر می‌سازد و در عین حال در لابه‌لای افکار و سخنان باطل، گاهی — به دلایل خاص — سخن حق و کلامی حکمت‌آمیز جلوه‌گر می‌شود؛ اما در جای دیگر، باطل و انحراف واقعی خویش را با پوشش اصیل حق که آیات و سخنان خدا است، می‌پوشاند و حقیقت و ذات کریه و چرکین باطل خویش را با پوشش زیبا، لطیف و زلال حق مستور می‌کند. بنابراین، در یک جا مؤمن با ویژه‌گی‌هایی که دارد، به دنبال گمشده خویش — یعنی حکمت — می‌گردد و آن را هر جا که باشد و بر زبان هر کس که باشد، به راحتی می‌یابد و اخذ می‌کند؛ اما در جای دیگر که باطل با چهره حق به میدان می‌آید و بنابراین بسیار فریبنده است و پیروی از او پیروی از باطل را به همراه دارد، ضروری است دقت بیشتری به عمل آورد و در نتیجه باید وسیله تشخیص و ملاک و معیاری داشته باشد. در اخذ حکمت و تشخیص آن شاید وجدان پاک و قلب سلیم کافی باشد؛ اما در یافتن و شناسایی حق، علاوه بر وجدان پاک و قلب سلیم، نیاز به شناخت علمی، عقلی و منطقی نیز نیاز است، که شاید هر کس به تنهایی قادر به تشخیص آن نباشد مگر اینکه خود با وسایل مربوط، به آن شناخت رسیده باشد یا اینکه خود را در اختیار اهل بصیرت و خبره قرار دهد، از آنان بپرسد و کسب تکلیف کند (... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)^۱ تا در این دنیای پر از سخنان، افکار و عقاید

^۱. نحل / ۴۳ و انبیاء / ۷: «... اگر نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید!».

عبارت کامل دو آیه مذکور که در آن پرسش از اهل ذکر بیان می‌شود، چنین است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لِتَتَّبِعُونَا». با این تفاوت که در سوره نحل کلمه «مِنْ» قبل از کلمه «قَبْلِكَ» آمده و در سوره انبیاء کلمه «مِنْ» نیامده است. ترجمه آیه چنین است: «هیچ پیامبری قبل از تو نفرستادیم مگر آنکه مردانی بودند که به ایشان وحی می‌شد. پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید!» طبیعتاً این آیه بک مفهوم خاص دارد که مربوط به زمان نزول آیه مذکور است و بک مفهوم عام که به همه زمان‌ها مربوط است. در مفهوم خاص، اشاره آیه به کسانی است که در مسئله نبوت و رسالت پیامبران الهی، خصوصاً پیامبر اکرم ص تردید داشتند و شیوه انکار در پیش می‌گرفتند که قرآن در این باره می‌فرماید: «اگر نمی‌دانید، به اهل ذکر مراجعه کنید!» درباره اینکه طرف خطاب آیه رسول خدا (ص) و قومش باشد یا مشرکان یا یهود و یا عموم انسان‌ها و اینکه اهل ذکر اهل کتاب‌اند یا عالمان تاریخ گذشتگان‌اند یا اهل قرآن یا دیگران، اقوال مختلفی گفته شده است. اما مفهوم عام آن می‌تواند به دریافت و تشخیص حق از باطل اشاره داشته باشد که «اگر شکی در این خصوص دارید، به اهل ذکر مراجعه کنید!». مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان پس از بررسی اقوال مختلف، خصوصاً در مورد اهل ذکر، به این نتیجه می‌رسد که «به هر حال، آیه شریفه، ارشاد به یکی از اصول عقلایی و احکام عام عقلی است و آن عبارت است از وجوب رجوع جاهل در هر فنی به عالم در آن فن».

از سوی دیگر، معظم‌له پس از خاتمه بحث تفسیر استدلالی، به بحث روایی نیز اشاره می‌کنند و با ارجاع به احادیث مختلف از کتب معتبر متذکر می‌شوند که ائمه معصومین (علیهم‌السلام) بیان می‌دارند منظور از ذکر و اهل ذکر، قرآن، محمد (ص) و آل محمد (اهل بیت) - علیهم‌السلام - هستند؛ و با عباراتی دیگر بیان می‌دارند: «ما اهل ذکر هستیم؛ پس از ما بپرسید!».

با توجه به مطالب مذکور می‌توان نتیجه گرفت که صرف‌نظر از مفهوم خاص آیه شریفه در زمان نزول، برای یافتن و درک حق و شناخت و تشخیص حق از باطل و اسلام راستین و ناب از غیر آن، باید به قرآن، سنت پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) رجوع کرد - که آنان حقیقتاً اهل ذکر هستند - و نیز به تبع آن به متخصصان و عالمان راستین دین - که دقیقاً و بر اساس ملاک‌های تعیین‌شده در قرآن و سنت محمد و آل محمد (ع) عمل می‌کنند و در واقع پیروان دقیق اهل ذکر واقعی‌اند - رجوع کرد. بنابراین، اهل ذکرند که ملاک و معیار تشخیص حق از باطل هستند؛ و باید در ارزیابی سخنان، افکار، عقاید و اعمال از آنان مدد جست تا فریب نخورد و گمراه نشد و راه حق را یافت و هدایت شد. (برای اطلاع بیشتر درباره تفسیر آیه مذکور علامه طباطبایی، ۱۳۷۰: ج ۱۴، ص ۳۸۳ - ۳۸۲ و نیز ج ۱۲، ص ۳۸۴ - ۳۸۷)

کتابنامه

- اصفهانی آل محمد دیباج، سیدعلی (فیض‌الاسلام). ۱۳۵۱. ترجمه و شرح نهج البلاغه. بی‌نا.
- البرقی، ابی جعفر احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد. ۱۳۳۰. المعاصم. تصحیح و تعلیق از سیدجلال‌الدین حسینی مشهور به محدث. تهران: دارالکتب‌الاسلامیه.
- امام خمینی (ره). ۱۳۷۶. تحریر الوسیله. ترجمه علی اسلامی. ج ۲. ج ۴. دفتر انتشارات اسلامی.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. ۱۳۴۱. خروالحوکم و دروالحوکم. با شرح جمال‌الدین محمد خوانساری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ . ۱۳۷۷. خروالحوکم و دروالحوکم. با شرح و ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی. ج ۱. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سیوطی، علامه الشیخ جلال‌الدین عبدالرحمن. ۱۴۰۴ هـ. ق. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. قم: مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی.
- _____ . ۱۳۶۵. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. ج ۲. بیروت: دارالمعرفه.
- صبحی صالح. ۱۳۸۱. نهج البلاغه. ترجمه احمد بهشتی. انتشارات تابان، با همکاری نشر شهرپور.
- طباطبایی علامه، سیدمحمد حسین. ۱۳۷۰. المیزان. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. ج ۱۲ و ۱۴. تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- _____ . ۱۳۷۷. تفسیر المیزان. ترجمه استاد محمدجواد حجّتی کرمانی. ج ۵. بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، با همکاری مرکز نشر رجاء.
- علاء‌الدین علی ابن‌حسام‌الدین (المتقی الهندی). ۱۳۶۴ هـ. ق. / ۱۹۴۵ م. گززالسماع فی معنی الاقوال والافعال. ج ۱. ج ۲. حیدرآباد. دائره‌المعارف‌العثمانیه.
- ماحوزی، مهدی. ۱۳۶۹. برگزیده نظم و نثر فارسی. تهران: انتشارات اساطیر.

گونگون که بعضا به حق هم آغشته‌اند و باعث فریب عموم مردم می‌شوند — خواه طراح آن افکار و عقاید از روی جهل و بدون انگیزه‌های مادی چنین کرده باشد یا عامدانه و در پی یافتن منافع مادی باشد — از گمراهی برهند و با تمسک به آنان که خبرگان‌اند و اهل بصیرت، حق را از باطل و باطل را از حق تشخیص دهند و فریب باطل کیشان ملبس به حق را نخورند. این خبرگان و اهل بصیرت که دین‌شناسان آگاه و متقی و مرزبانان جاوید خطه حق و حقیقت‌اند در واقع همان محک‌ها و عیارهایی هستند که برای مثال، وسیله تشخیص زر و سیم حقیقی از مس‌های به زر و سیم اندوده‌اند. بدین جهت است که قسمت اخیر سخن آن حضرت (ع) این است که برای رفع شبهه باید به نقد و بررسی حق و باطل و تعیین عیار آنها دست زد، همیشه جست‌وجوگر حق بود و در این راه نه از هر کس، که صرفا از اهل دانش و بینش مدد جست و در تفکیک حق و باطل به افرادی خاص رجوع کرد.

کلام پایانی

به یقین اگر پیروان همه ادیان توحیدی به این کلام نورانی ایمان آورند و بدان عمل کنند، به روشن‌ترین روش نقد دست می‌یابند، نخستین پایه‌های امر به معروف و نهی از منکر را پی می‌ریزند، و عالی‌ترین رصدخانه تشخیص حق و باطل را بنا می‌کنند. در این صورت، بیگانگی و چندگانگی که از باطل سرچشمه می‌گیرد، در همه ابعاد، رخت برمی‌بندد و یگانگی و وحدت جهانی که زائیده حق و حقیقت است، با همه عظمت بر جای آن می‌نشیند.

(ذالک الیوم الحق)، ان شاء الله

— مجلسی، محمدباقر. ۱۳۶۲. بحار الانوار. ج ۲. ج ۲. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
 — محمدی ری‌شهری، محمد. ۱۳۷۷. میزان الحکمه. ج ۳. قم: دارالحديث.
 — موسوی، سیدفضل‌الله. ۱۳۷۹. «ان الناقذ بصیر بصیر»، فصلنامه نامه علوم انسانی، سال اول. ش ۱.

نقدی بر

مقاله «سخنی نو درباره نقد»

دکتر سید کاظم اکرمی^۱

اشاره

مقاله پیشین به قلم جناب آقای دکتر سید فضل‌الله موسوی تحت عنوان «سخنی نو درباره نقد» به نظر می‌رسد که از جهات گوناگون قابل بررسی باشد. لذا در مقاله حاضر به چند نکته در خصوص مقاله ایشان اشاره می‌شود با این امید که خوانندگان محترم بر آنچه نوشته شده است، به عین انتقاد بنگرند و آن را اصلاح و تکمیل فرمایند.

صاحب‌نظران درباره نقد چه گفته‌اند؟

در فرهنگ معین، این معادل‌ها برای «نقد» نوشته شده است: جدا کردن دینار و درهم، و سره از ناسره، تمیز دادن خوب از بد، آشکار کردن محسنات و معایب سخن، تمیز خوب از بد. دهخدا پس از بیان معنی لغت، می‌افزاید: نقد را در اصطلاح ادب و هنر، درمقابل لفظ کریتیک به کار برند و آن عبارت است از شرح معایب و محاسن شعر یا مقاله یا کتابی یا سنجش اثری ادبی یا هنری بر معیار علمی ثبت شده (لغت‌نامه، ذیل واژه «نقد»).

زرین کوب می‌نویسد:

کلمه نقد در لغت به معنی «بهین چیزی برگزیدن» و «نظر کردن» است در دراهم تا

^۱ * استادیار دانشگاه تربیت معلم تهران

در آن به قول اهل لغت، سره را از ناسره بازشناسند. معنی عیب‌جویی نیز که از لوازم «به‌گزینی» است، ظاهراً از قدیم در اصل کلمه بوده است.

ایشان در باب نقد ادبی نوشته‌اند:

نقد ادبی که از آن می‌توان به سخن‌سنجی و سخن‌شناسی نیز تعبیر کرد، عبارت است از شناخت ارزش و بهای آثار ادبی و شرح و تعبیر آن به نحوی که معلوم شود نیک و بد آثار چیست و منشأی آنها کدام است. در تعریف آن، بعضی از اهل نظر گفته‌اند که سعی و مجاهده‌ای است عاری از شائبه اغراض و منافع تا بهترین چیزی که در دنیا دانسته شده است و یا به اندیشه درگنجیده است، شناخته گردد و شناسانده شود. (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۲۱ و ۲۲)

سیروس شمیسا نوشته است:

تعریف نقد ادبی در نزد قدما با آنچه امروز از آن استنباط می‌شود، متفاوت است. در نزد قدما، مراد از نقد معمولاً این بوده است که معایب اثری را بیان کنند... در دوران جدید، مراد از نقد ادبی، نشان‌دادن معایب اثر نیست (هرچند که ممکن است به این امر هم اشاراتی داشته باشند)؛ زیرا نقد ادبی، به بررسی آثار درجه یک مهم ادبی می‌پردازد و در این‌گونه آثار، پیش از اینکه نقاط ضعف مهم باشد، نقاط قوت مهم است. (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۷۷)

ایشان بعد از آن، در بخشی از کتاب، انواع نقد را نام می‌برد که از آن جمله است: نقد فتوایی یا معیاری، نقد کاربردی، نقد عینی، نقد روان‌شناسانه.

اشاره‌ای به نظر دو نفر از آشنایان و آگاهان اروپایی به نقد، به‌ویژه نقد ادبی، نیز مناسب می‌نماید.

رولان بارت — منتقد فرانسوی — پس از رد پندار قاضی‌بودن ناقد، نگرش نقد نور را در برابر آن می‌گذارد و می‌گوید: نقد، نوعی فرازبان است؛ یعنی زبانی که درباره زبان دیگر سخن می‌گوید. او نقد قدیمی را نقد فرهنگستانی می‌نامد و در برابر، نقد نور را «نقد تأویلی»... و اضافه می‌کند:

دنیا وجود دارد و نویسنده سخن می‌گوید. این است ادبیات. موضوع نقد، بسی متفاوت است. این موضوع، دنیا نیست؛ بلکه سخن است، سخن فرد دیگر.

کارکرد نقد باید دو گونه مناسب را در نظر داشته باشد: مناسبیت زبان نقد با زبان نویسنده مورد نظر و مناسبیت این زبان موضوع با دنیا. تماس و مجاورت این دو زبان، ویژگی نقد است و شاید شباهت بسیاری با یک فعالیت ذهنی دیگر یعنی منطق داشته باشد، زیرا منطق نیز یکسره براساس تمایز زبان موضوع و فرازبان استوار است. (بارت، ۱۳۷۷: ۴)

رنه ولک می گوید:

«واژه نقد» را من به معنایی وسیع تعبیر می کنم و مرادم از آن نه تنها داوری درباره تک تک کتابها و نویسندگان یعنی «نقد حکمی» و «نقد عملی» است، بلکه عمدتاً آن چیزهایی است که درباره اصول و نظریه ادبیات، سرشت آن، آفرینش آن، نقش و آثار آن، روابط آن با دیگر فعالیت های بشری، انواع ابزارها و شگردهای آن و تاریخ آن اندیشیده شده است. (ولک، ۱۳۷۷: ۳۲)

از مجموع آنچه به اختصار توضیح داده شد، یک نکته معلوم می شود:

نقد در دنیای امروز، بسی فراتر از آنچه در گذشته درباره آن گفته و نوشته اند، معنی شده است و انواع و اقسامی دارد. اهل نقد در زمینه دین، فلسفه، ادبیات، علوم تجربی، و هنر، معیارها و ملاک های وضع کرده اند؛ و چنین نیست که کار نقد در حدی که جناب دکتر موسوی بیان داشته است، امری کاملاً مبهم و گنگ باشد. در اینجا جهت اختصار، از بیان معیارهایی که صاحب نظران در بعضی از انواع نقد گفته و نوشته اند، خودداری و درباره این مطلب توضیح داده می شود که از فرهنگ اسلامی چه نکاتی درباره نقد می توان به دست آورد.

آیا در قرآن کریم، مطلبی در باب «نقد» می توان یافت؟

ظاهراً نویسنده محترم مقاله، نظری «دایره المعارفی» در مورد قرآن کریم و روایات داشته است. می پرسد چرا در مورد واژه نقد آیه ای نداریم و روایات هم در این مورد کمیاب یا نایاب است.

در این باره باید گفت آنچه به نظر می رسد و نویسنده محترم آن نوشتار باید به آن عنایت کند، این است که آیا لزومی دارد درباره بسیاری از مطالبی که رابطه مستقیمی با «هدایت الهی و تربیت معنوی و آخرتی» مردم ندارد هم آیه ای وجود

داشته باشد. شاید نویسنده محترم بخواهند آیه شریفه «... لا رَطْبٌ وَلا يَابِسٌ اِلَّا فِى كِتَابٍ مُّبِينٍ.» (انعام / ۵۹) را یادآور شوند که پیشاپیش باید گفت بزرگانی مانند علامه طباطبایی، در تفسیر المیزان، آیه را به این نحو تفسیر کرده‌اند: در این آیه شریفه، قرآن کریم با صفات برجسته‌اش توصیف شده است. یک صفت عمومی آن این است که تیان برای هر چیزی است و تیان به طوری که گفته شده، به معنی بیان است.

مرحوم طباطبایی اضافه می‌کنند:

چون قرآن کریم، کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این، کاری و شأنی ندارد، لذا ظاهراً مراد به «کلّ شیء» در آیه مذکور، همه چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد... و قرآن، تیان همه اینها است (نه اینکه تیان برای همه علوم باشد). (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۴۹۵)

و البته در مورد «نقد» اگر نویسنده محترم نه به ظاهر آیات، بلکه به عمق آیات زیادی که از جهت نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود، توجه می‌کردند، ملاحظه می‌شد که در قرآن کریم به مسئله «نقد» و بعضی شیوه‌های نقد عنایت شده است.

نمونه اول:

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ... (زمر / ۱۸-۱۷)

استاد شهید مطهری در توضیح این آیه فرموده است:

آیه عجیبی است: بشارت بده بندگان مرا! آنان که سخن را استماع می‌کنند. بعد چه می‌کنند؟ آیا هرچه را شنیدند، همان را باور می‌کنند و همان را به کار می‌بندند یا همه را یکجا رد می‌کنند؟ **فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** (نقادی می‌کنند، سبک سنگین می‌کنند، ارزیابی می‌کنند، آن را که بهتر است انتخاب می‌کنند و از آن بهتر انتخاب شده پیروی می‌کنند...)

مسئله دیگر که نزدیک به این مطلب است و از همین آیه و از بعضی احادیث استنباط می‌شود، مسئله تجزیه کردن یک سخن است یعنی عناصر درست را از عناصر نادرست جدا کردن... این همان مطلبی است که (از آن) در روایات، تعبیر به نقد و انتقاد شده است. وقتی می‌گویند **انتقد الدرهم** یا **انتقد الکلام** (که در هر دو مورد به کار می‌رود) یعنی **اظهر عيوبه و محاسنه** (عیوب و محاسن آن درهم

— یا کلام — را آشکار کرد)... در این زمینه، احادیث زیاد و عجیبی داریم. یکی این است که در روایات ما از حضرت مسیح (ع) روایت شده است که می فرمود:

خذ الحق من اهل الباطل و لا تأخذ الباطل من اهل الحق کونوا نقاد الکلام.

در اینجا ظاهراً توجه به این است که شما به گوینده سخن توجه نداشته باشید، سخن شناس باشید، تکیه تان روی گوینده سخن نباشد، ای بسا حق را از اهل باطل بشنوید و بگیرید و ای بسا باطل را از اهل حق بشنوید و نگیرید. شاهدیم این جمله آخر است که فرمود: **کونوا نقاد الکلام** (صراًف سخن باشید). (مطهری، ۱۳۷۱: ۴۳)

در تفسیر نمونه نیز ذیل این دو آیه شریفه نوشته شده است:

این دو آیه که به صورت یک شعار اسلامی درآمده است، آزاداندیشی مسلمانان و انتخابگری آنها را در مسائل مختلف به خوبی نشان می دهد. نخست می گوید: «بندگان مرا بشارت بده» و بعد این بندگان ویژه را به این صورت معرفی می کند که «آنها به سخنان این و آن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش فرامی دهند و به نیروی عقل و خرد، بهترین آنها را برمی گزینند و هیچ گونه تعصب و لجاجتی در کار آنها نیست و هیچ گونه محدودیتی در فکر و اندیشه آنها وجود ندارد. آنها جویای حقاقت و تشنه حقیقت. هر جا آن را بیابند، با تمام وجود از آن استقبال می کنند و از چشمه زلال آن بی دریغ می نوشند، و سیراب می شوند.

در اینکه منظور از «قول» در جمله «یستمعون القول» چیست، مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند: بعضی آن را به «قرآن» تفسیر کرده اند و آنچه در آن از طاعات و مباحات است و پیروی از احسن را به معنی پیروی از طاعات می دانند؛ بعضی دیگر آن را به مطلق اوامر الهی تعبیر کرده اند، خواه در قرآن باشد یا غیر قرآن. ولی هیچ گونه دلیلی به این تفسیرهای محدود درست نیست بلکه ظاهر آیه هر گونه قول و سخن را شامل می شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰: ۴۱۳ - ۴۱۲)

در تفسیر بیان السَّعاده — که حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) به آن عنایت

داشتند — نوشته شده است:

واعلم ان القول يطلق على الاقوال اللفظيه والاقوال النفسية والكلمات الوجودية التي هي بالنسبة الى الله تعالى كالاقوال النفسية بالنسبة الينا واللام في القول اما للجنس... او بنحو العموم البدلي... و يكون المعنى والتقدير: الذين يستمعون جميع الاقوال التي يتفق سماعها لهم.

البته وی یک معنی (قول) را هم علی (علیه السلام) و ولایت او می داند. (گنابادی، ۱۳۴۴: ۵)

علامه طباطبایی مراد از قول را به قرینه واژه اتباع که دنبال آن آمده است، قولى می داند که با عمل ارتباط داشته باشد و بهترین قول به نظر وی آن است که آدمی را بهتر به حق برساند و برای انسان خیرخواهانه تر باشد؛ و این پیروی حق و رشد و دوری از گمراهی و باطل را فطری می داند.

و بالأخره می گوید: «بندگان خدا به هر سخنی که گوش دهند، به آن امید گوش می دهند که در آن به حقی برخوردارند.» (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۳۹۸-۳۹۷)

خلاصه آنچه از مطالب این قرآن شناسان می توان استفاده کرد این است که این آیه:

۱. مستلزم نقد و بررسی و ارزشیابی مطالب است.
۲. نتیجه نقد و ارزشیابی انتخاب احسن مطالب است.
۳. نتیجه انتخاب عمل است.

نمونه دوم:

در آیه زیر هم واژه نقد به کار نرفته، اما محتوای آن نقادی کردن است:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ... (حشر/ ۱۸)

ای مؤمنان! پروای خدا پیشه کنید! و هر کس بنگرد برای فردا چه پیش فرستاده است.

این آیه را معمولاً به عنوان مقدمه بحث محاسبه نفس در بعضی کتاب های حدیث آورده اند؛ و محتوای آن، در نقادی و ارزشیابی عمل است.

امام هفتم (علیه السلام) فرموده است: آن که هر روز به حساب خویشتن نرسد، از ما نیست. پس اگر کار خوبی کرده است، فزونی آن را از خدا بخواهد و خدای را بر

آن سپاس گزارد و اگر عمل بدی کرده است، از آن استغفار و توبه کند. (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲: ۴۰۷)

محاسبه نفس که راه‌ها و شیوه‌های آن را در کلمات اهل بیت (سلام‌الله‌علیهم اجمعین) ملاحظه می‌کنیم، درس نقد و نقادی به معنی خودارزشیابی می‌دهد. این آیه، متضمن خودشناسی است که جنبه‌های گوناگون دارد و در اینجا منظور بررسی و نقد نقاط قوت و ضعف عبادی و اخلاقی فرد است.

گذشته از این دو آیه، آیات زیاد دیگری در قرآن هست که ظاهر و محتوای آن «نقد» مطالب مشرکین است که در این موارد البته نقد به معنی توجه به مطالب غلط دیگران و رد آنها است. به جهت اختصار، فقط به دو آیه اشاره می‌شود:

۱. آیات ۱۴۹ تا ۱۶۰ سوره صافات:

فَاسْتَفْتِهِمُ الرِّبَّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ؛ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ؛ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ أَفْكِهَمُ لَيَقُولُونَ؛ وَ لَدَ اللّٰهِ وَ أَنَّهُمْ لَكَادِبُونَ؛ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ...

از آنها پرس: آیا پروردگار تو دخترانی دارد و پسران از آن آنها است؟ آیا ما فرشتگان را به صورت دختران آفریدیم و آنها شاهد و ناظر بودند؟ بدانید آنها با این تهمت زشت و بزرگشان می‌گویند خداوند فرزندی آورده است! (اما) آنها قطعاً دروغگو هستند. آیا خدا دختران را بر پسران ترجیح داده است؟ چگونه حکم می‌کنید؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟...

در آغاز با توجه به «مسلمات خصم» که برای دختر ارزشی قائل نبودند، سؤال می‌شود آیا پروردگار دخترانی (که شما آنها را زنده به گور می‌کنید) دارد و پسر از آن شما است؟

سپس به دلیل حسی توجه و پرسیده می‌شود: آیا شما شاهد و ناظر بودید که فرشتگان را به صورت دختران آفریدیم؟ لزومی به ذکر بقیه آیات نیست. هر قرآن‌خوانی می‌داند که در این آیات، مطالب مشرکان و عقاید خرافی و غلط آنها به نحوی روشن نقد و رد می‌شود.

۲. سوره جاثیه، وقتی مادیون گفتند:

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (آیه ۲۴)

گفتند چیزی جز همین زندگی دنیا در کار نیست؛ گروهی از ما می‌میریم و گروهی زنده می‌شویم و چیزی جز روزگار ما را نابود نمی‌کند. آنها به این مطلب که می‌گویند، علم ندارند، بلکه تنها گمان بی‌پایه‌ای دارند.

نقد سخن این است که جز گمان، چیزی پایه گفتار آنها نیست. البته در آیه ۲۶ مسئله حیات مطرح و تلویحا بیان می‌شود که اگر علم داشتند، متوجه می‌شدند که پیچیدگی موجود زنده و برآوردن آن از مواد بیجان بدون پذیرش مبدای حیات «علمی» نیست.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، آیات زیادی را می‌توان در مورد «نقد» شاهد آورد.

شیوه انتقاد

از بعضی از آیات قرآن کریم، نکاتی درباره راه و رسم انتقاد نیز می‌توان استنباط کرد.

قاعده کلی در مجادله و مباحثه - که نقد نیز نوعی جدال است - این است:

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ... (عنکبوت/۴۶)

با اهل کتاب جز به نیکوترین وجه مجادله نکنید...

مسلم است که گاه پذیرش و رد سخن کسی شفاهی است و زمانی کتبی. در این آیه شریفه برخورد به نیکوترین شیوه دستور داده می‌شود.

یک نمونه از برخورد قرآن با اهل کتاب که آموزش عینی این شیوه است، آیه زیر

است:

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بدينارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (آل عمران / ۷۵)

و از اهل کتاب کسی هست که اگر مالی هنگفت به او امانت دهی، آن را به تو بازپس خواهد داد و هم از ایشان کسی هست که اگر دیناری به او دهی، آن را باز نخواهد داد مگر آنکه پیوسته بر سرش بایستی باز (بازخواهی). این بدان

(جهت) است که آنان می‌گویند قوم بی‌کتاب (عرب) به ما حقی ندارند و آگاهانه به خداوند دروغ می‌بندند.

این آیه از آیاتی است که در آن درباره عقاید اهل کتاب مطالبی مطرح و رد شده است و در آن درس شیوه نقد داده می‌شود: اول از نیکان اهل کتاب تعریف می‌شود، آن هم بدین صورت که عده‌ای از آنها مال بسیاری را که به ایشان سپرده می‌شود، باز می‌گردانند؛ سپس عده‌ای رد می‌شوند با این وصف که اگر بالای سرشان نایستی، یک دینار را هم بر نمی‌گردانند. یعنی در نقد باید نیکویی‌ها را نسبتاً بزرگ و در آغاز دید و اشکالات را در مرتبه بعد متذکر شد، البته با استدلالی خردمندانه و مستند و کلامی مؤدبانه.

نقد و امر به معروف و نهی از منکر

مطلب مهم دیگر در مقاله آقای دکتر موسوی این است که ایشان نقد را زیرمجموعه امر به معروف و نهی از منکر قرار داده‌اند. اما امر به معروف و نهی از منکر جایگاه خود را دارند و نقد وضع و جایگاه خاص خویش را در زمینه فلسفه و علوم و ادب و هنر. امر به معروف و نهی از منکر اولاً به رفتارهایی مربوط است که در شرع آمده و آن رفتارها تا حدود قابل توجهی در رساله‌های عملیه و کتب اخلاقی مشخص و تعریف شده است؛ ثانیاً به افراد زنده‌ای مربوط است که قابلیت امر و نهی را دارند، نه صاحبان تفکر و اندیشه و عالمان و هنرمندانی که سال‌ها بلکه قرن‌ها روی در نقاب خاک کشیده‌اند. برای مثال، آیا مجتهدانی که سال‌ها پس از ملا امین استرآبادی آمدند و مبانی فکری او را نقد کردند، می‌توانستند آن مرحوم را امر به معروف و نهی از منکر کنند؟ آیا کسانی که پس از ملاصدراب‌به‌دنیا آمده و اصالت‌الوجود را (درست یا غلط) نقد کرده‌اند، می‌توانسته‌اند او را نهی از منکر کنند؟ آیا استاد بزرگوار حضرت آقای حکیمی که امروز کتاب *معاد جسمانی* را می‌نویسد و از دیدگاه خود از صدرالمتألهین انتقاد می‌کند، می‌تواند او را امر به معروف یا نهی از منکر کند؟

وقتی نقد اندیشه و علم و هنر را جزئی از امر به معروف و نهی از منکر قرار دادیم، ناچاریم به آمران به معروف و ناهیان از منکر در این روزگار که روزگار ارتباط و

اینترنت و وبلاگ نویسی است، اجازه دهیم جلوی نشر کتاب و مقالاتی را که ممکن است با سلیقه آنها هماهنگ نیست، بگیرند و بعد نوع آن جلوگیری‌ها به حدی مبتذل و بی‌پایه شود که بسیاری از آنها را نویسنده ممیزی کتاب مطرح کرده است که اشاره‌ای کوتاه به مطالب آن کتاب لازم می‌نماید.

نویسنده کتاب مذکور پس از بحث مفصل در مورد «ممیزی» در جهان و ایران (قبل از انقلاب اسلامی و بعد از آن)، ۱۴۰۰ سند ممیزی کتاب در سال ۱۳۷۵ را بررسی کرده و نتیجه گرفته است که ادبیات با ۵۱/۳ درصد، مشمول بیشترین ممیزی و علوم طبیعی و ریاضی و کتاب‌های کودکان با صفر درصد، مشمول کمترین ممیزی قرار گرفته‌اند. اگر کسی به اثر فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ممیزی کتاب‌های ادبی توجه داشته باشد، متوجه می‌شود که ۵۱٪ ممیزی در ادبیات چه پیامدهایی دارد.

محورهای ممیزی در بعضی مقوله‌ها به شرح زیر است:

چند محور ممیزی در مقوله سیاسی:

۱. انتقاد از مسئولان و مدیران و سازمان‌های اجرایی کشور

۲. تمجید از روشنفکران (شریعتی، سروش و...)

چند ممیزی در مقوله دین و مذهب:

۱. اغلاط و ایرایشی در مورد آیات قرآن، احادیث یا نام‌ها

۲. به کار بردن واژه‌های مذهبی در غیر جای خود (به کار نبردن (ص)، (ع) و...)

۳. تردید، تشکیک و انتقاد از جامعه و افراد مذهبی و سنت‌های مذهبی

چند محور ممیزی در حوزه تاریخ:

۱. تمجید از تاریخ شخصیت‌های تاریخی و آداب و رسوم ایران باستان

۲. استفاده از نام قدیمی شهرها یا اماکن (رضائیه، محمره و...)

چند مقوله ممیزی در حوزه روابط جنسی:

۱. بیان الفاظ و اصطلاحات جنسی (سکس، قرزدن و...)

۲. نظریه‌های جنسی (فروید و...)

۳. توصیه‌های پزشکی در مورد مسائل جنسی

۴. بیماری‌های روانی جنسی (سادیسزم و جنون جنسی)

بله؛ وقتی نقد کتاب به‌عنوان «امر به معروف و نهی از منکر» به ممیزهای کم‌مایه سپرده می‌شود، کتابی که در آن تمجیدی از مرحوم دکتر شریعتی شده یا از بعضی افراد مذهبی که رفتارهای نامناسبی دارند، انتقاد شده یا از یک رسم خوب ایران باستان تعریفی شده و یا درباره سادیسم به‌عنوان انحرافی جنسی یاد شده است، ممنوع‌الانتشار اعلام می‌شود.

چند نمونه مختصر از کار این ممیزان در اینجا ارائه می‌شود: عنوان کتاب *آرایش و زیبایی به مراقبت از پوست تغییر یابد*.

عاشق علاقه‌مند، دوستدار

زایید به دنیا آورد

جانماز آب کش مقدس‌مآب

رفیق به کلمه دیگر بدل شود (لابد چون مارکسیست‌ها از آن استفاده کرده‌اند)

مرا بغل کرد مرا بلند کرد (رجب‌زاده، ۱۳۸۰)

نکته دیگر این است که قیدی در کلامی از زبان حضرت مسیح (ع) نقل شده است، وجود ندارد که کلیت و اطلاق آن را از بین ببرد. هر حقی را باید گرفت از هر کس، چنان‌که شهید مطهری در سخنرانی‌های سال‌های چهل — که ما جوان بودیم و در آن مجالس حضور داشتیم — از رسول گرامی (ص) نقل می‌فرمود:

الحکمه ضاله المؤمن يأخذها اینما وجدها

کلمه‌الحکمه ضاله المؤمن فحيث وجدها فهو احق بها

الحکمه ضاله المؤمن فاطلبوها ولو عندالمشرك تكونوا حق بها و اهله

الحکمه ضاله المؤمن فخذالحکمه ولو من اهل النفاق.

حکمت را سخن و مطلب محکم — و منطقی و درست یعنی دریافت حقیقت —

می‌داند و می‌افزاید: هر قانون و قاعده‌ای که با حقیقت وفق کند — و ساخته وهم و

تخیلات نباشد — «حکمت» است. (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۶-۱۰)

البته جناب آقای موسوی این احادیث را نقل کرده‌اند؛ اما قبل از بیان آنها،

مطالب را به نوعی پرورانده‌اند که احساس می‌شود ایشان برای غیر خودی‌ها

(نامسلمانان) کمتر قائل به بیان مطلب حق و عالی است. به همین جهت، در اینجا چند نکته را که متفکران بزرگ ما همچون حضرت امام خمینی (ره)، استاد شهید مطهری، آیت‌الله طالقانی، مرحوم علامه جعفری و حضرت استاد حکیمی (که خداوند حفظ‌شان کند) از سر آزاداندیشی از مطالب درست فیلسوفان و متفکران غربی نقل کرده و ستوده‌اند، به‌عنوان نمونه ذکر می‌کنم و مقاله را به‌پایان می‌برم.

حضرت امام خمینی فرموده است: «باید از محصول تفحص و تحقیق دیگران استفاده کنیم. مثلاً فرض کنیم در جغرافیا یا تاریخ یک مورخ و محقق اروپایی مطلبی نوشته است که ما استفاده می‌کنیم و همان را می‌آوریم. در اینجا هیچ ابایی نیست؛ ولی باید سعی شود که در کنار آن حرف ما هم زده شود».

استاد مطهری می‌گوید: «هگل از فیلسوفان بزرگ و معروف جهان است که حقا بزرگی‌اش را نباید انکار کرد و در سخنان وی مطالب صحیح بسیار است» (دژاکام، ۱۳۷۵: ۳۰۳). همچنین استاد در پایان کتاب *تعلیم و تربیت در اسلام*، در مورد اثر کار در تربیت، بدون تعصب، مطالبی ارزنده از پاستور، ولتر، ساموئل اسمایلز، فرانکلین، پاسکال و سقراط نقل می‌کنند و نشان می‌دهند که مطالب حکمت‌آمیز را از غیرمسلمان‌ها هم می‌توان آزادانه پذیرفت و به‌کار بست (همان).

آیت‌الله طالقانی می‌نویسد: «قسمتی از مقاله دانشمندانه کرسی موریسون — رئیس پیشین آکادمی علوم نیویورک — را تحت عنوان «چرا به‌خدا ایمان آوردم» در اینجا نقل می‌نمایم. این مقاله گویا تفسیر و بیانی از همین آیه شریفه است که ظهور حیات و سر آن با هیچ حال و کیفیتی که معلول تصادف عوامل مادی باشد، درست نمی‌آید...» (طالقانی، ۱۳۴۲: ۱۵۰).

علامه جعفری نیز در ارتباط با آیه شریفه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر/۲۱)، عباراتی را از برتراند راسل — که به‌قول ایشان، «شکاک در متافیزیک» است — نقل می‌کند: «اگر چنین تصور کنیم که پدیده‌ها و حقایق عالم طبیعت از یک جهان بالاتر و ابدی به این دنیا سرازیر می‌شود، تصور صحیحی از جهان نموده‌ایم.» (جعفری، ۱۳۵۸: ۲۰۷)

استاد حکیمی قبل از نقل مطالبی از چند اندیشمند غربی، به‌طور کلی می‌گوید:

«و از این گونه سخنان حکیمانه و اظهارات خردمندانه از سوی صاحب‌نظران بزرگ، همواره در سراسر تاریخ علم و فلسفه ابراز شده است و می‌شود. آلبرت اینشتین می‌گوید: در تکامل فکر علمی، حقیقتی به‌صورتی خیلی روشن ظاهر و بارز گشته است: هیچ رازی در جهان متافیزیکی نیست که به رازی دیگر در ورای خود منتهی نشود. همه شاه‌راه‌های عقل و همه کوره‌راه‌های علوم نظری و فرضیات و حدسیات، سرانجام به قضایای بی‌پایان منتهی می‌گردد که عقل بشر از ادراک آن قاصر است.» (حکیمی، ۱۳۷۸: ۲۲).

کتابنامه

- بارت، رولان. ۱۳۷۷. نقد و حقیقت. ترجمه شیرین دخت دقیقیان. نشر مرکز.
- جعفری، محمدتقی. ۱۳۵۸. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه. ج ۲. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حکیمی، محمدرضا. ۱۳۷۸. اجتهاد و تقلید در فلسفه. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- دژاکام، علی. ۱۳۷۵. تفکر فلسفی از نظر استاد شهید مرتضی مطهری. ج ۱. مؤسسه فرهنگی اندیشه.
- دهخدا. لغت‌نامه.
- رجب‌زاده، احمد. ۱۳۸۰. ممیزی کتاب. انتشارات کویر.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۸. آشنایی با نقد ادبی. انتشارات سخن.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۸. نقد ادبی. انتشارات فردوس.
- طالقانی، سید محمود. ۱۳۴۲. پرتوی از قرآن. ج ۱. شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۶۳. تفسیر المیزان. ج ۱۲ و ۱۷. بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- گنابادی، سلطانعلی. ۱۳۴۴. بیان السعاده. ج ۳. مطبعه دانشگاه تهران.
- محمدی ری‌شهری، محمد. ۱۳۶۲. میزان الحکمه. ج ۲. دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۷۱. تعلیم و تربیت در اسلام. انتشارات صدرا.
- _____ . ۱۳۷۳. ده گفتار. انتشارات صدرا.
- مکارم‌شیرازی، ناصر. ۱۳۷۰. تفسیر نمونه. ج ۱۹. دارالکتب الاسلامیه.

– ولڪ، رنه. ۱۳۷۷. تاريخ نقد جديد. ترجمه سعيد اربابزاده شيراني، ج ۱. نشر نيلوفر.

نقد بر نقد:

«پاسخی به مقاله دکتر سید کاظم اکرمی»

دکتر سید فضل الله موسوی^۱

اشاره

در شماره ۶ و ۷ فصلنامه نامه علوم انسانی، مقاله‌ای تحت عنوان «سخنی نو درباره نقد» به قلم اینجانب به رشته تحریر درآمد که در شماره حاضر به عنوان اولین مقاله به چاپ رسیده است. همان‌گونه که از عنوان مقاله پیداست، تلاش بر این بود که مطالبی نسبتاً نو در زمینه نقد مطرح و زمینه برای نقد بیشتر و رشد فکر و اندیشه‌های جدیدتر باز شود. مطالب نسبتاً معمول درباره نقد در نوشته‌های دیگران و همچنین مقاله قبلی اینجانب تا حدودی بیان شده بود. از این جهت سعی شد از دیدگاهی دیگر و نو به موضوع نگریسته و مطالبی بیان شود. قطعاً هنگامی که مطالب جدیدی ارائه می‌شود، ممکن است به دلیل اینکه هنوز به کار بیشتر و پختگی بیشتر نیاز داشته باشد، نواقص و کاستی‌هایی در آن باشد ولی چون مطلب جدید است، زمینه برای نقادی بیشتر و پاسخ آن نقادی باز می‌شود؛ و درگیرودار این نقادی‌ها و پاسخ‌ها است که مطالب نو دیگری مطرح و غنچه‌های فکری تازه‌تر شکوفا می‌شود و سرچشمه فیاض اندیشه‌های انسان‌های محقق و طالب حقیقت به جوشش درمی‌آید و تشنگان و طالبان حقیقت را سیراب می‌کند. بدین جهت بوده است که مقاله اینجانب پس از انتشار شاید مورد توجه خوانندگان قرار گرفته باشد. یکی از این خوانندگان، برادر عزیز و ارجمند جناب آقای دکتر سید کاظم اکرمی بودند که پس از خواندن مقاله با

^۱*. دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

اینجانب صحبت کردند و فرمودند من در مورد مقاله شما حرفهایی دارم که

می‌خواهم بیان کنم. اینجانب به‌عنوان سردبیر فصلنامه از این موضوع استقبال و عرض کردم هر چه زودتر مقاله‌ای مبتنی بر نقد به‌صورت مکتوب ارائه فرمایید و بنده، هم به‌عنوان سردبیر فصلنامه و هم به‌عنوان کسی که این مقاله را به‌رشته تحریر درآورده است، از این موضوع بسیار خوشحال خواهم شد و تقبل می‌کنم که مقاله چاپ شود؛ و اصولاً شیوه کار فصلنامه نیز چنین است که پس از انتشار هر فصلنامه برای کسانی که آثارشان نقد شده است، نامه‌ای نوشته و از آنان خواسته می‌شود در صورتی که پاسخی دارند، ارائه کنند تا در یکی از شماره‌های آتی به‌چاپ برسد. به‌هرحال، در این خصوص نیز چنین شد و اکنون ضمن چاپ مقاله ایشان در پاسخ به مقاله اینجانب، مقاله حاضر در پاسخ به مطالب ایشان ارائه می‌شود. لذا به سهم خود از ایشان بسیار تشکر می‌کنم که زمینه تضارب افکار و تعامل اندیشه‌ها و نیز بستر رشد علمی برای جامعه علمی را فراهم کردند.

اینک متن مقاله:

با تشکر مجدد از برادر ارجمند جناب آقای دکتر سیدکاظم اکرمی که مقاله اینجانب را نقد کرده‌اند و آنچه را که به نظر ایشان درست می‌رسیده است، بیان کرده‌اند. همین‌گونه نقدهاست که باعث می‌شود موضوع‌ها و مطالبی دیگر نوشته و مطرح و احیاناً پاسخ‌هایی به آنها داده شود و این خود زمینه روشنگری و آشکارشدن بیشتر حقایق و زوایای موضوع مورد بحث خواهد شد و خوانندگان از آنها بهره‌مند خواهند شد. به همین دلیل که ذکر شد، من هم بر خود لازم می‌دانم مطالبی را در پاسخ مقاله ایشان مطرح کنم. امید است که از این تعامل افکار و اندیشه‌ها مطالب و حقایقی تازه بیرون آید و آشکار شود که خود آنها موجب پیدایش و رشد افکار و اندیشه‌های دیگری خواهد شد.

شاید بد نبود که نویسنده محترم مقاله (آقای دکتر اکرمی) مقاله پیشین بنده درباره نقد را که در شماره ۱ همین فصلنامه درج شده بود، مطالعه می‌فرمودند و می‌دیدند که در آنجا به ابعاد مختلف بحث نقد تا حدّ ممکن و در حدّ سخن سردبیر اشاره شده بود از جمله اینکه نقد چیست، در لغت چه آمده است، ابعاد گوناگون آن کدام و شیوه آن چگونه است. اما در مقاله «سخنی نو درباره نقد»، برای اینکه سخن نو باشد و تکرار مطالب دیگران نباشد، با الطاف الهی این مسئله به ذهن رسید که

موضوع از دیدگاهی جدید مطرح شود تا دریچه‌ای نو در این خصوص بر روی خوانندگان و متفکران باز و ابعادی بدیع جلوه‌گر شود. هر چند ممکن است به دلیل تازگی و بدیع بودن موضوع، نواقص و ناپختگی‌هایی در کار وجود داشته باشد، قطعاً مطالبی نو مطرح می‌شود که خود می‌تواند آثار خوب و متنوعی را در زمینه ایجاد فکر و رشد اندیشه‌ها به همراه داشته باشد.

در مقاله اول اینجانب راجع به نقد ضمن اینکه اشاره‌ای لغوی به معانی گوناگون واژه نقد داشته‌ام^۱، درباره ماهیت و شیوه نقد نیز بحث کرده‌ام. در مقاله اول نوشته‌ام که نقد باید به گونه‌ای باشد که شخص با اقتباس از خداوند — آن نقاد بصیر — خود با توجه به ملاک‌های دینی و عقلی به اشتباهات و کمبودهای کار و عملش پی ببرد. بر این اساس ممکن است با آموزش‌ها و اندرزها و یا حوادثی عبرت‌انگیز که در زندگی پیش می‌آید، راه درست را از نادرست و سره را از ناسره دریابد. بنابراین، نقادی هم می‌تواند مستقیم باشد یا غیرمستقیم؛ به عبارتی شیوه صریح نقد این است که یا بی‌پرده و صریح، کسی یا اثری را نقد کرد یا انسان به طور ضمنی و غیرصریح (با آموزش‌ها و اندرزهای عمومی و غیرصریح یا با بروز حوادث عبرت‌انگیز در مسیر زندگی)، به راه درست دلالت و راهنمایی شود.

از جمله احادیث ما در این خصوص چنین است که امام صادق (ع) فرمودند: «در میان برادران دینی، آن کس را بیشتر دوست دارم که عیوب مرا به من هدیه کند»^۲. در اینجا ذکر و ارائه عیوب با شرایط خاص از دیدگاه امام (ع) هدیه تلقی می‌شود. پس نقد با شیوه و شرایط خاصی که در جهت رفع عیوب و نواقص باشد، نه تنها بد نیست بلکه در حکم دادن هدیه است. در شیوه‌های اخلاقی و توصیه‌های اسلامی آمده است که انسان نباید در برابر بدی‌ها و کاستی‌ها بی‌توجه باشد بلکه باید

^۱ این نشان می‌دهد که اینجانب از معانی مختلف نقد در کتب نقد آشنایی داشته و در مقاله اول، در حد مختصری به این معانی اشاره کرده‌ام. لذا به نظر نمی‌رسد که در مقاله آقای دکتر اکرمی نیاز باشد که معانی نقد مجدداً ذکر شود، هر چند که بعضی از آنها تازگی دارد؛ زیرا اینجانب با توجه به همه این مطالب، موضوع نقد را از دیدگاهی نو مطرح کرده‌ام، نه از سر بی‌اطلاعی از این‌گونه تعاریف در خصوص نقد.

^۲ أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أهدَى إِلَيَّ عَيْبِي. (مسند، ۶۳/۲. به نقل از: حکیمی، محمدرضا؛ حکیمی، محمد؛ حکیمی، علی؛ الحیاة؛ تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۱۳۷۱؛ ج ۱، ص ۳۲۵، ترجمه فارسی)

به‌عنوان تکلیف دینی درصدد رفع آن نواقص و ناشایستگی‌ها باشد. این مسئله قطعاً باید با نقد صورت گیرد. پس در اینجا ضمن اینکه خود نقد تأیید می‌شود، انگیزه آن هم مد‌تظر قرار می‌گیرد. بدین ترتیب که انگیزه و هدف از نقد، اصلاح و سازندگی است.

از جمله شیوه‌های نقد، باز هم با اقتباس از نقاد بزرگ یعنی خداوند، این است که ناقد باید همان‌گونه که خداوند اعمال انسان‌ها را با دقت می‌نگرد و ارزیابی می‌کند، سعی کند در نقد و بررسی خود تیزی و دقت، و عدالت و انصاف و بی‌طرفی را رعایت کند؛ و هدف نقد خود را پرده‌داری و آبروریزی افراد قرار ندهد بلکه هدف غایی اصلاح باشد.

از دیگر شیوه‌های نقد این است که شخص ناقد تنها به بدی‌ها و عیوب و نواقص ننگرد؛ و همان‌گونه که خداوند، هم اعمال بد و ناقص و هم اعمال خوب انسان را می‌نگرد و در مجموع قضاوت می‌کند و حتی می‌توان گفت که او بیشتر بر خوبی بندگانش تکیه می‌کند تا بدی‌ها، شخص ناقد نیز نکات مثبت و خوب و برجسته اثر را هم تحسین کند و آنها را یادآور شود. این روش نقد در صاحب اثر هم بسیار تأثیر دارد و او احساس می‌کند که ناقد قصد تخریب بی‌مورد و بی‌جای او و اثرش را ندارد؛ هم از نکات مثبت و خوب اثر او سخن به‌میان آورده و هم به نواقص اشاره کرده؛ پس حسن‌نیتی در کار بوده و هدف اصلاح بوده است. در این صورت، دست کم صاحب اثر با خیال راحت و بدون اینکه فکر خاصی به ذهنش خطور کند، درصدد رفع عیوب و کاستی‌های اثر خود برمی‌آید. البته همه آثار را نباید به یک‌گونه تلقی کرد. همه نویسندگان و قلم‌به‌دستان اولاً درستی عقیده و اندیشه ندارند؛ ثانیاً اگر هم مطالب حقی را عنوان کنند و آن مطالب مستند بر آیات و روایات و برخی واقعیات هم باشد، معلوم نیست که هدف آنان پاک و خالی از غرض باشد. مگر در اسلام و مضامین دینی، گروه کافران، مشرکان و منافقان معرفی نمی‌شوند و مگر اینان خصوصاً در قالب نفاق نمی‌توانند آثار هنری، فیلم، نمایشنامه، کتاب و مقاله خلق کنند؟ آیا همه اینها را باید با خوش‌بینی و ساده‌انگاری حمل بر صحت کرد و از کنار مطالب و عقاید غلط فکری آنان در مقایسه با مکتب اسلام به‌سادگی

گذشت؟ در اینجاست که شیوه نقد با موارد دیگری که ذکر شد، تفاوت پیدا می‌کند. در اینجا رهنمایان اندیشه با چراغ می‌آیند تا کالای بهتری برگزینند؛ یا اندیشه‌ها و عقاید انحرافی خود را در مواردی به‌طور صریح در مقابله با اسلام مطرح می‌کنند یا آنها را به زیور دین و ارزش‌های فرهنگی جامعه اسلامی می‌آریند و در قالب مکتوبات و سایر آثار خویش بیان می‌دارند و این نوشته‌ها و آثار با مظاهر زیبا را به اذهان خام و ناآگاه برخی افراد جامعه القا می‌کنند. در اینجا باید با نقادی آگاهانه و عالمانه با موضوع مواجه شد؛ باید با ظرافت و دقت و قاطعیت سعی شود نقاب زیبا و جذاب آن عقیده و مطلب نادرست را برداشت و حقیقت را آشکار و تبیین کرد، تا سره از ناسره و حق از باطل شناخته شود. برای همین است که در مضامین اسلامی آمده است که «چه بسا کلامی گمراه‌کننده به آیه‌ای از قرآن تزیین می‌شود تا وسیله گمراهی افرادی را فراهم کند؛ همانند پول مسینی که نقره‌اندود شده است تا ناآگاه و غیر خبره را فریب دهد» (بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۶). اما اهل نظر و خبره و نقاد راستین همان‌گونه که نقره‌شناس پول نقره و غیر نقره را از هم تشخیص می‌دهد، با ملاک‌ها و محک‌های خود کلام حق را از باطل تمیز می‌دهد.

بنابراین باید در جایی که مشخص می‌شود انگیزه ایجاد آثار ادبی، هنری و غیره به نوعی است که احساس می‌شود با نیت و قصد تباهی و انحراف جامعه و افکار اسلامی صورت گرفته است، شیوه نقد تفاوت پیدا کند. در اینجا باید روشنگری کرد و حقیقت را آشکار ساخت و نه تنها اثر را نقد بلکه صاحبان اثر و انگیزه‌های آنان را نیز افشا کرد. اما در موارد دیگر (که پیشتر ذکر شد) که غرض خاص و سوئی در کار نیست ولی نواقصی در اثر وجود دارد، تنها اثر را نقد کرد و با حسن نیت، ضمن بر شمردن نکات مثبت اثر، به نواقص هم اشاره کرد. در مورد اول به نظر می‌رسد که اگر مطالب مثبت و ظاهراً تزیین‌شده به منابع اسلامی و یا برخی از حقایق موجود است، با توجه به قصد صاحب اثر، هدف در واقع متوسل شدن به این ارزش‌های خوب برای گمراهی بیشتر و تثبیت عقاید و افکار خاص با نیتی غیرخیرخواهانه است. به نظر می‌رسد که در چنین مواردی نباید ساده‌اندیش بود و فریب این نکات مثبت را خورد؛ بلکه باید درصدد کشف و بیان حقیقت واقعی اثر و اهداف و

انگیزه‌های آن بود.

البته شاید در اینجا هم بتوان آثاری را که حاوی عقاید غلط است، به نوعی دیگر تقسیم‌بندی کرد و همه را به یک چشم نگاه نکرد. شاید برخی افراد خصوصاً نویسندگان و متفکران غیراسلامی و یا اسلامی، سوءنیت خاصی در جهت انحراف افکار انسان‌ها نداشته بلکه با مطالعات و تجربیات خود دریافته باشند که مثلاً عقیده‌ای که دارند و به آن معتقدند، درست و کامل است و لذا باید برای آن تبلیغ کرد. صاحبان این آثار گرچه عقاید انحرافی دارند، ممکن است به علت صداقت، تقوا، وجدان و فطرت که خداوند در وجود همه انسان‌ها قرار داده است، اگر حقایق با استدلال برایشان روشن شود، به حقیقت گرایش پیدا کنند و بر عقاید غلط خود پافشاری نکنند. به نظر می‌رسد که حساب اینان را باید از دو گروه دیگر جدا کرد. با این‌گونه افراد و صاحبان اثر باید براساس آیه **فجادلهم بالتی هی احسن** رفتار و اثر مورد نظر را با منطق و استدلال به بهترین وجه نقد و بررسی کرد.

از سوی دیگر، در راستای هدف نقد باید گفت که نقد نواقص و کاستی‌های آثار و در نتیجه رفع آنها و در نهایت موجب رشد علم و دانش و کمال‌بخشیدن به آثار علمی می‌شود. همچنین نقد می‌تواند ارج نهادن به زحمات کسانی باشد که تلاش کرده‌اند آثار علمی خود را به جامعه تقدیم کنند؛ محققان واقعی و دانش‌پژوه و عالم که آثار آنان برای رشد فکری و علمی جوامع بسیار مفید است. با نقادی‌های درست می‌توان آثار کسانی را که بی‌مناسبت بر مسند تحقیق و تألیف نشسته‌اند و با آثار ضعیف، کم‌مایه یا بی‌مایه خویش، منزلت علوم انسانی را پایین می‌کشند، در جهت روشنگری جامعه به‌ویژه جامعه علمی، به نقد کشید.

اینها بخشی از مطالبی است که اینجانب در مقاله اول خود در خصوص نقد بیان کرده‌ام؛ هرچند که به بررسی ابعاد بیشتری در این خصوص نیاز دارد، همان‌گونه که مطرح شد، در مقاله دوم — «سخنی نو درباره نقد» — تلاش شد با دیدگاهی نوین و خارج از مطالب دیگر و دیگران، طرحی نو در انداخته و دریچه‌ای تازه گشوده شود.

البته باید اذعان کرد مطالبی که عنوان شد، مفاهیمی کلی و عمومی درباره نقد بود و اصولاً با مسئله نقادی باید چنین روبه‌رو شد و این اصول نه مربوط به زمان

گذشته، بلکه مربوط به همه زمان‌ها است؛ چرا که حاوی اصول کلی است. اما طبیعی است که شیوه عمل و زبان نقد در رشته‌های مختلف با هم تفاوت دارد و در هر زمان با توجه به اینکه نوع اثر چیست و در چه زمینه و رشته‌ای است، طبیعتاً متفاوت از هم است. به عبارت دیگر، ابزار نقد و چگونگی بیان نقد در طول زمان تفاوت دارد؛ اما نمی‌توان اصول اساسی در خصوص نقد را که مطرح شد، انکار کرد و به زمان گذشته نسبت داد. اصول اساسی و بنیادی، مربوط به همه زمان‌ها است و در فرعیات و شیوه‌های جزئی و اینکه اثر از چه نوعی است، طبیعتاً در طول زمان با هم فرق دارند؛ همانند شیوه نوشتن که در گذشته فقط با قلم بوده است و امروز از ماشین تحریر، کامپیوتر و غیره هم می‌توان استفاده کرد.

بنابراین، این مطلب که جناب آقای دکتر اکرمی فرموده‌اند «نقد در دنیای امروز بسی فراتر از آنچه در گذشته درباره نقد گفته و نوشته شده، معنی شده است و انواع و اقسام دارد. در زمینه دین، فلسفه، ادبیات، علوم تجربی و هنر، اهل نقد معیارها و ملاک‌هایی را وضع کرده‌اند» درست است. اینجانب هم معتقدم که شیوه‌های جزئی و ابزاری نقد در خصوص رشته‌های مذکور با هم تفاوت دارند و آثار مربوط به هر یک را باید با معیارها و ملاک‌های خاص خود بررسی کرد؛ اما نباید فراموش کرد که این تفاوت‌ها فقط در ملاک و معیار هستند. شیوه‌های اصولی و بنیادی نقد — همان‌گونه که عنوان شد — اصولی دارد که در همه زمان‌ها باید رعایت کرد و کهنه و قدیمی شدن ندارند؛ ولی ابزار و شیوه‌های جزئی آن ممکن است در طول زمان تغییر کند و تحول یابد. بنابراین در این خصوص نباید بین دو مقوله خلط شود.

آقای دکتر اکرمی فرموده‌اند: «و چنین نیست که کار نقد در حدی که جناب دکتر موسوی بیان داشته است، امری کاملاً مبهم و گنگ باشد». در این مورد لازم است یادآوری شود که اولاً با توجه به واژه نقد که در تعریف آن تعابیر و معانی متفاوتی گفته‌اند و جناب آقای دکتر اکرمی هم به برخی از آنها اشاره کرده‌اند، انسان تا حدودی دچار سردرگمی می‌شود که: آیا نقد تنها بر عیوب و نواقص است؟ آیا نقد تنها ذکر عیوب و نقطه ضعف‌ها است یا نقاط قوت را هم شامل می‌شود؟ آیا نقد تنها ذکر نقاط قوت است و نباید به ذکر معایب پرداخت، آن‌طور که برخی گفته‌اند؟

آیا نقد نوعی قضاوت کردن است؟ بنا به نظر برخی (از جمله رولان بارت — منتقد فرانسوی — که جناب آقای دکتر اکرمی در تعاریف خود به آن اشاره کرده‌اند)، ناقد قضاوت‌کننده نیست بلکه نقد کردن نگرشی در مقابل قضاوت کردن است: «نقد نوعی فرازبان است، یعنی زبانی که در برابر زبانی دیگر سخن می‌گوید». وی «نقد قدیم را نقد فرهنگستانی می‌نامد و نقد امروز را نقد تأویلی». بنابراین، باز هم ابهام ایجاد می‌شود که منظور از نقد و شیوه نقد چیست. از سویی دیگر، آیا معنای نقد محدود است یا گسترده؟ برخی از جمله رنه ولک که جناب آقای دکتر اکرمی هم در مقاله خود به آن اشاره کرده‌اند، واژه نقد را به معنایی وسیع و گسترده تعبیر می‌کنند. مقصود رنه ولک از نقد، نه تنها داوری درباره تک‌تک کتاب‌ها و نویسندگان یعنی «نقد حکمی» بلکه نقد عملی را هم شامل می‌شود؛ «حتی عمدتاً آن چیزهایی که درباره اصول و نظریه ادبیات، سرشت آن، آفرینش آن، نقش و آثار آن، روابط آن با دیگر فعالیت‌های بشری، انواع ابزار و شگردهای آن و تاریخ آن اندیشیده شده است». در این تعریف، چنان‌که مشاهده می‌شود، برخلاف نظر پیشین، نقد نه تنها داوری بلکه گستره آن بسیار وسیع دانسته می‌شود.

ثانیاً، و از سوی دیگر، این سؤال درباره نقد مطرح می‌شود که آیا فقط باید اثر را نقد کرد یا ناقد و عقاید و افکار حال و پیشین او را نیز همیشه یا در مواردی باید نقد و بررسی کرد؛ و اصولاً رابطه اثر مورد نقد با ناقد چگونه است.

آیا در جایی که در اثر، مطلبی با نیت‌های خاص و بعضاً خطرناک مطرح می‌شود با جایی که نویسنده خالصانه آنچه را می‌فهمد، می‌نویسد — هر چند که مطلب او از دیدگاه ما منحرف است — تفاوت ندارد؟

آیا مقوله نقد همه این مسائل را دربر می‌گیرد؟ آیا در این‌باره نظریات یکسانی وجود دارد؟ و یا موضوع همچنان در پرده ابهام و اختلاف نظر است؟

ثالثاً آیا در این مورد که ناقد چه کسی باید باشد و چه ویژگی داشته باشد، نظرهای یکسانی ابراز شده است؟ آیا ناقد خود باید اهل فن باشد و علم و آگاهی از اثر مورد بررسی بیشتر و برتر باشد یا هر کسی به نسبت فهم و درک خود می‌تواند آثاری را نقد و بررسی کند؟ آیا اگر ناقد در حکم قاضی باشد، نباید صفات قاضی را

هم حداقل تاحدودی داشته باشد؟ آیا باید انصاف و بی طرفی را رعایت کند یا نه، وظیفه ناقد این نیست؟ از آنجا که ناقد فکر و نظری خاص خود دارد، باید هر چه به نظرش می رسد که ممکن است جنبه نقد و انتقاد داشته باشد با هر انگیزه و هر شیوه ای مطرح کند؟

رابعا آیا در آثار موجودی که در زمینه نقد نوشته و منتشر شده، از جمله فصلنامه نامه علوم انسانی که تاکنون ۱۰ شماره از آن چاپ شده و نیز نقدنامه علوم انسانی که اخیرا جلد ۱ آن از چاپ درآمده و در آن متجاوز از ۱۲۰ اثر مکتوب نقد شده است و شماره دوم آن نیز در آینده نزدیک چاپ می شود، شیوه ها و چگونگی نقدها یکسان است؟ با تأمل در این آثار مشاهده می کنیم که هر ناقدی با شیوه، ذهنیت و با تصویری که از نقد دارد، در خصوص موارد شکلی و ماهوی اثر و مسایل گوناگون دیگر اظهار نظر و نقدی متفاوت کرده است؛ کدامیک از اینها درست است؟ ملاک ها و معیارهای روشن نقد کدام است؟ با این سؤال ها ملاحظه می شود آن گنگی و پیچیدگی که اینجانب در مقاله «سخنی نو درباره نقد» اشاره کرده ام، شاید دور از واقعیت نباشد «... به امید آنکه روزی برآید که جامعه اسلامی از سرزمین مبهم نقد با مفاهیم پیچیده و گنگ آن کوچ و به دیار روشن، شفاف و زیبای امر به معروف و نهی از منکر سفر کند و در آنجا رحل اقامت گزیند»؛ به عبارت دیگر، «نقدها را بود آیا که عیاری گیرند / تا همه صومعه داران پی کاری گیرند» (فصلنامه نامه علوم انسانی، شماره ۶ و ۷، ص ۱۰ و ۱۱).

در ادامه همین مطلب در مقاله اینجانب آمده است: «... بدیهی است که در مورد متون، کتب و نوشته های (و یا آثار) دیگر، هنگامی می توان از امر به معروف و نهی از منکر سخن گفت که در آنها در ظاهر یا محتوا منکری ارائه و اشاعه داده شود که شرع مقدس و یا عرف جامعه مبتنی بر اسلام آن را منکر شناسد. بنابراین، آمرین به معروف و ناهیان از منکر باید با توجه به شرایط مربوط، به معروف امر و از منکر نهی کنند؛ در صورت امکان و به طرق مختلف جلوی نشر منکر را بگیرند (تمام یا قسمتی) و یا با سلاح مناسب نقد و افشاگری و با تکیه بر منابع اسلامی و عقل و منطق، چهره منکر آن سخنان و گفتار را آشکار سازند و معروف را جایگزین آن کنند.

اما در صورتی که ظاهر یا محتوای آن کتاب و متون (و آثار) از مباحث باشد و مقوله معروف و منکر را شامل نباشد بلکه به لحاظ عرف، عقل و علم و تخصص مربوط، کمبودها و نقایصی در آن باشد، می‌توان از مفهوم عام نقد استفاده کرد، در جهت بهبود کیفیت و رشد آن نظر دارد و نویسنده اثر و خوانندگان آن را آگاه کرد تا اثر مربوط را در صورت داشتن اشتباهات و مطالب نادرست یا نقص در شکل و محتوا اصلاح کرد.» (همان، ص ۱۱)

بنابراین مشاهده می‌شود اگر اعمال امر به معروف و نهی از منکر برای این توصیه شده است که معیارهای دقیق و مشخصی دارد، برای مواردی است که بر اساس ضوابط شرعی، منکری در اثر وجود داشته باشد و در غیر این صورت، از این مقوله خارج است.

از این رو آنچه جناب آقای دکتر اکرمی در مقاله خود عنوان کرده‌اند که «آیا فی‌المثل مجتهدانی که سال‌ها پس از ملامین استرآبادی آمدند و مبانی فکری او را نقد کردند، می‌توانستند آن مرحوم را امر به معروف و نهی از منکر کنند؟ آیا کسانی که پس از ملاصدرا به دنیا آمده و اصالت‌الوجود را (درست یا غلط) نقد کرده‌اند، می‌توانستند او را نهی از منکر کنند؟ آیا استاد بزرگوار حضرت آقای حکیمی که امروز کتاب معاد جسمانی را می‌نویسند و از دیدگاه خود صدرالمألهین را انتقاد می‌کنند، می‌توانند او را امر به معروف و نهی از منکر کنند»، از مقوله بحث امر به معروف و نهی از منکر خارج است. این موارد همان‌گونه که در مقاله «سخنی نو درباره نقد» آمده است (ص ۱۱)، امر به معروف و نهی از منکر را شامل نمی‌شود؛ چرا که آنچه مرحوم استرآبادی یا ملاصدرا گفته‌اند، از مقوله منکر نیست بلکه سخن و کلامی علمی است که سایر علما و متفکران می‌توانند آن را بررسی و نقد کنند و خوشبختانه کتب علمای فقهی ما انباشته از این نقدها همراه با استدلال‌های قوی و متقن است.

در این‌گونه موارد هم می‌توان براساس ملاک‌ها و ضوابط اسلامی، شیوه و چگونگی نقد و برخورد با موضوع را با توجه به آیات و احادیث زیاد و سیره ائمه اطهار — علیهم‌السلام — روشن و تبیین کرد؛ آنچه که به گوشه‌ای از آن در ابتدای این

مقاله و مقاله اول اینجانب در فصلنامه نامه علوم انسانی (شماره ۱) اشاره شده است. به هر حال، با توجه به مبانی و معیارهای محکم و متقنی که در اسلام وجود دارد، بدون راهکار نخواهیم بود. نباید برخی مفاهیم اسلامی را به این دلیل که مربوط به گذشته است یا محدوده آن کوچک یا مربوط به زمان خاصی است، کنار گذاشت و خود را در وادی تعاریف و معانی گنگ و مبهم و پراکنده نویسندگان و متفکران دیگر اعم از شرقی و غربی سرگردان کرد و در نهایت متوجه نشد که نقد چیست و چگونه باید باشد و محدوده آن چیست؟

البته شایان ذکر است که علاوه بر این مرزبندی که بیان شد، به نظر می‌رسد می‌توان از معیارهای امر به معروف و نهی از منکر تا حدودی در جهت اعمال شیوه‌های نقد استفاده کرد.

برای مثال، کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید خود از آن معروف و منکر شناخت و آگاهی داشته باشد. پس می‌توان نتیجه گرفت که هر کسی را شایسته نقادی نیست؛ بلکه آن ناقد باید به اثر مورد نظر اشراف و تسلط علمی داشته باشد تا بتواند نقدی درست انجام دهد.

یا مثلاً برای امر به معروف و نهی از منکر مراتبی هست و این امر باید مرحله به مرحله انجام شود^۱. شاید از این شیوه بتوان در نقد استفاده کرد. در وهله اول نباید باشیوه‌های تند نقادی چنان عمل کرد که آبرو و حیثیت صاحب اثر را از بین برد و یا به شکلی افراطی با مطالب آن اثر روبه‌رو شد؛ بلکه باید به تدریج در قالب کلام‌ها و نقدهای مختلف و متعادل عمل کرد و در صورتی که نویسنده در آثار دیگرش بر آن مسائل پافشاری و اصرار ورزید، از مرحله محکم‌تر و قوی‌تری استفاده کرد.

مورد دیگر اینکه ممکن است در مواردی اعراض و ترک معاشرت با معصیت کار موجب تخفیف معصیت شود^۲. شاید بتوان از این مقوله استفاده کرد و کلیه آثار را به نقد نکشید.

^۱. امام خمینی، روح‌الله؛ رساله توضیح المسائل؛ تهران، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا؛ ص ۳۱، مسئله ۲۸۰۴.

^۲. همان، مسئله ۲۸۰۷.

شاید نقد برخی آثار که اشکالاتی را به همراه دارد، خود زمینه‌ای برای تبلیغ و شیوع آن اثر و مفاهیم آن شود و آثار سوء آنچه ما نمی‌خواسته‌ایم بیشتر شود.

مورد دیگر اینکه در امر به معروف و نهی از منکر جایز نیست که برای جلوگیری از معصیت، ارتکاب معصیتی دیگر مثل فحش و دروغ و اهانت انجام داد.^۱ بنابراین نقد آثار دیگران نیز نباید به این شیوه‌ها متوسل شد و برای اثبات نظر خود نویسنده اثر و خود اثر را به باد فحش و ناسزا گرفت و خدای ناکرده از دروغ استفاده کرد.

مورد دیگر از شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر این است که ممکن است امر و نهی یک شخص مؤثر نباشد ولی امر و نهی شخص دیگر (با توجه به موقعیت او) مؤثر واقع شود. در مورد نقد هم این مسئله به ناقد بستگی دارد. در مواردی ممکن است اگر ناقد شخصیتی برجسته و صاحب آثار فراوان در آن موضوع باشد، نقد او بسیار مؤثر و تأثیرگذار شود و طبیعتاً آثار چنین نقدی گسترده‌تر و مؤثرتر و مفیدتر است.

یا اینکه در امر به معروف و نهی از منکر گاهی لازم است به جای یک نفر چند نفر امر به معروف و نهی از منکر کنند و این عمل را با کمک یکدیگر انجام دهند. در این صورت کار بسیار مؤثر و مفیدتر خواهد بود. در خصوص نقد نیز می‌توان از این مبنا استفاده کرد، که اقدام پسندیده‌ای هم هست؛ بدین ترتیب که دو یا سه ناقد اهل فن می‌توانند با کمک یکدیگر مقاله‌ای در نقد اثری بنویسند که چنین کاری قطعاً ارزش، اهمیت و محتوای نقد را افزایش می‌دهد.

اینها مواردی است که شاید بتوان از شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر در زمینه نقد و نقادی استفاده کرد. البته با بررسی بیشتر، ابعاد و جنبه‌های دیگری که می‌توان در زمینه نقد از موضوع امر به معروف و نهی از منکر استفاده کرد، پیدا می‌شود.

^۱. همان، مسئله ۲۸۱۶.

جناب آقای دکتر اکرمی در مقاله خود درباره مقاله «سخنی نو درباره نقد» فرموده‌اند: «باید بگوییم ظاهراً نویسنده محترم مقاله نظری دایره‌المعارفی در مورد قرآن کریم و روایات داشته‌اند؛ می‌پرسند چرا در مورد واژه نقد، آیه‌ای نداریم؟ و روایات هم در این مورد کمیاب یا نایاب است». لازم به توضیح است که همان‌گونه که ایشان به درستی بیان داشته‌اند، اینجانب در مقاله خود خواسته‌ام بگویم که از لحاظ لغت و واژه‌شناسی در قرآن با چنین کلمه‌ای با چنین مفهومی روبه‌رو نشده‌ایم و نیز احادیث در این باره کمیاب و نایاب است؛ نه اینکه مفهوم نقد و انتقاد وجود ندارد. اتفاقاً هدف، بیان این مطلب بوده است که حتی در مسئله نقد باید از مبانی و منابع اسلامی استفاده کرد که در این میان امر به معروف و نهی از منکر یکی از موضوعاتی است که اعمال آن در احادیث و رساله‌های عملیه، ضوابط و معیاری مشخص و معین دارد. بنابراین، نه تنها چند آیه‌ای که جناب آقای دکتر اکرمی در مقاله خود عنوان کرده‌اند (که البته در خصوص تفسیر آنها حرف‌های دیگری هم می‌توان زد)، بلکه آیات و روایات بسیار دیگری نیز وجود دارد که می‌توان از آنها در زمینه نقد و نقادی، و شیوه‌های نقد بهره گرفت و اینجانب در دو مقاله خود به نوعی مفهومی، از برخی از آنها استفاده کرده‌ام و امید دارم در آینده فرصتی دست دهد تا با تحقیقی بیشتر، از منابع غنی و لایتناهی این کتاب بزرگ استفاده و موضوع نقد را از دیدگاه اسلامی بیشتر و بهتر مطرح کنم.

جناب آقای دکتر اکرمی در مقاله خود فرموده‌اند: «وقتی نقد اندیشه و علم و هنر را جزئی از امر به معروف و نهی از منکر قرار دادیم، ناچاراً باید به آمران به معروف و ناهیان از منکر در این روزگار که روزگار ارتباط و اینترنت و وبلاگ‌نویسی است، اجازه دهیم جلوی نشر کتاب و مقالاتی را که ممکن است با سلیقه آنها هماهنگ نباشد، بگیرند و بعد نوع آن جلوگیری‌ها به حدی مبتذل و بی‌پایه شود...»؛ و سپس به محورهای بعضی از ممیزی‌ها اشاره کرده‌اند که مثلاً در وزارت ارشاد صورت گرفته است.

در پاسخ باید عرض کنم:

اولاً به نظر می‌رسد مقاله ایشان که از ابتدا تا اینجا جنبه علمی داشته، کمی به

مسائل سیاسی آغشته شده است؛ بدین ترتیب که مثلاً در دورانی برخی از مسئولان و کارمندان مربوط چنین عمل کرده‌اند. صرف نظر از درست بودن یا غلط بودن مسئله، اگر چنین باشد، می‌توان به زمان حاضر اشاره کرد که عملکرد وزارتخانه مذکور اکنون به طریقی دیگر است: اگر در آن زمان افراط به نوعی، از جانب ممیزی‌ها صورت می‌گرفته، امروزه هم از نوعی دیگر است بدین ترتیب که اصولاً نظارت جدی نیست و هر چیزی تحت عنوان کتاب، مقاله و فیلم با محتویاتی غیراسلامی و ضداسلامی و مغایر با مصالح جامعه اسلامی به خورد عامه مردم داده می‌شود.

ثانیاً فارغ از چنین افراط و تفریط‌هایی، معلوم نیست چرا این‌گونه عملکرد غلط برخی از کارمندان وزارتخانه مذکور با مسئله امر به معروف و نهی از منکر مقایسه و این نهاد مقدس و موردنظر و احترام اسلام این قدر پایین و در حد عملکرد چند کارمند قرار داده می‌شود که به سلیقه شخصی خود عمل کرده‌اند که در نهایت، آنچه قربانی و ضعیف می‌شود، نه عملکرد آن چند نفر بلکه نهاد مقدس امر به معروف و نهی از منکر است. در این شرایط، قضاوت خواننده‌ای که این قسمت از مقاله جناب آقای دکتر اکرمی را می‌خواند و آگاهی چندانی از اسلام ندارد، درباره نهاد مقدس امر به معروف و نهی از منکر چه خواهد بود؟ آیا از این پس چنین شخصی امر به معروف و نهی از منکر را در حد این ممیزی‌های بی‌جا و بی‌مورد و بعضاً انحرافی چند کارمند به حساب نمی‌آورد و نفرتش از این نهاد (امر به معروف و نهی از منکر) و نعوذ باللّه از اسلام زیادتر نمی‌شود؟ آن امر به معروف و نهی از منکری که آن قدر در اسلام از آن تمجید و باعث حیات اسلام و جامعه اسلامی دانسته شده است.

ثالثاً به نظر می‌رسد در عصر ارتباطات، اینترنت و وبلاگ‌نویسی، اصولاً جلوگیری از نشر مطالب مضر، مشکل و نشدنی باشد. بنابراین، مصداق جلوگیری در این خصوص اصولاً صدق نمی‌کند.

رابعاً چه کسی گفته است به محض اینکه در کتاب یا مقاله‌ای اشکالاتی وجود داشت باید جلوی نشر آنها گرفته شود؟ مگر اکنون جلوی روزنامه‌ها یا کتاب‌ها و

مقاله‌هایی که در آنها بسیاری مطالب نادرست از دیدگاه اسلام مطرح می‌شود و یا از لحاظ علمی نقایصی دارند، گرفته می‌شود؟ چه قدر پاسخ که به مطالب و یا نقدها مطرح می‌شود و به شیوه‌های مختلف نقادی می‌شود و آثار کم‌وبیش خوبی هم دارد. چه ارتباطی دارد که اگر از عنوان کردن موضوع نقد یا استفاده از برخی شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر چنین استنباط شود که اعمال امر به معروف و نهی از منکر مساوی است با جلوگیری از نشر کتب و مقاله‌ها؟ آری، در مواردی که کتاب یا اثری طبق موازین شرعی ضالّه و عامل انحراف و ضرر به جامعه است، حکم فقهی خاصی دارد که باید اجرا شود، ولی در برخورد با اکثر آثار می‌توان از نقد استفاده کرد. منتها در نقد باید براساس ضوابط و موازین اسلامی و حتی با کمک گرفتن از نهاد امر به معروف و نهی از منکر از لحاظ شیوه‌های کار، مبانی نقد را همسو با فرهنگ ملی و دین مبین اسلام استوار کرد، نه در قالبی گنگ و نامفهوم و براساس نظرهای مختلفی که درباره نقد و نقادی بیان شده است یا سلیقه‌های شخصی.

جناب آقای دکتر اکرمی در خصوص حدیث «کونوا نقاد الکلام» منقول از حضرت عیسی (ع) هم مطالبی فرموده و درباره گرفتن حق از اهل باطل و نگرفتن باطل از اهل حق، مسئله اطلاق را بیان کرده‌اند که در این زمینه بنده در مقاله «سخنی نو درباره نقد»، ابعاد گوناگون قضیه را به‌طور مفصل معرفی کرده‌ام و اینجا به توضیحی اضافی نیاز نیست. اما ایشان ضمن اینکه ابراز داشته‌اند احادیث مورد نظر در مقاله اینجانب آورده شده است، از محتوای کلام من چنین استنباط کرده‌اند که «انسان احساس می‌کند آقای موسوی برای غیر خودی‌ها (نامسلمانان) کمتر قایل به بیان مطالب حق و عالی هستند». بنده تصور می‌کنم که اصولاً در محتوای حدیث «کونوا نقاد الکلام» و سایر احادیث گسترده مذکور، مطلب به‌روشنی بیان شده است؛ منتها همان‌گونه که پیشتر گفته شد، باید بین انگیزه‌های افرادی که آثاری ارائه می‌دهند در موارد مختلف تفکیک قائل شد. در جایی که افرادی می‌شناسیم که با انگیزه‌هایی خاص در جهت انحراف از اسلام قدم برمی‌دارند و در درون جامعه و افراد آن شبهه‌افکنی و نفاق پراکنده می‌کنند، نباید صرفاً به کلام ظاهر فریب آنها توجه کرد و

از کنه قضیه غافل بود و آثاری را که آن اثر در نهایت بر اجتماع می‌گذارد، نادیده گرفت. این مطلبی است که در انتهای آن حدیث هم درج شده است چنین اشخاصی، مطالب خود را با آیات الهی تزیین و یا به تمثیل، مس را نقره‌اندود می‌کنند. در این گونه موارد، شیوه کار طوری دیگر است. هیچ تفاوتی هم نمی‌کند که نویسنده و خالق اثر به اصطلاح و به‌طور اسمی مسلمان باشد یا غیرمسلمان. اما در جایی که قصد و غرض سوء خاصی به چشم نمی‌خورد ولی در اثر نواقص، کاستی‌ها یا حتی انحراف‌هایی وجود دارد، باید با ملاک‌ها و شیوه‌های عمومی نقد، آن اثر را بررسی و نقد کرد و در این حالت هم تفاوتی نمی‌کند که صاحب آن اثر مسلمان باشد یا غیرمسلمان.

چه بسا در نظر و افکار غیرمسلمانان — چنان که در احادیث بیان شده است — حکمت‌هایی قابل استفاده نهفته باشد که باید از آنها بهره‌مند شد؛ و برعکس، در نظرهای برخی از به‌اصطلاح مسلمانان افکاری انحرافی باشد که بسیار از اسلام دور بلکه برضد آن است و بعضاً هم ممکن است با انگیزه‌های سوء و مغرضانه چاپ و نشر یابند.

در پایان، از برادر گرامی جناب آقای دکتر سید کاظم اکرمی که مقاله اینجانب را نقد و بررسی عالمانه کرده‌اند، بسیار تشکر می‌کنم و یادآور می‌شوم که یکی از اهداف عمده این فصلنامه، نقد آثار علمی در زمینه علوم انسانی است و این نقدها همه با حسن نیت انجام می‌گیرد و هدف همه آنها برطرف کردن کاستی‌ها و نواقصی است که به نظر ناقد در اثری دیده می‌شود و او می‌کوشد در حد امکان به این موارد اشاره کند و این خود در واقع از سویی برطرف کننده آن نواقص و کاستی‌ها است و از سوی دیگر باعث می‌شود زمینه‌ای فراهم آید که صاحب اثر مورد نقد یا دیگران هم در خصوص مطالبی که ناقد بیان کرده است، مطالبی تازه بگویند؛ و بنابراین، تبادل و تعامل افکار و رشد اندیشه‌ها را قطعاً به‌همراه خواهد داشت و سبب خواهد شد همه در محیطی صمیمی و مبتنی بر استدلال در این مهم وارد شوند و ثمره آن، هم نصیب صاحب اثر و هم ناقد و هم خوانندگان خواهد شد.

به هر حال، از مطالب استاد گرامی جناب آقای دکتر اکرمی، هم بنده استفاده

کردم و هم خوانندگان استفاده خواهند کرد؛ و بر این اساس بود که در این مقاله، مطالبی را که به ذهن این حقیر رسید، مطرح و نکاتی را متذکر شدم. امید است که مورد استفاده قرار گیرد. البته اذعان دارم که قطعاً مطالبی را که در مقاله «سخنی نو درباره نقد» به رشته تحریر درآورده‌ام، بی‌اشکال و نقص نیست؛ اما چون در آن از دیدگاهی نو به مسئله نگریسته شده است، زمینه‌ای گسترده‌تر برای برخورد نظرها و نقد فراهم می‌شود و معمولاً هم چنین است که در صورتی که نویسنده‌ای فکر و سخنی نو ابراز می‌کند، هر چند غلط یا درست یا نیمه کامل، بستر حملات و نقادی‌ها، بیشتر فراهم می‌شود. اگر آن مطلب غلط بود، محو می‌شود؛ اگر درست بود، پس از مدتی جای خود را در ذهن و اندیشه‌ها باز می‌کند؛ و اگر مخلوطی از این دو بود، باز هم هر قسمت نقش خود را در زمینه رشد و تحول فکری جامعه ایفا می‌کند.

به هر حال، امید است با پاسخ‌هایی که به مطالب ناقد محترم داده شد، مقاله اول و دوم اینجانب در خصوص مفهوم نقد تا حدودی تکمیل شده باشد. ان شاء الله خداوند همه ما را به آنچه رضای او و در مسیر اوست، هدایت فرماید و به ما توفیق دهد تا از منابع گسترده و غنی اسلامی همراه با تحولات زمان استفاده کنیم و جامعه اسلامی خود را در آن راستا به پیش ببریم و رشد دهیم.

فراسوی دو نقد

ا.ع.۱

اشاره

همان‌گونه که خوانندگان محترم مستحضرنند، آقای دکتر موسوی — سردبیر دوفصلنامه *نامه علوم انسانی* — در شماره‌های ۶ و ۷، مقاله‌ای با عنوان «سخنی نو درباره نقد» نوشته بودند — که در این شماره مجدداً به چاپ رسیده است — و آقای دکتر اکرمی مقاله مذکور را نقد کردند (مقاله پیشین) و از آنجا که مقاله آقای دکتر اکرمی قابل نقد بود، آقای دکتر موسوی آن را به نقد کشیدند و علاوه بر پاسخ به ایرادها و شبهات ایشان، مطالبی ارائه و مفاهیم دیگر و جدیدی در خصوص موضوع نقد و نهی از منکر و امر به معروف مطرح کردند. این مسئله سبب شد که نگارنده این سطور هر سه مقاله مذکور را بررسی کند و پاسخی‌هایی ارائه دهد که به صورت مقاله‌ای تحت عنوان «فراسوی دو نقد» به حضور خوانندگان محترم تقدیم می‌شود.

* * *

«طبیعی است که هر گاه نقد در جامعه‌ای رواج یابد، هر نقد، نقدهای دیگر را در پی خواهد داشت، و نقد در بوته نقد را نیاز خواهد افتاد و در عین حال هر دو نقد را به همراه بوته آن می‌توان مجدداً به نقد کشید.»

این جمله‌ای از مقاله «سخنی نو درباره نقد» است که اینک عملاً در پاسخ به نقد آن و همچنین نقد نقد آن محقق می‌شود. لازم است ابتدا به فرازهایی از مقاله

¹*. کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل و طلبه درس خارج.

عالمانه «سخنی نو درباره نقد» که حاوی مطالب نوینی بود، اشاره‌ای شود.

۱. مقاله مذکور اشاره دارد به برخی تفاوت‌های موجود بین «نقد» و «امر به معروف و نهی از منکر»؛ از جمله اینکه «نقد» هنوز هم تعریف و الگوی خاصی ندارد، اما به محض اینکه از «امر» سخن بگوییم، الگوی معروف و پسندیده و به محض اینکه از «منکر» سخن به میان آوریم، الگوی منکر و ناپسند برایش ترسیم می‌شود، و نیز کسی که به این امر قیام می‌کند، خصایصی باید داشته باشد.

۲. در این مقاله، به جامعه‌ای اشاره می‌شود که در آن براساس وجوب امر به معروف و نهی از منکر، همه آحاد آن باید اولاً روحی با این دو بال پرواز داشته باشند، ثانیاً افراد واجد (با حفظ موازین و شرایط) باید به افراد فاقد کمک کنند تا همگان به مراتب اخلاقی و رفتاری وزین‌مزین شوند و این از خصایص جامعه اسلامی است که تحت حاکمیت امر به معروف و نهی از منکر است. اما در جامعه‌ای که یا بر اثر رکود علمی و فرهنگی از این مبنای سازنده دور شده و یا به سبب سبق زمانی، متأخر از جامعه اسلامی است (مانند دین مسیح و پیروان مسیحیت در آن زمان) و هنوز به رشد کافی برای پذیرش این نهاد ارزشمند نرسیده است، جهت اصلاح جامعه، ملاک «نقد» می‌تواند حاکم باشد همچنان که حضرت مسیح (ع) در فرمایش خود مردم را به نقد کلام دعوت می‌فرماید که «کونوا نقّاد الکلام» (مستنبط از صفحات ۱۰ و ۱۱ دوفصلنامه شماره ۶ و ۷، مقاله «سخنی نو درباره نقد»). براساس این دیدگاه، چنین فرض می‌شود که هرگاه جامعه از ملاک‌های سالم اخلاقی و فرهنگی فاصله بگیرد، تعالی خود را از دست می‌دهد و به سوی نقد عقب رانده می‌شود و «نقد» در آن رواج می‌یابد و حتی لازم می‌آید.

۳. «کونوا نقّاد الکلام» یعنی بکوشید خویش‌تان را از نظر مایه‌های شناخت و برخورداری از توان علمی، بالا ببرید تا به مرحله صراف‌شدن کلام برسید؛ نه «نقدوالکلام»، یعنی هر چه بیشتر «صرفاً» نقد کنید بی آنکه صراف باشید.

۴. تعامل و تصویر علمی دقیقی که پیچیدگی درک آن موجب به اشتباه رفتن برخی مانند آقای دکتر اکرمی شده است (که پاسخ به نقد ایشان در پی خواهد آمد)، در این پیچ و خم در جامعه مختلط دینی و از زبان حضرت مسیح (ع) در حدیثی

منقول از ایشان اجمالاً گفته می‌شود که: ای یهود، ای پیروان مسیح (ع) و حتی ای مسلمین، و ای همه جامعه، هرکس حتی اگر دیگری را بر مسلک باطل می‌پندارد! حرف حق و صحیح را از یکدیگر پذیرا باشید ولی حرف باطل را حتی از گروهی که آنان را برحق می‌پندارید، نپذیرید! و بدین ترتیب، تحت عنوان «بررسی حدیث کونوا نقاد الکلام» به برخی از گونه‌های گرفتن حق از باطل و برعکس به شکلی عالمانه اشاره و در همین راستا درباره چگونگی اخذ حکمت توضیح داده شده است.

اما آنچه درباره «نقد بر نقد» جناب آقای دکتر موسوی می‌توان در فراسوی دو نقد به اجمال نقد کرد، به قرار زیر است:

۱. آیه مبارکه «و جادلهم بالآتی هی أحسن، به صورت فجادلهم...» نوشته شده که احیاناً غلط تایپی است.

۲. در حالی که جناب آقای دکتر موسوی در مقاله «سخنی نو درباره نقد» امر به معروف و نهی از منکر را اعم از موارد شرعی و امور فرعی پسندیده یا ناپسند می‌داند (شماره ۶ و ۷، ص ۱۱)، در مقاله «نقد بر نقد»، ظاهراً آن را به مواردی محدود می‌کنند که براساس **ضوابط شرعی** منکری وجود داشته باشد (شماره ۱۰، ص ۱۵۰) که شاید منظور ایشان آن است که یک نوشتار و سخن، تنها قابلیت نقد را دارد و امر به معروف و نهی از منکر شامل نوشته‌های افراد از نظر صوری نمی‌شود.

۳. به نظر می‌رسد جناب آقای دکتر موسوی تحت فشار و اصرار امثال آقای دکتر اکرمی مبنی بر اعطای قدری عظمت به نقد، و برای ملموس کردن مسئله، و به عنوان ذکر مثال، مجبور شده‌اند لباس‌ها و خصایص زیبا و قانونمند امر به معروف و نهی از منکر را از سر و بدن آن درآورند و بر اندام عریان نقد ببندند تا آبرو و حیثیتی به دست آورد و قدری قابلیت عرضه بیابد، و دل آقایان نشکند؛ در حالی که شاید بتوان از راه‌های علمی دیگری به موضوع نقد سامانی داد بی آنکه مجبور شویم امر به معروف و نهی از منکر را از قالب تهی و نقد را جانشین آن کنیم.

و اکنون نگاهی (تا حدودی) نقادانه به مقاله جناب دکتر اکرمی؛ که طی آن، مقاله «سخنی نو درباره نقد» جناب آقای دکتر موسوی را نقد کرده بودند (شماره ۱۰) که

هرچند ممکن است ایشان برای نوشتن آن زحمت زیادی کشیده باشند، چه بسا که با برخی روشنگری‌های علمی در این نوشتار، متأسفانه کار ایشان **هباءً منثوراً** شود.

محتوای مقاله ایشان به‌طور عمده عبارت است از برخی نظریات و تعبیرات درمورد نقد، تأویل چند آیه از قرآن کریم (که چون واژه نقد را نتوانسته‌اند بیابند، تلاشی نادرست بر تأویل آن آیات به نقد نموده‌اند)، یک استنباط غلط (از نقد و امر به معروف و نهی از منکر)، و یک احساس غلط (از مطلبی از مقاله مورد انتقاد خود). شایان ذکر است که این بررسی، متعرض مواردی که جناب آقای دکتر موسوی در پاسخ مقاله آقای دکتر اکرمی نوشته‌اند، نمی‌شود؛ که اگر بشود، از دیدگاه دیگری به آن می‌نگرد.

قبل از ورود به مقاله ایشان، باید گفت چنان‌که آقای دکتر موسوی در مقدمه «نقد بر نقد» خود اشاره کرده‌اند، جناب دکتر اکرمی به ایشان گفته‌اند که درمورد مقاله «سخنی نو درباره نقد» حرف‌هایی دارند که می‌خواهند بیان کنند و آقای دکتر موسوی استقبال کرده و اجازه نقد مقاله خود را به ایشان داده و از ایشان بسیار تشکر کرده‌اند؛ که در این مورد باید گفت:

اولاً بهتر بود جناب دکتر اکرمی بخشی از حرف‌های خود را مطرح و یا به اجمال برخی نظرهای خود را شفاهی بیان می‌کردند تا با توضیحات جناب آقای دکتر موسوی، موضوع روشن و ابهامات ایشان برطرف می‌شد؛ که در آن صورت شاید آقای دکتر اکرمی پیش خود می‌گفتند:

«ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم»

جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم»

و دیگر به نوشتن مقاله منتقدانه‌ای اقدام نمی‌کردند که مجبور شوند پاسخ‌های کوبنده آن را دریافت کنند.

ثانیاً تشکر بسیار زیاد جناب آقای دکتر موسوی و تواضع ایشان نباید موجب گمراهی جناب آقای دکتر اکرمی شود و ایشان را به چاه اشتباهات خود بیندازد تا

دیگران نیز در آن راستا به زحمت بیفتند و با طناب نقد اجباراً ایشان را بالا بکشند.

اما در مورد مقاله، ایشان در بخش نخست، مطالبی در مورد معنای لغوی یا توضیحاتی درباره نقد ارائه داده‌اند که علاوه بر اینکه در شماره‌های قبل نیز چنین توصیفات از سوی جناب آقای دکتر موسوی و دیگران داده بودند، بازگشت به معنای لغوی نقد و ذکر آن در شماره ۱۰ فصلنامه از این جهت نیز جای تأمل دارد که ما را پس از مدت‌ها هنوز اندر خم یک کوچه نشان می‌دهد و گویی هنوز در ابتدای کار هستیم؛ اما آنچه در این راستا منسوب به زرین کوب آورده‌اند، باید گفت تعبیری از نقد است، نه تعریف آن (که ظاهراً خود جناب زرین کوب هم جرأت تعریف آن را نکرده‌اند) و سخن بعضی از اهل نظر را ذکر کرده‌اند که نقد را عبارت از سعی و مجاهده‌ای دانسته است که عاری از شائبه اغراض و منافع است، تا بهترین چیزی که در دنیا دانسته شده یا در اندیشه در گنجیده است، شناخته و شناسانده شود، که — چنان که ملاحظه می‌شود — تصور نمی‌رود گسترده‌تر از این و مبهم‌تر از این بتوان چیزی را توصیف و تعریف کرد، زیرا این تعریف را در مورد علم، حقیقت، شناخت، خدا، هنر، شعر،... و بسیاری چیزهای دیگر هم کرد در حالی که برای مثال، این تعابیر و توصیفات در موارد مذکور صادق‌تر است تا در مورد نقد!

در آنچه از سیروس شمیسا نقل شده است (همان، ص ۱۲۸)، اولاً تعریف نقد از قدامت را ذکر نکرده‌اند که چیست، بلکه شیوه نقد را نزد ایشان گفته‌اند آن هم بدون ذکر منبع، دلیل یا نمونه. در مورد نقد ادبی در دوران جدید هم، به کار آن اشاره کرده‌اند، نه تعریف آن. در آنچه از رولان بارت و رنه ولک نقل شده است نیز نه تنها تعریف نقد را نمی‌توان یافت که هر یک سخنانی دارند که خود دنیایی از ابهام است و اگر «نقد» را به عیار آن نسجند، معرفه‌تر و شناخته‌شده‌تر است تا اینکه آن بیانات بخواهد مفهوم نقد را روشن‌تر سازد. رولان بارت به جای تعریف نقد، گاه از ویژگی‌های آن سخن گفته، گاه آن را تقسیم کرده و گاه آن را فرازبان و بالأخره موضوع آن را «سخن» گفته است، سخن فرد دیگر. در آنچه از قول رنه ولک گفته شده است که می‌گوید: من آن را به معنای وسیع‌تر تعبیر می‌کنم یعنی اولاً دایره ابهام مفهوم را وسیع‌تر می‌کند و ثانیاً تعریف منطقی برای آن ندارد بلکه آن را «تعبیر» می‌کند و

موضوع آن را به اصول و نظریه ادبیات (نه تنها سخن) و سرشت آن و... تعمیم می‌دهد، در اینجا نیز می‌توان کلمات بسیار دیگری غیر از نقد را در جای نقد قرار داد که تعبیرات این آقایان در آن مورد صادق‌تر است تا در مورد نقد. در این بیانات نیز نه تنها تعریفی منطقی از نقد که حتی تعریف علمی خاصی هم نشده است چرا که در تعریف، خصیصه جامعیت و مانعیت وجود دارد و معرف باید اجلی و اظهر از معرف باشد؛ از طرفی در گفتار این صاحب‌نظران نقد، تشبیه نیز نشده است زیرا در تشبیه وجه شبه در مشبه‌به اقوی از مشبه است و در تعابیر فوق حتی چنین نیز نیست. این است که مطالب هر یک گنگی و ابهام بیشتری را بر واژه نقد می‌افزاید و جالب اینکه آقای دکتر اکرمی این تعابیر را به‌عنوان تعریف و برای شناساندن واژه نقد (۱۴)، در نقد سخن جناب آقای دکتر موسوی آورده‌اند که این واژه را گنگ و مبهم تلقی کرده‌اند!

در اینجا اشاره به طنزی خالی از لطف نیست:

می‌گویند زمانی که حمل و نقل مواد محترقه ممنوع بود، تاجری اصفهانی بار باروت زده بود. مأمور نظمی وی را بازداشت کرد و توضیح خواست که چرا بار باروت زده و مرتکب عمل خلاف شده است. تاجر مزبور اصرار داشت که اینها باروت نیست بلکه سیاه‌دانه است! بالأخره پس از اصرار و انکارها، مأمور نظمی مشتی از باروت‌ها را کف دست وی ریخت و برای اثبات مسئله کبریت کشید و آتش زد! بلافاصله پس از آنکه باروت‌ها گری گرفت، تاجر متهم گفت: دیدی گفتم سیاه‌دانه است!

نتیجه‌ای که خود آقای دکتر اکرمی از تعابیر ذکر شده می‌گیرند، بر ابهام موضوع می‌افزاید: زیرا می‌گویند «نقد در دنیای امروز بسی فراتر از آنچه در گذشته گفته و نوشته‌اند، معنی شده است و انواع و اقسامی دارد... و چنین نیست که کار نقد در حدی که جناب دکتر موسوی بیان داشته است، امری کاملاً مبهم و گنگ باشد!!» که در پاسخ ایشان باید گفت اولاً با بررسی تعابیر آقایان معلوم شد «نقد» بیش از آنچه جناب آقای دکتر موسوی بیان داشته‌اند، گنگ و مبهم است؛ ثانیاً جناب آقای دکتر موسوی گفته‌اند واژه نقد مبهم است، نه کار نقد؛ ثالثاً خوب است که آقای دکتر اکرمی چنان که خود گفته‌اند (ش ۱۰، ص ۱۲۹) - از ذکر بقیه معیارهای صاحب‌نظران در

بعضی انواع نقد خودداری کرده‌اند و گرنه ممکن بود باز هم ایرادهای بیشتری را متوجه خود می‌کردند و به اصطلاح «از قطره گریخته دچار باران شوند»!

آقای دکتر اکرمی در بخش بعدی نوشتار خود، تحت عنوان «آیا در قرآن کریم مطلبی در باب نقد می‌توان یافت؟» (همان)، در صدد رد سخن جناب آقای دکتر موسوی برآمده‌اند که گفته‌اند «چرا در مورد واژه نقد در قرآن آیه‌ای نبوده و روایات هم در این مورد کمیاب یا نایاب است»؛ و بدین ترتیب، با ارائه «مطالبی» و نه «واژه‌ای» در صدد نقد موضوع برآمده‌اند!

سپس در پاسخ ذهنیتی که از قول آقای دکتر موسوی، خود، بدان دچار شده‌اند، «... لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (انعام / ۵۹) را توضیح داده و اجمالاً گفته‌اند نویسنده محترم (یعنی آقای دکتر موسوی) در مقاله «سخنی نو درباره نقد»، نه به ظاهر آیات بلکه به عمق آیات زیادی که از جهت نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود، باید توجه می‌کردند؛ گویا جناب آقای دکتر موسوی مدعی شده‌اند نه در ظاهر آیات قرآن و نه در عمق آنها لفظ و واژه نقد نیست (که اگر این را هم گفته باشند، درست بوده است) یا مثلاً گفته‌اند نه در ظاهر، نه در عمق آیات قرآن کریم، هیچ اثر و رابطه‌ای از نقد وجود ندارد تا آنگاه آقای دکتر اکرمی فصلی به عنوان «مطالبی در مورد نقد» باز کنند (که بدون استناد به تفسیر قابل قبولی همه آیات را خودشان تأویل کرده‌اند تا به مطلوب برسند). در واقع همان‌گونه که جناب آقای دکتر موسوی، خود، پاسخ داده‌اند، از لفظ و «واژه نقد» سخن گفته‌اند، نه مفهوم آن، چه رسد به مطالبی راجع به آن!

همچنین در این مورد آقای دکتر اکرمی می‌گویند: «آیا لزومی دارد درباره بسیاری از مطالبی که رابطه مستقیمی با هدایت الهی و تربیت معنوی و آخرتی مردم ندارد آیه‌ای وجود داشته باشد؟» (همان، ص ۱۲۹). اما آیا:

الف - از نظر ایشان، بسیاری از مطالب، رابطه مستقیمی با هدایت الهی و تربیت معنوی مردم ندارد؟

ب - آیا لزومی ندارد در این موارد در قرآن کریم آیه‌ای وجود داشته باشد؟

ج - آیا اگر منظور ایشان از مطالبی که با هدایت الهی و تربیت معنوی و آخرتی

مردم رابطه ندارد، موضوع «نقد» باشد، اولاً مقاله سخنی نو درباره «نقد» شاید تا حدودی در صدد همین است، ثانیاً چرا خود آقای دکتر اکرمی با آوردن مطالبی از قرآن در صدد نقد آن برآمده‌اند؟ مگر اینکه بنا به فرمایش ایشان (نعوذ باللّه) بگوییم لزومی نداشته است خداوند در این مورد آیه نازل فرماید چون راجع به چیزی است که به زعم ایشان رابطه مستقیمی با هدایت مردم ندارد؟!

د - آیا از نظر ایشان، زندگی دنیوی انسان جدای از حیات اخروی او و هدایت معنوی یک مسلمان جدای از زندگی عادی و یا علمی او است؟

در پاسخ به سؤال‌های فوق باید گفت:

اولاً از دیدگاه خود قرآن کریم حیات و ممات و حرکات و سکناات انسان و بلکه یک مسلمان، همه در یک راستا و در رابطه مستقیم با هدایت معنوی و هادی حقیقی است، چنان که می‌فرماید:

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (انعام / ۱۶۲)

بگو ای پیغمبر! همانا نماز و طاعت و کلیه اعمال من و حیات و ممات من همه برای خدا است که پروردگار عالمیان است.

و حتی صدور یک لفظ و گفتار او را دو موکل (بنا به قول برخی مفسران) ثبت و ضبط می‌کنند:

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ. (ق / ۱۸)

هیچ سخنی در فضای دهان نمی‌آورد مگر آنکه در همانجا مراقبی آماده است.

ثانیاً در مورد بسیاری از مطالبی که احیاناً به نظر ایشان رابطه مستقیمی با هدایت الهی و تربیت معنوی و آخرتی مردم ندارد، نه تنها آیه که آیات متعددی در قرآن وجود دارد، از عدس و سیر و خیار گرفته تا حیوانات و فُلُک و افلاک و حتی حرف زدن هدهد و مورچه و ذکر شتر و فیل و پشه.

اما در مورد آیاتی که ایشان شاهد وجود نقد در قرآن آورده‌اند:

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ... (زمر ۱۸ - ۱۷)

که از ابتدای آن چنین است: **وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ**
أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ

أَحْسَنَهُ أَوْلِيكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ أَوْلِيكَ هُمْ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ. (زمر/۱۸-۱۷)

و کسانی که اجتناب دارند از طاغوت و اینکه او را پرستند و به سوی خدا باز می گردند، ایشان (نزد خدا) بشارت دارند. پس بندگان مرا بشارت ده و همان هائی را که چون (هر سخن می شنوند و) به هر سخن گوش می دهند، بهترین آن را پیروی و دنبال می کنند. آنان هستند که خدا هدایتشان کرده است و آنان هستند صاحبان خرد.

چنان که مشاهده می شود، افرادی مشمول آیه مبارکه هستند که دو ویژگی خاص دارند: اولاً بندگان خاص خداوند هستند و ثانیاً عقل و خرد بالایی دارند (اولوالالباب). حضرت آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان می فرماید:

... در آیه شریفه به صرف اجتناب از طاغوت اکتفا نشده بلکه بر آن اضافه کرده است. **أَنْبَأُوا إِلَى اللَّهِ**؛ و این بدان جهت است که صرف نفی خدایان دیگر، هیچ فایده ای ندارد. آنچه فایده می دهد، این است که انسان بین نفی آن الهه و اثبات اله واحد جمع کند، هم خدا را پرستد و هم غیر او را نپرستد. این است عبادت باخلاص. **«لَهُمُ الْبَشَرَى»**: این جمله، جمله ای است انشایی که در عین حال خبر واقع شده برای **(الَّذِينَ اجْتَنَبُوا)**؛ پس بهترین قول آن قولی است که انسان را بهتر به حق برساند و برای انسان خیرخواهانه تر باشد... جمله **«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»** مفادش این است که بندگان خدا طالب حق و رشدند، به هر سخنی که گوش می دهند، بدین امید گوش می دهند که در آن به حقی برخوردند و می ترسند که در اثر گوش ندادن آن، حق از ایشان فوت شود. (۱۳۶۶: ۳۹۸-۳۹۷)

جالب اینکه آقای دکتر اکرمی بخشی از این بیانات را ذکر و تصور کرده اند **يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ** یعنی به همه نوع سخنی گوش می دهند (در حالی که چنان که ملاحظه می شود، بندگان خدا (فقط) به قول حق گوش می دهند) و همان گونه که ایشان ذکر کرده اند، در تفسیر المیزان فرموده است: «به هر سخنی که گوش می دهند، به آن امید گوش می دهند که...» و دقیقاً به همین دلیل به هر سخنی گوش نمی دهند.

اما آنچه از مرحوم مطهری (ره) نقل شده است و ارتباط دادن آیه به نقد باید

متذکر شد که:

اولاً اگر همان‌گونه که مرحوم مطهری (ره) فرموده‌اند، نقد به معنای جدا کردن عناصر درست از نادرست باشد، جای تردید است که بگوییم «**يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ**» یعنی نقادی می‌کنند. چرا؟ زیرا نقادی، انتخاب بین درست و نادرست خواهد بود و در آیه مزبور سخن از خوب و بهتر است، نه درست و نادرست، بدین معنی که بندگان ویژه خداوند، خود را در معرض بهتر و بهترین‌ها قرار می‌دهند و از بهترین‌ها تبعیت می‌کنند نه اینکه خود را در معرض گفته‌های درست و نادرست قرار دهند تا به نقادی و سبک و سنگین کردن نیاز باشد.

توضیح اینکه در مورد آیه فوق، دو مرحله باید مدنظر قرار گیرد:

الف - مرحله استماع قول و انتخاب؛ که در مرحله انتخاب، حوزه‌گزینش: ۱. یا شامل عناصر درست و نادرست است، ۲. یا شامل عناصر خوب و بهتر یا حسن و احسن است که تنها در فرض اول، نقادی (اگر قائل شویم) صورت می‌گیرد زیرا بنا به تعریف، نقد در چنین فضایی اعمال می‌شود و در صورت دوم که مدنظر آیه، و فضای موردنظر شامل عناصر خوب و بهتر یا حسن و احسن است، اعمال نقد لزومی ندارد و بی‌مورد است.

ب - مرحله پیروی و اتباع نیز ۱. یا شامل عناصر درست و نادرست است ۲. یا شامل عناصر حسن و احسن است که شق دوم مدنظر آیه است و از بین حسن و احسن از احسن، اتباع و پیروی می‌کنند (زمخشری، ۱۳۷۴: تفسیر تبیان، ج ۴، ص ۱۲۰). چنان‌که ملاحظه می‌شود، در آیه مربوط نه تنها به هیچ وجه لازم نیست مفهوم نقد را تزریق کنیم، بلکه اگر اعمال کنیم، نادرست خواهد بود.

ثانیاً همان‌گونه که از مرحوم مطهری (ره) نقل شده است، ایشان در پایان می‌فرمایند: «شاهدم، این جمله آخر است که فرمود: **«كُونُوا نِقَادَ الْكَلَامِ»** (صراف سخن باشید)» که تأکید ایشان بر صراف کلام شدن است که خود به عمری تعلیم و تربیت و تمرین و ممارست نیاز دارد و از جمله باید مورد توجه خود جناب آقای دکتر اکرمی قرار گیرد؛ نه اینکه منظور این باشد که صراف می‌کنید و سخنان را نقد کنید، چه صراف باشید چه نباشید.

ثالثاً مرحوم مطهری (ره) به لحاظ جهات مذکور، پس از ذکر آیه، موضوع نقد را چندان به آیه مربوط نمی‌دانند و به‌عنوان «مسئله دیگر» مطرح می‌فرمایند (که نزدیک به مطلب است — ش ۱۰، ص ۱۳۰). اما آنچه ذیل این دو آیه شریفه از تفسیر نمونه ذکر کرده‌اند:

در اینکه منظور از «قول» در جمله «**يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ**» چیست، مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند: بعضی آن را به «قرآن» تفسیر کرده‌اند در آنچه در آن از طاعات و مباحات است و پیروی از احسن را به معنی پیروی از طاعات می‌دانند؛ بعضی دیگر آن را به مطلق اوامر الهی تعبیر کرده‌اند، خواه در قرآن باشد یا غیر قرآن، ولی هیچ‌گونه دلیلی به این تفسیرهای محدود درست نیست بلکه ظاهر آیه هرگونه قول و سخن را شامل می‌شود. (ناصر مکارم شیرازی، ۱۳۷۰: تفسیر نمونه، ۴۱۳ - ۴۱۲)

آقای دکتر اکرمی از بیان مذکور باز هم چنین استنباط و سعی بر تفهیم این موضوع کرده‌اند که **يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ** یعنی به هر سخن و قولی گوش می‌دهند؛ در حالی که چنین چیزی منظور نیست، بلکه منظور آن است که روشن کنند اتباع احسن، اتباع احسن از طاعات است، یا اتباع احسن از قرآن، یا اتباع احسن از مطلق اوامر الهی. آنگاه پاسخ می‌دهند: نه این تفسیرها برای اتباع احسن محدود است، بلکه اتباع احسن نسبت هرگونه قول و سخن (که قابلیت اتباع داشته، و احسن باشد) باید صورت گیرد. گویی گفته‌اند: «... و پیروی از احسن را به معنی پیروی [احسن] از طاعات می‌دانند؛ بعضی دیگر، [پیروی از احسن را] به [پیروی احسن از] [مطلق اوامر الهی تعبیر کرده‌اند، خواه [آن اوامر الهی] در قرآن باشد خواه در غیر قرآن، ولی هیچ‌گونه دلیلی به این تفسیرهای محدود [در اینکه پیروی از احسن صرفاً در امور دینی یا در امور قرآنی باشد] درست نیست بلکه ظاهر آیه، [پیروی احسن از] هرگونه قول و سخن [احسن] را شامل می‌شود».

در مورد مطلبی که از بیان السعادة ذکر شده (ش ۱۰، ص ۱۳۱)، اگر همان‌گونه که نقل شده است، باشد، تا حدودی جای بحث است؛ زیرا گفته‌اند: «**الذین يستمعون جميع الاقوال التي يتفق سماعها لهم**» و این مطلب، دو اشکال دارد: اولاً استماع به

معنی گوش کردن، و توجه به موضوع و سعی در درک آن است که هم با کلمه یتفق، مناسبت ندارد و هم با «سماع» که در هر دو مورد، سخن به گوش می خورد نه اینکه گوش به سخن داده شود و استماع شود، ثانیاً از نظر معنی با «جميع الاقوال» منافات دارد، زیرا در صدر آیه می فرماید: **الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ**. «اجتناب از طاغوت به این معنی وسیع و گسترده، دوری از هر گونه شرک و بت پرستی و هواپرستی و...» (ناصر مکارم شیرازی، ۱۳۷۰: تفسیر نمونه، ۴۱۱) که اجتناب از سخنان هواپرستانه در صدر آیه منافات دارد با اینکه ذیل آیه بفرماید جميع اقول (اعم از درست و نادرست را) به دقت گوش می دهند، کما اینکه اصولاً مسلمین نهی شده اند از اینکه در مجالس افراد مسئله دار حضور داشته باشند و باید از بین آنها برخیزند و بروند (چه رسد به اینکه حرف های آنان را گوش دهند از بهترین و از آن تبعیت نیز نکنند!)، چنان که می فرماید:

وَ قَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا. (نساء / ۱۴۰)

خدا این مطلب را در کتاب برای شما نازل کرده است که هرگاه بشنوید به آیات خدا کفر می ورزند و آنها را استهزاء می کنند با آنان منشینید تا در داستان دیگری فرو روند؛ چه در غیر این صورت، شما هم مثل آنانید. و خدا منافقان و کافران را با هم در جهنم گرد خواهد آورد!

همچنین در قرآن کریم، شنیدن «هر گونه» سخنی نهی شده است:

وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا. (اسراء / ۳۶)

و هرگز آنچه را که بدان علم و اطمینان نداری، دنبال مکن (که در پیشگاه حکم خدا) چشم و گوش و دلها همه مسئول اند.

آقای دکتر اکرمی پس از ذکر موارد فوق می گویند:

خلاصه آنچه از مطالب این قرآن شناسان می توان استفاده کرد، این است که این آیه (**فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ...**):

۱. مستلزم نقد و بررسی و ارزشیابی است،

۲. نتیجه نقد و ارزشیابی انتخاب احسن مطالب است،

۳. نتیجه انتخاب عمل است. (ش ۱۰، ص ۱۳۲)

آیا نعوذبالله از نظر ایشان این آیه را باید نقد و بررسی و ارزشیابی کرد (آن هم به شیوه‌ای که ایشان کرده بودند و پاسخ داده شد) یا از نظر قرآن‌شناسان؟ که در این صورت؛ اولاً به قرآن‌شناسان تهمت زده شده است و ثانياً قرآن‌شناس واژه‌ای است که تنها برای ائمه اطهار — علیهم السلام — باید استفاده شود (به دلیل آیه ۷ سوره آل عمران) و دیگران را با احراز شرایط لازم، مفسر می‌گویند. البته شاید می‌خواستند بفرمایند چنانچه کسانی بخواهند از این آیه پیروی کنند، لازمه‌اش آن است که مطالبی را که استماع می‌کنند، نقد و ارزشیابی کنند! به همین سبب، سیاق کلام نیز از نظر ادبی اشکال دارد؛ و از این هم گذشته، از نظر علمی این مطلب مفهوم درستی ندارد، زیرا بسیاری از مطالب را می‌شنویم و در صدد نقد و ارزشیابی نیستیم و استحقاق مذمت هم نداریم.

مورد دوم نیز اولاً از نظر نوشتاری و ادبی با بند شماره یک قابل انطباق نیست و ثانياً نتیجه نقد و ارزشیابی انتخاب احسن مطالب نیست زیرا ممکن است هیچ کدام از آن مطالب الف - بالارزش یا حسن نباشد، ب - یا احسن نداشته باشد، ج - یا شخص در صدد انتخاب نباشد بلکه حتی در صورت تحقق همه صور فوق شخص نخواهد انتخاب کند، لذا هر نقد و ارزشیابی لزوماً با انتخاب همراه نیست زیرا در بسیاری از موارد می‌دانیم کاری بهتر است ولی از انجام دادن آن خودداری می‌کنیم.

مورد شماره سه نیز علاوه بر اینکه با ضمیمه مطالب فوق خود، از نظر فنی اشکال دارد، از نظر مفهوم نیز نارسا است، زیرا نتیجه انتخاب لزوماً عمل نیست. عمل، فرایند خاصی دارد که در علم منطق به کیفیت انجام دادن آن اشاره می‌شود. در عمل نیز در بسیاری موارد انتخاب هم صورت می‌گیرد ولی نفس انتخاب به انجام دادن عمل منجر نمی‌شود.

ایشان تحت عنوان نمونه دوم (همان، ص ۱۳۲) می‌گویند: در آیه زیر هم واژه نقد به کار نرفته، اما محتوای آن نقادی کردن است (!) باید گفت: اولاً سخن در واژه بود و

نباید جایی که واژه به کار نرفته است، مثال زده شود؛ ثانیاً در جمله فارسی ایشان، اشکال فنی وجود دارد. اینکه محتوای چیزی انجام دادن کاری باشد، چندان درست نیست؛ شاید می‌خواسته‌اند بگویند محتوای آیه حاکی از نقادی کردن یا ناظر بر حسن نقادی کردن است. اما آیه‌ای که می‌آورند (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وتنتظرو نفس ما قدمت یعد...)، آیه ۱۸ سوره حشر است که اولاً غلط املائی دارد و صحیح آن «... اتقوا الله...» است که شاید این غلط تاپیی باشد؛ ثانیاً با تعبیری که ایشان از بزرگان و صاحب‌نظران این فن (البته به نظر خودشان) در مورد نقد آورده‌اند، منافات و مغایرت دارد، زیرا با توجه به آن مبانی، آیه مورد نظر در آن مقوله نمی‌گنجد و عمل، اعتقاد، جدل، و شخص، هیچ کدام قابلیت نقد ندارد در حالی که ایشان در این مورد، دو امر غیرقابل نقد را شاهد مثال برای نقد آورده‌اند: شخص و عمل، چه برسد به اینکه کسی عمل خودش را نقد کند! ثالثاً آیه مربوط از دو قسمت تشکیل شده است: الف — دستور به تقوای الهی، ب — دقت در اعمال و محاسبه آنها، که همانند آیه مبارکه «فلیحذر الذین یخالفون عن امره...» (نور / ۶۳). مباحث بزرگی از فقه حول محور ظهور امر در وجوب و ظهور نهی در حرمت و دیگر مباحث مربوط را به خود اختصاص می‌دهد که عمری را علمای اعلام در مورد آن مباحثات طولانی صرف کرده‌اند و می‌کنند و حداقل باید به عنوان نمونه «امر به معروف و نهی از منکر» تلقی می‌شد.

سپس می‌گویند:

گذشته از این دو آیه، آیات زیاد دیگری در قرآن هست که ظاهر و محتوای آن «نقد» مطالب مشرکین است. (همان، ص ۱۳۳)

از کلمه «دیگری» اولاً این معنی استنباط می‌شود که ظاهر و محتوای دو آیه قبلی نیز نقد مطالب مشرکین بوده است در حالی که حداقل ایشان قبول داشتند که ظاهر آیات، نقد را نشان نمی‌دهد (که دیدیم محتوای آنها هم مربوط به نقد نیست)؛ ثانیاً استفاده از این واژه، بدین معنی است که ظاهر آیات بعدی هم که می‌خواهند بیاورند و نیز محتوای آنها، نقد مطالب مشرکین است که با توضیحاتی که در مورد دو آیه قبل داده شد، در دو آیه بعد هم اولاً صحبت از اعتقادات و افراد است که ماهیتاً

از مسئله نقد خارج است (طبق تعابیری که خود ایشان از نقد آورده‌اند)، ثانیاً بخشی از اشکال نیز به این برمی‌گردد که ایشان از لفظ «... لَيَقُولُونَ وَكِدَّ اللَّهُ...» (صافات / ۱۵۲ - ۱۵۱) و نیز در آیه بعد (وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا... - جاثیه / ۲۴) گمان کرده‌اند منظور سخن آن افراد است (که قابلیت نقد داشته باشد) زیرا می‌گویند «نقد سخن این است که...» (همان، ص ۱۳۳)؛ در حالی که «قَالُوا» همه جا به معنای گفتن نیست بلکه در مواردی منظور «قائل شدن» است کما اینکه در «... لَيَقُولُونَ وَكِدَّ اللَّهُ...» از قائل به فرزندداشتن خداوند نهی شده‌اند و در آیه «... وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا...»، صحبت از دهریون (ماتریالیست‌ها) است که قائل به قیامت نیستند و حیات و ممات را به طبیعت نسبت می‌دهند که از این عقیده نهی می‌شوند و در این مورد نیز نقد را نمی‌توان با در نظر گرفتن سخنان پیشین و براساس تعابیر بارت و دیگران، در مورد «عقاید» مطرح کرد و به کار برد.

همچنین، جمله بعدی ایشان (... البته در آیه ۲۶ مسئله حیات مطرح و...)، هم از نظر معنی جای تأمل دارد و هم در آخر آن (... بدون پذیرش مبدای حیات «علمی» نیست) شاید «عملی نیست» بوده و غلط آن تاپیی باشد.

اما در بخش «شیوه انتقاد»، آیه مبارکه «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (عنکبوت / ۴۶) ذکر و نوشته شده است: «قاعده کلی در مباحثه و مجادله که نقد نیز نوعی جدال است... این است...» (همان، ص ۱۳۴). اولاً آیه مبارکه به برخی شرایط امر به معروف و نهی از منکر اشاره دارد و با موضوع نقد بی‌ارتباط است؛ ثانیاً مباحثه چیزی جز مجادله و متفاوت از آن است؛ ثالثاً با توجه به خصوصیات نقد، جدل نیز که در علم منطق قواعد خاص خود را دارد، چیزی غیر از نقد (و حتی غیر از جدال) است؛ رابعاً مسلم و مؤمن نه تنها در مجادله و نه تنها با اهل کتاب، که:

گفتارش احسن است: **وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...** (اسراء / ۵۳)

انتخاب و اتباعش، احسن است: **وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ...** (زمر/۵۵)

مجادله اش احسن است: **وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...** (عنکبوت/۴۶)

و حتی پاسخش به کارهای بد دیگران احسن است: ... **ادْفَعُ بِأَتِي هِيَ**
أَحْسَنُ... (فصلت / ۳۴)

و در همه موارد، رفتار محسنانه از وی انتظار می‌رود که مجادله با اهل کتاب نیز از آن قبیل است و رفتار کلی اخلاقی و اجتماعی مؤمن را نشان می‌دهد؛ نه آنکه رفتار حسنه و احسنش به مجادله با اهل کتاب منحصر باشد! آیه دیگری که به بیان ایشان «در آن درس شیوه نقد داده می‌شود» (همان) و آن را شاهد برای نقد آورده‌اند، آیه شریفه زیر است:

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ... (آل عمران / ۷۵)

که اولاً اگر همان‌گونه که خود گفته‌اند، درباره عقاید اهل کتاب باشد، بی‌ارتباط با مقوله نقد خواهد بود (براساس معیارهای ارائه‌شده پیشین)؛ ثانیاً به رفتار اجتماعی متفاوت اهل کتاب مربوط است که آن نیز بنا به گفته خود آقای دکتر اکرمی باید در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر قرار گیرد؛ ثالثاً قبل از کلمه «ما دُمْتُ»، کلمه «إِلَّا» از آیه افتاده است و ذیل آیه نیز ایشان جملاتی دارند که هم از نظر علمی و هم به لحاظ فنی اشکالاتی دارد؛ رابعاً لازم نبود برای نمونه آیاتی بیاورند که آن همه ایراد بر آنها وارد شود بلکه می‌توانستند از اول تا آخر قرآن را به نقد برگردانند (با آن دامنه وسیعی که در واقع از بی‌دامنه و نامفهوم بودن نقد ناشی می‌شود)؛ به این صورت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ:

این آیه مبارکه را می‌توان انتقاد از افرادی دانست که رحم و مروتی ندارند؛ و به عبارتی، آن را نقد بی‌رحمی تلقی کرد.

الم:

نقد افرادی است که لیاقت فهم مطالبی خاص را ندارند؛ چرا که این رموز خاص، تنها بین خدا و پیامبر قابل درک است.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ:

الف - نقد از کتاب‌هایی که در ارزش و علوم آنها تردید هست؛

ب - نقد از امکان عدم هدایتگری و یا اثرهای گمراه‌کننده کتاب‌های دیگر غیر از

قرآن؛

ج — نقد از افرادی که قابلیت هدایت با قرآن را ندارند؛ و... و الی آخر قرآن را می‌توان (نعوذ بالله) به همین شیوه به نقد برگرداند. ایشان از یک آیه یک نقد می‌گرفتند؛ و ما در اینجا یک آیه را به سه فقره نقد باز گرداندیم.

اما چرا باید در حالی که محققان محترم و مفسران بزرگ می‌کوشند مفاهیم متعالی و رموز فرازین آیات قرآنی را کشف کنند، استاد کاظم اکرمی سعی بلیغ نمایند تا آیات قرآنی را از مفاهیم متعالی و پرمحتوا دور کنند و به کلمات گنگ و مبهم و تازه مورد توجه قرار گرفته‌ای از قبیل نقد سوق دهند، تا خدای ناکرده گفته شود:

و نعم ما قیل:

زر گران مس را مفضض می‌کنند

اوستا کاظم نقره را مس می‌کند!

آنگاه ایشان تحت عنوان «نقد و امر به معروف و نهی از منکر» (همان، ص ۱۴۵)، بیاناتی دارند که صرف نظر از قلق و اضطرابی که از نظر فنی بدان دچار است، می‌گویند: «امر به معروف و نهی از منکر اولاً به رفتارهایی مربوط است که در شرع آمده...». اما شاید این گونه قضاوت ایشان برخاسته از دیدگاهی است که زندگی یک مسلمان را از دو مقوله محسوب می‌دارد: مقوله دینی جدای از مقوله دنیایی؛ برای مثال، براساس این دیدگاه، چنانچه مردی صرفاً نقاط خاص بدن خود را بپوشاند، می‌تواند برهنه در جامعه ظاهر شود، چرا که از نظر چنین افرادی، منکری را مرتکب نشده (چون شرعاً حرام نیست)، و تنها به عفت عمومی تعرض کرده است. لذا شاید جا دارد که در صورت لزوم، امر به معروف و نهی از منکر به نحوی بازشناسی و توضیح داده شود. اما جای این سؤال است که شرع مقدسی که آن‌چنان دقیق است که براساس موازین آن یک حرکت دست شما از ۵ حالت بیرون نیست (یا واجب است یا حرام یا مکروه است یا مستحب و یا مباح)، شرع مقدسی که می‌فرماید وقتی شخص در قیامت کتابش (کارنامه‌اش) را می‌نگرد، می‌گوید «... یا ویلّتنا مالهداً

الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصِيهَا...» (کهف / ۴۹)، شرع مقدسی که می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.» (زلزال / ۷ و ۸) و رفتار و گفتار و افکار و حتی نیات را در بر می‌گیرد و محاسبه می‌کند و از این فراتر — همان‌گونه که گذشت — مسلمان را به اتباع احسن مأمور می‌کند، چه جایی برای خارج شدن از این چهارچوب برای افراد باقی می‌گذارد که داخل شرع باشد یا خارج آن؟! و اگر منظور آن است که رفتارهای خارج از آن حیطة، شرعی نیست، و مشمول امر به معروف و نهی از منکر نمی‌شود بلکه باید نقد شود، باید گفت: اولاً با چهارچوب ارائه‌شده در کاربرد نقد، تنها سخن و ادبیات قابل نقد است (همان‌گونه که خود در تعابیر بزرگان این فن بدان اشاره کرده‌اند)، نه رفتارهای افراد؛ ثانیاً آنچه را که آقای دکتر اکرمی خود از قرآن شاهد آورده و نقد کرده‌اند، چون رفتارهای شرعی بوده است، براساس دیدگاه خود ایشان، باید در ردیف امر به معروف و نهی از منکر قرار می‌گرفت و به قالب نقد سوق داده نمی‌شد. مروری بر نقد و محتوا و کاربرد آن، به استناد منابعی که خود آقای دکتر اکرمی از کسانی که به‌عنوان صاحب‌نظران این فن معرفی کرده (شماره ۱۰، ص ۱۲۷)، آورده‌اند، نشان می‌دهد که ایشان چقدر از مرحله پرت شده‌اند.

در مورد نقد در فرهنگ معین می‌گوید: (نقد)... عبارت است از شرح معایب و محاسن شعر یا مقاله یا کتابی، سنجش ادبی یا هنری...
به‌نقل از زرین‌کوب: (نقد)... عبارت است از شناخت ارزش و بهای آثار ادبی و شرح و تعبیر آن.

به‌نقل از سیروس شمیسا: در نقد ادبی آثار درجه یک مهم ادبی بررسی می‌شود.
به‌نقل از رولان بارت: موضوع نقد... دنیا نیست، بلکه سخن است، سخن فرد دیگر.

به‌نقل از رنه ولک (که به‌معنای وسیع‌تر تعبیر می‌کند): (نقد)... نه تنها داوری درباره تک‌تک کتاب‌ها و نویسندگان... که درباره اصول و نظریه ادبیات، سرشت آن، و... است.

جای شگفتی است که یک نفر بدون کمترین توجهی به معیارهای نقد (که خود

ذکر کرده است)، از پوزه سگ همسایه و لوله آفتابه گرفته تا کنگره عرش و نقش فرش، آیات قرآن و افکار بزرگان (اعم از زنده و مرده) و هرچه به دستش برسد را قابل نقد دانسته و یانقادی کند که باید به قول معروف گفت آخر آن چه کار دارد به این! خوشبینانه‌ترین قضاوت در مورد کار ایشان آن است که بگوییم اطلاعات ایشان در هر دو مورد (نقد و امر به معروف و نهی از منکر) کم و استنتاجاتشان بسیار نادرست است (نه مغرضانه).

ایشان در ادامه در مورد امر به معروف و نهی از منکر می‌گویند «... ثانیاً به افراد زنده‌ای مربوط است که قابلیت امر و نهی را دارند...» (همان، ص ۱۳۵). جواب آن است که افراد مرده‌ای که قابلیت امر به معروف و نهی از منکر ندارند، به نظر ایشان، باید «نقد» شوند، باید گفت آنها از حیطة نقد حتماً خارج‌اند، زیرا براساس مبانی ارائه‌شده در نقد، افراد، چه مرده و چه زنده، را نمی‌توان نقد کرد، درحالی که امر به معروف و نهی از منکر نه تنها افراد زنده بلکه افراد مرده را نیز شامل می‌شود، لیکن در مورد افرادی که از دنیا رفته‌اند، اولاً الگوی آنان مطرح و تأیید یا رد می‌شود، ثانیاً افراد دیگری که زنده هستند در خصوص آثار درست یا نادرست آنان امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند، به‌عنوان مثال، چنانچه بعضی مراجع برخی آثار مرحوم دکتر شریعتی را کتب ضاله تشخیص دهند، خواندن آن کتاب‌ها حرام می‌شود و مردم از خواندن آنها نهی می‌شوند.

اما آقای دکتر اکرمی در ادامه می‌نویسند:

«... ثانیاً به افراد زنده‌ای مربوط است که قابلیت امر و نهی دارند نه صاحبان تفکر و اندیشه و عالمان و هنرمندانی که سال‌ها بلکه قرن‌ها روی در نقاب خاک کشیده‌اند، برای مثال آیا مجتهدانی که سال‌ها پس از ملامین استرآبادی آمدند و مبانی فکری او را نقد کردند، می‌توانستند آن مرحوم را امر به معروف و نهی از منکر کنند؟ آیا کسانی که پس از ملاصدرا به دنیا آمده و اصالت‌الوجود را (درست یا غلط) نقد کرده‌اند، می‌توانسته‌اند او را نهی از منکر کنند؟ آیا استاد بزرگوار حضرت آقای حکیمی که امروز کتاب معاد جسمانی را می‌نویسد و از دیدگاه خود از صدرالمآلهین انتقاد می‌کند، می‌تواند او را امر به معروف و نهی از منکر کند؟ (همان)

سبحان الله! آیا آقای دکتر اکرمی معتقدند آن بزرگان علم و دین ترک معروف می کرده‌اند یا مرتکب منکرات می شدند که لازم باشد امر به معروف و نهی از منکر شوند؟ (اولاً)

ثانیا باید گفت: الف — نه آن بزرگانی که نظریات استادان و بزرگانی چون ملاصدرا و دیگران را بررسی کرده‌اند، آن را اصطلاحاً «نقد» کرده‌اند؛ ب — نه آنان که به عنوان صاحب نظران، نقد را تعبیر و توصیف کرده‌اند، این عمل را نقد می دانند.

سپس آقای دکتر اکرمی از نقد اندیشه و علم و هنر و سخن به میان آوردند (که براساس مبانی توصیف شده، خارج از مقوله نقد است) و از اینکه در روزگار کنونی تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر (به زعم ایشان) جلوی نشر برخی مطالب (مضر) گرفته شده است شکایاتی می کنند. (همان)

این ایراد ایشان در صورتی وارد است که اولاً آن اقدامات تحت عنوان نقد صورت نگرفته باشد، ثانیا اقدامات مورد اشاره ایشان از باب امر به معروف و نهی از منکر شده باشد که حتی اگر واقعا از باب امر به معروف و نهی از منکر اقدام شده باشد، در آن صورت: الف — بهتر است زیرا در آن صورت ممیزها باید حداقل خصوصیات آمرین به معروف و ناهیان از منکر را داشته باشند تا بتوانند امر به معروف و نهی از منکر کنند و این موضوع، خود، امر مثبتی است، درحالی که در موضوع نقد، نیازی نیست که ناقد آن خصوصیات را داشته باشد؛ ب — براساس آنچه خود آقای دکتر اکرمی ذکر کرده‌اند، اقدام ممیزها تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر نبوده است، زیرا عمل ممیزی را در مورد «ادبیات» انجام داده‌اند و طی تعابیری که خود آقای دکتر اکرمی از نقد داشتند، معلوم می شود که ممیزها در واقع آن مطالب را نقد کرده‌اند. ثالثا ایراد آقای دکتر اکرمی زمانی وارد است و می تواند در نقد مقاله جناب آقای دکتر موسوی ذکر شود که خود جناب آقای دکتر موسوی، طی همان مقاله، به ممیزها دستور داده باشند که تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر در مورد تصحیح برخی مطالب ادبی اقدام کنند، که حتی در آن صورت نیز جای بحث است که آیا فرضاً آن اقدام برای جلوگیری از اشاعه منکرات صورت گرفته یا آنکه به ممیزها دستور داده شده باشد که به عنوان نقد، در آن مطالب و واژه‌ها اعمال نظر

کنند، که حتی در این دو صورت نیز به نظر می‌رسد ایرادی متوجه مقاله آقای دکتر موسوی نباشد، زیرا در واقع یک «اقدام» صورت گرفته است و «اقدام» را نمی‌توان نقد کرد زیرا تنها «سخن» است که می‌تواند در معرض نقد قرار گیرد. رابعا مسئله سوءاستفاده از امر به معروف و نهی از منکر که آقای دکتر اکرمی (در ص ۱۳۶ - ۱۳۵) به آن اشاره کرده‌اند، زمانی اتفاق می‌افتد که این نهاد مقدس آنقدر به چالش کشیده شده باشد که خصوصیات برجسته و شرایط مثبت آن محو و نادیده انگاشته شود؛ در حالی که در مقاله «سخنی نو درباره نقد» لزوم توجه به اعتبارات این نهاد مقدس گوشزد شده و تلاش در جهت تقویت بوده است نه تضعیف آن.

اشتباه بزرگ دیگری که ایشان مرتکب شده‌اند، آن است که می‌گویند: «نکته دیگر این است که قیدی در کلامی که از زبان حضرت مسیح (ع) نقل شده است، وجود ندارد که کلیت و اطلاق آن را از بین ببرد. هر حقی را باید گرفت از هر کس...» (همان، ص ۱۳۷). ایشان تصور کرده‌اند که با از بین بردن قید از کلام منقول از حضرت مسیح (ع) — حدیثی که در مقاله «سخنی نو درباره نقد» در مورد آن بحث شده است — این نتیجه حاصل می‌شود که «هر حقی را باید گرفت از هر کس» و ذکر قید «حتی»، کلیت و اطلاق کلام حضرت (ع) را از بین می‌برد، غافل از اینکه اولاً قید مزبور کلیت و اطلاق کلام حضرت (ع) را تکمیل می‌کند، ثانیاً بدون قید مزبور کلام آن حضرت (ع) بدین صورت درمی‌آید: حق را از اهل باطل بگیرید (نه از اهل حق) و باطل را از اهل حق نگیرید (فقط از اهل باطل بگیرید و یا باطل را هم از اهل باطل بگیرید و هم از اهل حق)... و نه آن چنان که آقای دکتر اکرمی فهمیده‌اند، با این حذف قید چنین بشود که «هر حقی را باید گرفت از هر کس»! ضمن اینکه در مقاله «سخنی نو درباره نقد»، ذیل حدیث مذکور متذکر شده است که «اولین بخش از فرمایش حضرت مسیح (ع) آن است که حق را در دست هر کس دیدید، حتی از اهل باطل، بگیرید».

فاعتبروا یا اولی الابصار!

در نهایت، آقای دکتر اکرمی پس از ذکر احادیثی در مورد حکمت (که چندان نیازی به ذکر آنها نبود)، متذکر می‌شوند که «جناب آقای موسوی... مطالب را به نوعی پروراندند»

که احساس می‌شود ایشان برای غیر خودی‌ها (نام‌مسلمانان) کمتر قائل به بیان مطلب حق و عالی است». در این مورد باید گفت ظاهراً آقای دکتر اکرمی این استنباط را از این قسمت از نوشته‌های آقای دکتر موسوی کرده‌اند که حکمت در قلب منافق و کافر رسوخ نمی‌کند و نیز از آنجا که (در ش ۶ و ۷، ص ۱۶ و ۱۷) در مورد عدم تثبیت حکمت در قلب منافق و کافر سخن به میان آورده و در ادامه نوشته‌اند: «... چنین احادیثی قطعاً بر اهمیت و مفید بودن کلام حکمت‌آمیز تکیه دارند که گم‌شده مؤمنین است و باید آن را هر جا بیابند، بگیرند و یقیناً بدین معنا نیست که منافقین و کفار هم به‌نوعی برحق هستند و یا قرائنی از حق را بیان می‌دارند...».

باید گفت علاوه بر اینکه جناب آقای دکتر موسوی (در صفحات ۱۵، ۱۶ و ۱۷ شماره ۱۰) به‌نحو مبسوطی از گرفتن حکمت (حتی) از منافق و کافر سخن می‌گویند، اولاً در جمله فوق نیز از منافق و کافر سخن می‌گویند در حالی که آقای دکتر اکرمی از واژه «غیر خودی‌ها» که واژه وسیعی است، استفاده می‌کنند و نام‌مسلمانان را که پیروان ادیان الهی هستند، متذکر می‌شوند که هیچکدام در مقاله «سخنی نو درباره نقد» مدنظر نبوده است. ثانیاً اینکه منافق و کافر کاملاً یا تا حدودی برحق است، یک مسئله است و اینکه هیچ کلام حقی از او صادر نمی‌شود، مسئله‌ای دیگر، که با اندک تأملی به تفاوت آنها می‌توان پی برد که حتی در این صورت نیز گذشته از اینکه در صدور مطالب حق و عالی از این دو گروه تردید است، حتی اگر مطلب حقی هم صادر شود، در قبول آن شک و دودلی وجود دارد، چنان‌که ماتریالیست‌ها و منافقان در طول تاریخ مطالب عالی و ظاهراً حقی گفتند و براساس قبول افرادی که قائل به صدور مطالب حق از این‌گونه افراد بودند، چه ضربات بزرگی بر ملل مختلف و بشریت وارد آمد.

نتیجه

در مجموع می‌توان گفت در حالی که بوجه نقد — همچنان‌که از کلمات اهل فن برمی‌آید — به‌معنای عیب‌جویی و اصلاح در حوزه سخن و ادبیات است، درخت بلند امر به معروف و نهی از منکر با ضوابطی دقیق و با هدف تشویق افراد و جامعه به امور نیک

عبادی و اخلاقی و برحذر داشتن آنان از اعمال نادرست در این زمینه و حفظ حدود الهی است که ریشه در زمینه وجوب دارد و شاخه‌های مختلف آن سر بر آسمان هدایت الهی می‌سایند و مجالی برای مقایسه بین این دو موضوع باقی نمی‌گذارد مگر تشابه برگی به کل میوه و شاخسارهای درختی تنومند؛ بلکه شاید بتوان گفت دو مقوله کاملاً متفاوت و نامربوط‌اند که آشنایی با ویژگی‌های آنها از نظر شناخت مرزها و خصایص، در فصلنامه‌ای که از طرفی افراد مرتبط با آن به لحاظ تعبد با مبانی امر به معروف و نهی از منکر آشنایی دارند و از طرفی هدف و تخصص آن نقد ادبی و بررسی متون و کتب علوم انسانی است — چنان‌که سردبیر محترم آن هم در برخی مقاله‌ها بدان پرداخته‌اند — امری ضروری می‌نماید.

نقد و بررسی کتاب

«مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی»^۱

دکتر عباس اقبالی^۲

چکیده

خوبشاوندی و قرابت فرهنگ عربی و فارسی که خاستگاه انسانی مشترکی دارد و باعث همگونی ادب دو ملت و مایه رویش و گسترش آثار فراوان متشابه منظوم و منثور شده، زمینه بررسی و تحلیل تطبیقی این آثار را فراهم آورده است. کتاب *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی* تألیف استاد گرانمایه جناب آقای دکتر سیدمحمد دامادی، یکی از غنی‌ترین آثار پدیدآمده در این موضوع است. در این کتاب، نمونه‌های گوناگون و متنوع و بدیع از نظم و نثر فارسی و عربی با تحلیل‌ها و تطبیق‌های بایسته و شایسته صورت گرفته است.

این مقاله، حاصل بررسی متن و ارزیابی نصوص عربی، ترجمه‌ها و روش مؤلف در ترجمه عبارات، تطبیق مدخل‌ها و تشریح نکته‌های این اثر ارزشمند است. در این بررسی، مواردی که به نظر نگارنده این مقاله، سهو و خطا می‌نمود، با ارائه شواهد و مصادیق آن بیان شده است. البته، پرداختن به پاره‌ای ایرادات، به معنای نادیده گرفتن محاسن فراوان نهفته در این کتاب نیست؛ ضمن آنکه هدف از نگارش مقاله آن است که مؤلف گرانقدر نیز در

^۱ * دامادی، سیدمحمد. ۱۳۷۹ ه. ق. *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی*. ج ۲. تهران: دانشگاه

تهران.
^۲ ** استادیار دانشگاه کاشان.

صورت صوابدید، در بازنگری بعدی، پیشنهادهای مذکور را مطمح نظر قرار دهند. ان شاء الله.

کلید واژه‌ها

ادبیات تطبیقی، تأثیر پذیری، ترجمه.

مقدمه

ایرانیان درست گفته‌اند که: «الأمم كلها شركاء في العُقول وإن اختلفوا في اللغات» (دامادی، ۱۳۷۹ ه. ق.: ۲۱ مقدمه؛ به نقل از ابو حیان توحیدی، البصائر والذخائر، ص ۲۳۸ - ۲۳۷) ادبیات هر قوم و ملّتی، حاصل اندیشه‌ها، آزموده‌ها، آموزه‌ها، باورها و آداب و رسوم درست یا نادرست آنهاست. نصوص فنی — از جمله: اشعار، حکمت‌ها، و امثال — بارزترین مصداق‌های ادبی اقوام و ملل و شفاف‌ترین آینه تمام‌نمای فرهنگ‌ها است؛ به‌ویژه فرهنگ‌هایی که بیشتر، خاستگاه انسانی دارند تا نژادی. برای پژوهنده ویژگی‌های فرهنگی ملل مختلف — که آشنایی با وجوه اشتراک و افتراق تاریخی و فرهنگی اقوام را در نظر دارد — شاهکارهای ادبی، اعم از نظم و نثر، سرشار از زیباترین نمونه‌های همگونی و همخوانی و احیاناً متباین فرهنگی است؛ برای نمونه، در دو فرهنگ ایرانی و عربی که در پرتو دین مبین اسلام و تحت لوای فرهنگ قرآنی، یک فرهنگ مشترک شده‌اند، شواهد بسیاری می‌توان یافت که نشانه‌های متقن بر همنوایی و همگرایی و هماهنگی مضمون‌های ادبی دو ملّت عرب و ایرانی است.

بررسی و پژوهش در ادبیات دو ملّت ایران و عرب و تطبیق دو ادب فارسی و عربی، کوششی مطلوب در جهت تعیین مصادیق همنوایی و احیاناً تبیین تفاوت‌هایی است که در نصوص فارسی و عربی نمایان است؛ و فراوانی نمونه‌های این تطبیق به قدری است که می‌توان ادعا کرد نکته‌های اعتقادی، اخلاقی و ادبی — از قبیل اندرزها، ترغیب‌ها، ترهیب‌ها، حکمت‌ها، ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات — در ادبیات این دو ملّت، مصادیقی مشترک دارند.

همت والای استاد فرزانه جناب آقای دکتر سید محمد دامادی در تألیف کتاب *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی*، گنجینه نفیسی فراهم آورده که به حق کاری است کارستان و شایسته ستودن؛ به ویژه که کمتر کسی فارس این میدان شده و در وادی بیکران دو ادب گسترده، ره نوردیده است. اما از باب اینکه به گفته بشّار بن برد ایرانی (جرجی زیدان، ۱۹۸۳ م.: ج ۱، ص ۳۶۳): «كَفَى الْمَرِيءُ نُبْلًا أَنْ تُعَدَّ مَعَايِيَهُ» (البستانی، ۱۹۷۲ م.: ج ۲، ص ۱۱) (در شرافت آدمی همین بس که عیب‌هایش به شماره آید) و طبق حدیث شریف منقول از امام جعفر صادق (ع) که فرمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ غِيُوبِي» (کلینی، ۱۳۹۲ ه. ق.: ۴۶۲) (محبوب‌ترین برادرانم کسانی‌اند که عیب‌هایم را به من هدیه دهند)، دریغ آمد با مطالعه این اثر گرانسنگ، به بهره فراوان خویش بسنده کنم و با یادآوری نکردن پاره‌ای نکات، آن‌همه زحمت و تلاش نگارنده کتاب را پاس ندارم. ضمن آنکه مؤلف در مقدمه کتابش نوشته است (ص ۱۹ مقدمه):

«وَمِنَ الْمَحَالِ بِأَنْ تَرَى أَحَدًا حَوَى
وَالنَّقْصُ فِي نَفْسِ الطَّبِيعَةِ كَامِنٌ
كُنْهَ الْكَمَالِ وَذَا هُوَ الْمُتَعَدَّرُ
فَبُنُو الطَّبِيعَةِ نَقْصُهُمْ لَا يَنْكَسِرُ»

این کتاب در بردارنده محاسن بسیاری است؛ از جمله:

۱. اثبات همگونی فرهنگ‌ها به ویژه دو فرهنگ فارسی و عربی با ذکر مصادیق بارز آن؛
 ۲. تبیین تأثیر متقابل دو فرهنگ و نمود تجلی فرهنگ عربی و اسلامی در ادب فارسی؛
 ۳. فراهم بودن گنجینه‌ای از نکته‌های اخلاقی، حکمی و ادبی گوناگون؛
 ۴. ارائه الگوها و سرمشق‌ها در ترجمه متون ادبی؛
 ۵. تبیین بسیاری از مشترکات لفظی و معنوی تعبیرها در زبان و ادبیات فارسی و عربی.
- ولی ظاهراً هفتاد ذهن و خطاهای چشم موجب گشته تا پاره‌ای موارد قابل تأمل در آن دیده شود که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

الف - وجود تکرار مکررات مدخل‌ها؛

ب - برخی ناهماهنگی‌ها در سبک و سیاق تألیف و نگارش کتاب؛

ج - وجود پاره‌ای سهوات و خطاهای صرفی و نحوی و لغوی.

تکرار مدخل‌ها

عنوان کتاب با دو واژه «هزار مدخل» مزین شده و این «هزار» در مفهوم حقیقی آن - نه کاربرد مجازی که به معنای «کثرت و فراوانی» باشد - به کار رفته و شمارگان متن کتاب - عدد هزار - مؤید آن است.

این عنوان، آشنایی و شناخت یک هزار مدخل متباین و یا حداقل متفاوت را به هر خواننده‌ای نوید می‌دهد؛ ولی در مجموعه مدخل‌ها، مواردی دیده می‌شود که تکراری است. البته، همه تکرارها نه از یک نوع، بلکه به شرح زیر هستند:

۱. تکرار ابیات مدخل‌ها بدون کم و کاست در شماره‌های زیر:

۸۳ در ۴۱۷، ۹۲ در ۴۲۴، ۱۶۶ در ۳۹۷، ۳۰۸ در ۳۰۳، ۶۰۶ در ۶۰۶، ۶۱۲ در ۷۱۸.

۲. تکرار بخشی از ابیات یک مدخل در مدخل دیگر، مانند شماره‌های زیر:

۲ در ۷۴، ۴۰۹ در ۹۴، ۴۳۶ در ۱۶۶، ۴۳۱ در ۳۰۷، ۳۹۷ در ۳۷۵، ۶۲۳ در ۳۹۷، ۴۲۰ در ۶۴۰، ۳۸۱ در ۳۹۱.

۳. تکرار ابیات یک مدخل با توضیح بیشتر در شماره‌های دیگر، مانند

مدخل‌های زیر:

۴۲۴ در ۹۲، ۳۱ در ۳۷، ۶۱۳ در ۶۱۲، ۱۵۴ در ۱۹۴، ۶۰۵ در ۳۰۹، ۲۷۸ در ۳۲۳، ۶۶۲ در ۷۳۲.

۴. تکرار ابیات یک مدخل با اندکی تغییر در تطبیق، در شماره‌های زیر:

۹۴ در ۱۱۳، ۳۴۸ در ۹۱۵، ۱۵۲ در ۷۰۶، ۲۵۶ و ۳۲۴ در ۲۷۱، ۵۱۵ در ۳۲۴، ۷۱۷ در ۷۲۵، ۳۳۴ در ۷۴۶.

۵. تکرار ابیات یک مدخل با تفاوت در مرجع و مأخذ، در شماره‌های زیر:

۱۶۸ در ۶۴۱، ۲۴۸ در ۲۶۰.

و باید افزود که این تکرارها هم در بخش اول کتاب و هم در بخش تکمله آن است و گاهی مدخل قبلی کامل تر از مدخل تکراری است مانند مدخل ۴۳۶ که کامل تر از مدخل ۶۴۶ (تکمله) است.

ناهماهنگی

بدیهی است انسجام محتوا و شیوه تنظیم مطالب کتابی پرحجم با آن همه تنوع و نقل گفتار فرزندگان عرب و عجم از ادوار و اعصار و ملل و نحل گوناگون، چندان آسان نیست؛ و آنچه در این مقاله به عنوان ناهماهنگی تلقی می شود، ربطی به محتوای مطالب کتاب ندارد و نگارنده در پی چنین چیزی نیست بلکه به شیوه و سبک کتاب مربوط است.

پاره‌ای از این ناهماهنگی‌ها به قرار زیر است:

دوگانگی در ترجمه‌ها

برخی از ابیات مدخل‌ها، تحت‌اللفظی و بعضی آزاد ترجمه شده‌اند. در زیر، به‌عنوان نمونه، به پاره‌ای از ابیات و عبارات که ترجمه تحت‌اللفظی دارند، اشاره می‌شود:

۱. در مدخل ۱۱۸ (ص ۷۶) آمده است:

«كَفَى بَجِسْمِي نُحُولًا أَنَّنِي رَجُلٌ»
«لَوْلَا مُخَاطَبَتِي إِيَّاكَ لَمْ تَرَنِي»

«کافی است جسم مرا از حیث لاغری و بیماری از من که به‌درستی که من مردی باشم که» «اگر نبود خطاب کردن من تو را و سخن گفتن من با تو، نمی‌دیدم مرا.» ۲. در مدخل ۱۳۰ (ص ۸۳) آمده است:

«يُرِينَا صَفْحَتِي قَمَرٍ يُفُوقُ سَنَاهُمَا الْقَمَرَا»
«يَزِيدُكَ وَجْهَهُ حُسْنًا إِذَا مَا زِدْتَهُ نَظْرًا»

«می‌نماید آن مرد ما را دو طرف روی چون ماهی را که بلندی دارد روشنی آن در صفحه روی او روشنی ماه را و زیاد می‌کند تو را روی آن مرد از حیث نکویی و

منظور شده است و گاه ترجمه تحت‌اللفظی عبارت. برای مثال، در تطبیق براساس مفهوم و مراد بیت، نمونه‌های زیر، قابل ملاحظه‌اند:

۱. در مدخل ۳۰۸ (ص ۱۸۵) آمده است:

«مَنْ عَصَّ دَاوِي بِشُرْبِ الْمَاءِ عُصَّتَهُ فَكَيْفَ يَصْنَعُ مَنْ قَدْ عَصَّ بِالْمَاءِ»

«هر کس طعامش گلوگیر شود، به آشامیدن آب، درمان کنند. پس چه کند کسی که آبش گلوگیر شده است؟» و نظیر آن در فارسی سروده‌اند:

هر چه بگنجد نمکش می‌زند وای به روزی که بگنجد نمک

۲. در مدخل ۱۱۸ (ص ۱۱۷)، برای بیت «کفی بجسمی نحولاً...» — که پیش از این آوردیم — نظیر مفهومی آورده شده است:

گشتم چنان ضعیف که در جسم عنکبوت صد بار سیر کردم و وی را خبر نشد

۳. در مدخل ۱۹۴ (ص ۱۱۳) آمده است: قال أخو هوازن:

أمرتكم أمري بمنعرج اللوى فلم يستبينوا النصح إلا ضحى الغد

و ترجمه فارسی آن، شاعر سعادى است: نصیحت همه عالم چو باد در قفس است به گوش مردم نادان چو آب در غربال

۴. در مدخل ۳۰۹ (ص ۱۸۶) آمده است:

إذا كنت لا بداً مستترِباً فمن أعظم التلُّ فاستترِب

«هر گاه که به ناچار خاک خواستی، از تلّ بزرگ بخواه.» نظیر آن در فارسی سروده‌اند: آب از یم جو معجو از خشک جوی.

۵. در مدخل ۹۱۰ (ص ۶۵۴) آمده است:

أعد ذكركمنا إن ذكره هوالمسك ما كررته ينصوع

بِالْعَدْلِ وَالْجُودِ نَالَ مَكْرُمَةً

فَاعْدِلْ وَاجْدِ كَيْ تَكُنْ فَرِيدُونَ

نمونه این گونه تطبیق‌ها (ترجمه تحت‌اللفظی) را در مدخل‌های زیر هم می‌توان دید: ۹۶۲، ۷۱۶، ۵۸۳، ۵۸۲، ۵۷۷، ۴۰۹، ۳۰۷، ۲۲۷، ۲۰۱ و...

توضیح لغات

مؤلف محترم در برخی از مدخل‌های کتاب، پاره‌ای از الفاظ را معنی کرده است؛ که این کار با سبک و روش وی در اکثر مدخل‌ها، تفاوت دارد. از جمله در مدخل‌های ۵۸۹، ۵۸۸، ۵۷۳ و ۷۳۰، کلمات «أَذْتَنَّا»، «ثَاو»، «بَيْن»، «يَصْن»، «قَرَطَس» و «مَرَاحَه» را معنی کرده و یا در مدخل‌های ۵۳۶، ۵۳۴، ۵۳۳ و ۵۳۷ ابیات فارسی را با اشعار عربی تطبیق کرده و لغات مندرج در اشعار فارسی را توضیح داده است. برای مثال، در مدخل ۵۳۳ (ص ۳۳۸) آمده است:

بازیگری است این فلک گردان
امروز کرد «تابعه» تلقینم

«تابعه» از اصطلاحات قدیم عربی، به معنی جنی و شیطانی که به شاعران شعر تلقین می‌کند. و در ادامه، نگارنده، با ذکر شواهدی از ادب فارسی و عربی، به توضیح بیشتر این کلمه پرداخته است.

ترجمه متن‌های عربی

بسیاری از ابیات عربی مدخل‌ها به فارسی ترجمه شده است؛ ولی مواردی دیده می‌شود که هیچ‌گونه ترجمه مشور یا منظوم همراه آنها نیست، مانند ابیات مدخل‌های شماره‌های زیر:

۳۴ ص ۲۶، ۳۶ ص ۲۷، ۳۷ ص ۲۸، ۴۱ ص ۳۱، ۷۴ ص ۵۱، ۷۶ ص ۵۲، ۸۷ ص ۵۸، ۱۰۵ ص ۷۰-۶۹، ۱۲۸ ص ۸۲، ۱۹۷ ص ۱۱۴، ۲۵۰ ص ۱۴۶، ۲۷۰ ص ۱۶۱، ۲۸۵ ص ۱۷۰، ۳۲۸ ص ۱۹۸، ۳۳۰ ص ۱۹۹، ۳۴۴ ص ۲۰۷، ۵۶۴ ص ۴۴۸، ۵۶۷ ص ۴۵۰، ۵۸۸ ص ۴۶۵ و...

گاه برای تطبیق برخی از ابیات عربی با اشعار فارسی، به چند نمونه شعر فارسی

استناد شده است، مانند مدخل‌های شماره ۴۰۰، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۷۰؛ اما در اکثر قریب به اتفاق سراسر کتاب، به یک مورد شعر یا جمله منثور اکتفا شده است.

سیاق کلی کتاب آن است که در ابتدای هر مدخل، یک بیت شعر یا عبارت منثور عربی قرار می‌گیرد و سپس ترجمه و مورد یا موارد متناسب با آن آورده می‌شود. ولی در پاره‌ای از مدخل‌ها، ابتدا شعر فارسی ذکر شده، سپس با عبارات و اشعار عربی تطبیق شده است؛ مانند مدخل‌های زیر:

۳۴۹ تا ۳۹۱ (ص ۲۲۹ - ۲۱۰) ۵۶۱ تا ۵۶۹ (ص ۴۵۱ - ۴۴۷)، ۵۷۱ تا ۵۷۸ (ص ۴۵۹ - ۴۴۷)، ۹۷۰ تا ۹۷۲ (ص ۶۶۸).

خطای ترجمه

در ترجمه عبارات، خطاهایی دیده می‌شود که به نظر می‌رسد از تسامح و سهوات مؤلف ناشی شده است.

پاره‌ای از آنها به قرار زیر است:

۱. در ترجمه بیت اول مدخل شماره ۱ (فُعْصِ غِمَارِ الرَّدَى وَ ثِيبِ عَجَلَا / لِفُرْصِهِ عَرَضَتْ فَالْحَزْمُ فِي الْعَجَلِ) آمده است:

«به گرداب مرگ در آی (فرو رو) تا تندرست بمانی و از دهانه جوی (بلا و مصائب) که تو را پیش آمده، بجه که دوربینی و احتیاط در شتاب و عجله است.»

ملاحظه می‌شود که در این ترجمه، عبارت «ثِيبِ عَجَلَا لِفُرْصِهِ عَرَضَتْ» (از فرصتی که پیش آمده با سرعت [از گرداب‌ها] بگذر) درست ترجمه نشده است.

۲. در مدخل ۲۱، مصرع «مَنْ يَهْنُ يَسْهَلُ الْهَوَانُ عَلَيْهِ» چنین ترجمه شده است:

«هرکس سهل گیرد، خواری بر او آسان گردد.»

در این ترجمه، کلمه «يَهْنُ»، «آسان گیرد» ترجمه شده؛ حال آنکه اولاً در کتاب *لسان‌العرب* آمده: الهون: الخزي، الهوان نقيض العزّ هان يهون هونا (ابن منظور، ۱۴۰۵ ه. ق: ج ۱۲، ص ۴۳۸)، ثانياً در شرح برقوقي *برد ديوان منتبى*، ذيل بيت حاوى مصرع فوق آمده است: «يقول: اذا كان الانسان هيناً فى نفسه سهل عليه احتمال الهوان.» (البرقوقي، ۱۹۸۶ م.: ج ۴، ص ۲۱۷) (وقتی انسان در پیش خود خوار باشد،

تحمل خواری بر او آسان گردد). از این رو، کلمه «يَهْن» به معنی «خوار شود» است.

۳. در مدخل ۲۳، مصرع «و ما هی الّا جیفه مُستَحیلَه» چنین ترجمه شده است:

«[دنیا] جز مرداری تغییر شکل دهنده نیست». در این ترجمه، کلمه «مستحیله»، «تغییر شکل دهنده» ترجمه شده، حال آنکه به معنای «تغییر شکل داده شده» است زیرا «استحال» یعنی «تَحَوَّلَ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ (المعلوف، ۱۹۷۳ م.: ۱۶۳) والارضُ الْمُسْتَحِيلَةُ یعنی الْمُعَوَّجَّه لِإِسْتِحَالَتِهَا إِلَى الْعَوَجِّ وَاسْتَحَالَتْ غَرَبًا أَيْ تَحَوَّلَتْ دَلْوًا عَظِيمَةً. (همان، ص ۳۴۷؛ ابن منظور، ۱۴۰۵ ه. ق: ج ۱۱، ص ۱۸۸)

و باز هم در همین مدخل، مصرع «فَأَنْ تَجْتَبِيهَا كُنْتَ سِلْمًا لِأَهْلِهَا» چنین ترجمه شده است: «اگر از [جیفه دنیا] پرهیزی، از دنیاپرستان در امان هستی». دو واژه معادل «سِلْم»، «صلح» و «مسالم» است (ابراهیم انیس و...، ۱۹۷۲ م.: ج ۱، ص ۴۴۱)؛ بنابراین، ترجمه درست آن چنین است: اگر از دنیا پرهیزی، با دنیاپرستان سرسبیز نخواهی داشت.

۴. در مدخل ۲۵ (ص ۱۷)، مؤلف، در ترجمه مصرع «هَوَى نَاقَتِي خَلْفِي وَ قُدَامِي الْهَوَى» نوشته است:

ملاحظه می شود که این مصرع از دو جمله تشکیل شده است: «هَوَى نَاقَتِي»، «خَلْفِي قُدَامِي الْهَوَى»؛ و ترجمه آن چنین است: «مِعْشُوقٌ نَاقَه مِّن دَر پِشْتِ سِر مِّن اَسْت؛ آرزوی دل و خواست من (مِعْشُوق) پیش روی من است.» ولی در ترجمه مؤلف، جمله اول (هَوَى نَاقَتِي) ترجمه نشده است؛ ضمن آنکه بیت بعدی این قصیده نیز مؤید مطرح بودن دو معشوق است:

هَوَايَ أَمَامِي لَيْسَ خَلْفِي مُعْرَجٌ وَ شَوْقُ قَلُوصِي فِي الْعُدُوِّ يَمَانِي

(القالی، ۱۹۷۸ م.: ۱۵۹)

۵. در مدخل ۱۲۷، بیت

أَعْدَى عَدُوِّكَ أَدْنَى مَنْ وَثِقَتْ بِهِ فَحَاذِرِ النَّاسِ وَاصْحَبِهِمْ عَلَى دَخَلِ

چنین ترجمه شده است: «دشمن ترین دشمنان تو نزدیک تر از کسی است که به

او اعتماد کنی و خاطر استوار داری؛ پس با مردم به فریب معاشرت کن که آنان نیز اهل بی‌وفایی و نیرنگ‌اند.»

در این ترجمه، جمله «**حاذِرِ النَّاسِ**» (از مردم بترس، در برابر مردم آماده باش) (ابن منظور، ۱۴۰۵ ه. ق: ج ۵، ص ۲۲۶) ترجمه نشده است؛ ضمن آنکه در صفحه ۲۹۲ همین کتاب، این بیت چنین ترجمه شده است:

آن که بدو دل بسته‌ای الحذر هر آشنا را محرم خود نشمری

۶. در مدخل ۲۶۷ (ص ۱۵۹)، واژه «تَطَّلَعُ»، «آگاه شود» معنی شده؛ حال آنکه معنای این واژه، «طلوع می‌کند، برمی‌آید» است (الجر، ۱۳۷۲ ه. ق: ۱۳۸۷). البتّه «تَطَّلَعُ» مانند «أَطَّلَعُ» یعنی «آگاه کرد.» (همان)؛ «طَّلَعَ عَلَيَّ» یعنی «آگاه شد» و «طَّلَعَ الْأَمْرَ» یعنی «آن را دانست» (ابن منظور، ۱۴۰۵ ه. ق: ج ۵، ص ۲۳۶). **اعراب (شکل گذاری)** بسیاری از ابیات عربی کتاب، مشکول نیست؛ مانند ابیات مدخل‌های ۱۹۹، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۶ و ابیات و عبارات بسیار دیگر. ضمن آنکه در برخی از شکل‌گذاری‌ها، خطاهای صرفی یا نحوی وجود دارد؛ که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

اشتباهات صرفی

۱. در مصرع دوم بیت اول صفحه دال مقدمه کتاب، واژه «أَعِزُّ» که فعل لازم و از باب عَزَّ يَعِزُّ: كَرُمٌ (همان، ص ۳۷۵) است، به صیغه مجهول «أَعَزُّ» مشکول شده و اشتباه است.

۲. در مصرع بیت مدخل ۱۲۲ (ص ۷۲) واژه «حُقُّ»، «حَقُّ» شکل گذاری شده که اشتباه است.

۳. واژه‌های «رَمَيْتَ» در مدخل ۲۰۵ (ص ۱۲۰) و «عَلِمَ» در مدخل ۱۷۶، شکل صرفی درستی ندارند.

اشتباهات نحوی

در برخی از مدخل‌ها، شکل پاره‌ای از کلمات، با نقش نحوی آنها در آن جملات

مطابقت ندارد؛ از جمله: «کل» در مدخل ۷۴، «قوم» در مدخل ۷۶، «لیب» در مدخل ۴۰۸، «عتب» در مدخل ۲۰۸، «سحر» در مدخل ۲۵۱، «اکبر» در مدخل ۲۷۱، «استعمال» در مدخل ۴۱۴، «تباعده» در مدخل ۵۸۶.

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که بسیاری از اشتباهات شکلی کلمات، از خطای دید به ویژه در تایپ آنها ناشی می شود.

علاوه بر موارد ناهماهنگی در روش و یا سهو که بیان شد، مؤلف گرانقدر در مقام استشهاد به اشعار فارسی یا عربی، در مواردی چون آوردن مطلع قصیده، و ذکر نام شاعر و مأخذ در همه مدخل ها روش واحدی ندارد؛ گاهی مطلع را نمی آورد، گاه نام شاعر را ذکر نمی کند و مدخل را با جمله «در اشعار عربی سروده اند» و مشابه آن، آغاز می کند؛ مانند مدخل های ۳۱۰، ۵۱۸، ۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۶، ۸۷۸، ۸۵۹، ۹۵۰.

پیشنهادها

۱. در بازنگری کتاب، مدخل های تکراری حذف شود؛ همچنین، بخش هایی که قسمتی از آن تکراری است، در یکدیگر ادغام و به تبع آن در عنوان کتاب هم عدد «هزار» اصلاح و یا بر تعداد مدخل های کتاب افزوده شود.
۲. همه متون منظوم و منثور عربی، یکنواخت و همگون ترجمه شود.
۳. موارد استشهادی برای مضامین مشترک، تفکیک و تبویب شود؛ ابیاتی که در ادب فارسی و عربی، به شعر یا نثر، معادل تطبیقی دارند، در یک مجموعه و در فصل یا بابی مستقل قرار داده شوند و ابیاتی که از نظر مفهوم نظیر یکدیگرند، در فصل یا بابی دیگر.
۴. مدخل هایی که در آنها نمونه های فارسی با نمونه های عربی مطابقت دارند، در بخشی مستقل آورده شوند.
۵. ناهماهنگی هایی مثل ذکر نام شاعر، مأخذها و شکل گذاری ها و موارد دیگری که در طول مقاله برشمرده شد، برطرف شود.
۶. همه مدخل ها، اعم از عربی یا فارسی، تحت عنوان های متناسبی مانند «حکمت ها»، «باورها» و «آرایه های ادبی» تبویب و تنظیم شود.

به این امید که آن زحمت کم نظیر، بیش از پیش مفید افتد. ان شاء الله.

کتابنامه

- ابراهیم انیس و... ۱۹۷۲ م. المعجم الوسيط. ط ۲. القاهرة: مجمع اللغة العربیة.
- البرقوقی، عبدالرحمن. ۱۹۸۶ م. شرح دیوان المتنبی. بیروت: دارالکتب العربی.
- البستانی، فواد افرام. ۱۹۷۲ م. المجانی الحدیث. ط ۳. بیروت: دارالمشرق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۴۰۵ ه. ق. لسان العرب. ادب الحوزة، (افست).
- جرجی زیدان. ۱۹۸۳ م. تاریخ آداب اللغة العربیة. بیروت: دارالمکتبه الحیاة.
- الجرجی، خلیل. ۱۳۷۲ ه. ق. فرهنگ لاروس. ترجمه حمید طیبیان. چ ۴. امیر کبیر.
- دامادی، سید محمد. ۱۳۷۹ ه. ق. مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی. چ ۲. دانشگاه تهران.
- القالی، ابوعلی. ۱۹۷۸ م. ذیل الامالی والنوادر. ط ۲. بیروت: دارالعیل.
- کلینی، محمد بن اسحق. ۱۳۹۲ ه. ق. الاصول من الکافی. ترجمه محمد باقر کمره‌ئی. ط ۴. تهران: المکتبه الاسلامیة.
- المعلوف، اب لويس. ۱۹۷۳ م. المنجد فی اللغة والاعلام. ط ۲۱. بیروت: دارالمشرق.

نقدی بر نقد

کتاب «مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی»^۱

حسنعلی ترکمان^۲

اشاره (از سردبیر)

چندی پیش در شماره‌های ۶ و ۷ نامه علوم انسانی، مقاله‌ای با عنوان «نقد و بررسی کتاب مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی به قلم جناب آقای دکتر عباس اقبالی چاپ شد (پنجمین مقاله در این شماره). در پس آن، آقای حسنعلی ترکمان — کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی — در مورد مقاله اظهارنظرهایی داشتند که آنها را به صورت مقاله‌ای که هم‌اکنون از نظر شما خوانندگان محترم می‌گذرد، ارائه داده‌اند. بدیهی است نظر به اینکه هدف اصلی فصلنامه اصولاً نقد و بررسی کتب و متون علوم انسانی و در نتیجه، فصلنامه محلی برای تضارب آرا و افکار استادان و محققان است، — همان‌گونه که پیش از این هم در سخنان سردبیر عنوان شده بود، راه برای صاحب‌نظران و مؤلفان باز است تا حتی مقاله‌هایی را که نقد و بررسی آثار است نیز نقد و بررسی کنند.

امید است که هم کتاب اصلی، هم نقدی که بر آن نگاشته شده و هم مقاله حاضر که نقدی بر آن مقاله نقد است، مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

«نقد» بنا بر یک تعبیر، بازجست سره از ناسره و سنجش واقع‌بینانه عیار اثر مورد

^۱*. دکتر عباس اقبالی، نامه علوم انسانی، ش ۶ و ۷ / زمستان ۸۱ و بهار ۸۲

^۲*. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

بررسی و ارزیابی آن است؛ که طی آن، نقاد صاحب‌نظر و آگاه، کوششی دادگرانه و بی‌غرضانه جهت شناختن و شناساندن اثر منظور به‌عمل می‌آورد و پس از بازکردن موارد قوت آن، نکته‌ها و نقطه‌های ضعف آن را نیز برمی‌شمرد و از این طریق، با عرضه آرای استحسانی خود، راه را برای اصلاح و اکمال اثر هموار می‌سازد.

شایسته نیست منتقد در اثر مورد ارزیابی، مخرب و ملانقطی و مته به خشخاش گذارنده باشد و خود را مدعی نویسنده بداند و پندارد که بر مسند قضا در مجلس محاکمه قرار گرفته و بر آن است تا به هر قیمت ادعای خود را به اثبات رساند و حرف خود را به کرسی نشاند و طرف را مغلوب و محکوم و منکوب سازد، چنان که خواننده نقد و داوری او چنین پندارد که نقاد با صاحب اثر دشمنی دیرین دارد! بلکه باید نخست به برشمردن محسنات و امتیازات و جنبه‌های مقبول و مطبوع اثر مذکور همت گمارد و در این امر حسن نیت داشته باشد، نه آنکه مصداق تام و تمام مضمون شعر زیر باشد:

يقولون اهلاً و سهلاً و مرجبا

ولو ظفروا بی ساعه قتلونی

و نقد اثری ارجمند را با چند جمله تعریف و تمجید و کلی‌بافی آغاز کند و سپس با تفصیل تمام به جست‌وجوی معایب و نواقص احتمالی آن اثر برآید و هرگونه سهو و اشتباهی که در مراحل مختلف انتشار و چاپ، به‌خصوص حروف‌چینی و اعراب‌گذاری — که مبتلابه آثار ادبی است — را به نویسنده نسبت دهد و با نیش قلم و زخم زبان، زحمت توانفرسا و عاری از پاداش مادی خدمتگزاران راستین دانش و فرهنگ و خداوندگاران ادب و معرفت و فضیلت و معنویت را نادیده انگارد.

هیچ نویسنده‌ای حق ندارد حقیقت را مسخ کند و خامه‌اش برخلاف واقع و عقیده خود به کار افتد. آنچه درخور مقام نویسنده‌گی نیست، دروغ و متابعت از اغراض و شهوات نفسانی است: شرط اساسی و جوهری کسی که قلم به دست گرفته، این است که خامه‌اش فرمانبردار یک مغز مجرد از غرض و تعصب باشد؛ زیرا

هرگونه انحراف از شاهراه انصاف و صداقت و اعتدال، سقوطی نه تنها از مقام نویسندگی، که از مرتبه انسانیت است.

به نظر می‌رسد آقای دکتر اقبالی در نقد این اثر، اثری که طی دوازده سالی که از نشر نخست آن می‌گذرد، بارها، بدون ذکر مأخذ، به صورت مقاله‌های فراوان مورد دستبرد و انتحال قرار گرفته و در مجلات و نشریه‌های داخل و خارج کشور منتشر شده است، از جاده عدالت و انصاف خارج شده، مطالبی بیان کرده‌اند که بازنگری آنها می‌تواند برای استفاده‌کنندگان از کتاب مذکور سودمند باشد؛ و نویسندگان آن مقالات از انواع امتیازات مادی و معنوی بهره‌مند شده‌اند و مؤلف محترم آن در مقدمه کتاب می‌فرمایند:

دریافت سرچشمه‌های الهام شاعران و نویسندگان نیز در جای خود اهمیتی خاص دارد و عدم آشنایی با آن همواره می‌تواند مانعی بزرگ در راه دریافت معانی و مفاهیم شعر و نثر فارسی و حجاب چهره مقصود به‌شمار آید به گونه‌ای که عدم آگاهی بر آن، معانی شعر شاعران و مفاهیم نثر نویسندگان فارسی‌زبان را مبهم و غیرقابل ادراک می‌سازد و نویسنده امیدوار است تألیف و انتشار این مجموع که با صرف اوقات بسیار و در شرایط دشوار انجام پذیرفته است، به نوبه خود بتواند به روشن‌ساختن گوشه‌هایی از ظرافت بیان شاعران فارسی‌زبان و کیفیت ظهور مضامین مشابه و مفاهیم مشترک در ادب فارسی و عربی کمک کند و مبتدیان و دانشجویان ادب را به کار آید و منتهیان و ارباب فضایل را بلاغت افزایش دهد و در کتابی مانند مجموع حاضر و یا در واقع در هر بررسی از این قبیل که به‌منظور پاسخ به نیاز آموزشی دانشگاه‌ها ترتیب می‌یابد، القای کامل آنچه منظور نویسنده از اهمیت مقوله زبان و ادب و فرهنگ در ساختن و پرداختن روح و روان آدمی و تهذیب و پالایش جان او و نیز ارزش عملی و کاربردی آن بوده است، میسر نیست. اما می‌توان امیدوار بود که القای احساس اهمیت و لزوم آن برای دانشجویان و خوانندگان محترم فراهم گردد و بدین وسیله حس کنجکاوی و شوق به تحقیق و شور تتبع را در ایشان برانگیزد و با کاوش‌های ژرف‌تر، احساس خویشاوندی محبت‌آمیزی با ادب و فرهنگ پیدا

کنند.

منتقد محترم ذیل سه عنوان اصلی «تکرار مدخل‌ها، ناهماهنگی‌ها و خطاهای صرفی، نحوی و لغوی» کتاب را ارزیابی کرده‌اند؛ که از باب روشنگری، توضیحاتی معروض می‌شود:

تکرار مدخل‌ها

با توجه به هدف مؤلف از تألیف و گردآوری اثر گرانسنگ مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی — که در مقدمه همین مقاله آورده شد — شایسته نیست روی جمع‌آوری نمونه‌ها و مدخل‌ها و امثال دیریاب تنها از این منظر که به‌خاطر تکرار، شمارگان مداخل به هزار عنوان نمی‌رسد، دقیق شد و تکرار بیت یا مدخلی را که با هدف بسط مفهوم مورد نظر و دستیابی به پاره‌ای دریافت‌های جدید انجام گرفته است، بر خطای چشم نسبت داد؛ بلکه شایسته است از دریچه‌ای دیگر، چنین کاربرد علمی و دقیق را نه به‌خاطر گذشتن از ملاحظات که سخن موجز می‌طلبید بلکه به‌خاطر دستیابی به افق‌ها و جنبه‌های دیگر یک مضمون واحد پنداشت و به‌جای نگریستن به دیده انکار، آن را با دیده تحسین تورق کرد و از یاد نبرد که این کتاب اثری آموزشی است و دیرزمانی است که گفته‌اند: الدرس حرف والتکرار الف؛ خصوصاً اینکه کاربرد تکرار، شیوه‌ای است که برای اثبات و عمق‌بخشیدن به مفاهیم حتی در قرآن مجید هم دیده می‌شود و یا در متونی تعلیمی همچون مثنوی معنوی که مملو از تکرار مضامین واحد است و به‌یقین ما آن را بر مولانا خرده نمی‌گیریم، زیرا مولانا برای مضمونی واحد به‌مناسبت جایگاه و حال و مقام، شاهدی بیرونی یافته و با شواهد و حکایات مختلف فهم مطلب را آسان ساخته و تأثیر سخن را با تکرار دو چندان کرده است. هرچند که در بیان منتقد محترم در مورد تکراری بودن مداخل صداقت کامل وجود ندارد؛ برای مثال:

۱. در مدخل ۸۳، ابیات قطعه عربی به تفصیل آورده شده و در مدخل ۴۱۷

به‌منظور ذکر مأخذ به زبان اجمال و اختصار به آن اشاره شده است.

۲. در مدخل‌های ۱۶۶ و ۳۹۷ هر چند شاهد مثال تازی یکسان است، شواهد

فارسی به کلی با یکدیگر متفاوت است.

۳. مدخل ۳۰۸ و ۳۰۳ از لحاظ شواهد فارسی و عربی به هیچ روی مکرر نیست؛ بلکه تنوع بیان بر لطف مضامین آنها قرار دارد.

۴. مدخل‌های ۶۱۲ و ۷۱۸ از لحاظ مضامین عربی و فارسی هیچ‌گونه تشابه و تکراری ندارد.

ناهماهنگی

آن‌چنان که مؤلف محترم در تبیین دلایل تحقیق خویش بیان کرده‌اند، اساس کار را بر ارائه مفاهیم مشترک و بیان پاره‌ای شواهد در لسان عرب و آثار ماندگار ادب فارسی استوار ساخته و از آن به‌مثابه دریچه‌ای یاد کرده‌اند که تنها مدعی، درافکندن نگاهی نوین به موضوعی مهم است، خاصه آنکه با فروتنی و خضوعی عالمانه راهی را نشان داده و فراروی اهالی ادب گسترده‌اند تا محققان و دانشجویان بر آن گام بگذارند و آن را راهی دانسته‌اند که همواره کشف و دریافت افق‌های نوین در آن میسر است؛ بنابراین، انتظار پی‌گرفتن طرحی چهارچوب‌بندی‌شده و دنبال کردن روالی یکسان و کلیشه‌ای از این اثر بعید به نظر می‌رسد. اگر منتقد محترم مقدمه وارد بر این اثر را از نظر می‌گذرانند، مسلماً از مقایسه ناهماهنگی خویش تحت عنوان «ناهماهنگی» صرف‌نظر می‌کرد، زیرا یکی از اصول مقدماتی نقد هر اثر این است که آن را باید در حیطه خود اثر سنجید و معلوم ساخت که مؤلف تا چه حد در رسیدن به اهداف تعیین‌شده خویش موفق بوده است.

در اینجا توجه منتقد محترم را به مقدمه اثر مذکور جلب می‌کنم که مؤلف محترم اذعان داشته‌اند:

با همه دشواری‌هایی که در تألیف و تدوین چنین کتابی در کار بوده است، نمی‌توان ادعا داشت که چنین کتابی خود جامع و کامل باشد. این مجموع، حاصل مرور ایام و به‌موازات ایام تدریس و خدمت آموزشی عافیت‌سوز در طی چهل سال و صرف عمر در قلمرو تحقیق و تتبع و حسن ممارست و جودت استنباط و استخراج از دواوین شاعران و مطالعه آثار گویندگان و نویسندگان عربی و فارسی علی‌سبیل الاستمرار انجام پذیرفته و از این رو شاید نظم مطلوب طبع خوانندگان چابک‌اندیشه‌ای را که از نویسنده انتظار طبقه‌بندی

سیستماتیک موضوعات را بر شیوه آکادمیک دارند، نداشته باشد؛ اما مطالب این کتاب، بر نظام عالم یا «نظام بی‌نظامی» که به قول ناصر خسرو «از آن به نظامی نباشد» مبتنی است.

لذا انتظار مشروع آن بود که این ناهماهنگی جزئی با توجه به اعتراف مؤلف محترم و به مصداق «العذر عند الناس مقبول»، نقص و کاستی معرفی نمی‌شد.

توضیح لغات

در نگاه اول، از قرائت نقد دکتر اقبالی چنین استنباط می‌شود که در دسته‌بندی خرده‌گیری‌های ایشان بر این کتاب، ذکر این مطلب خود خطایی است که به قیاس گفتار نامبرده، باید خطای بصری (!) ایشان محسوب شود؛ زیرا توضیح لغات دشوار در اثری ادبی، حسنی است که نیازمند استدلال نیست. آیا توضیح لغات دیریابی چون «تابعه»، «ثاو»، «قرطس»، تلاشی نیکو برای پرشمارساختن مخاطبان این اثر نیست؟ آیا بر حاشیه‌های مفصل استادان دیگر، همچون فروزانفر که بر پاره‌ای از لغات دشوار متون مصحح خویش نگاشته‌اند نیز چنین خرده‌گیری‌هایی را روا می‌داریم؟

اشتباهات صرفی و نحوی

جای تأسف است برای کسی که احتمالاً صاحب تألیفی باشد، یا لااقل با مسائل و مشکلات چاپ یک اثر آشنا باشد و در عین حال بر آن بکوشد که تمامی غلط‌های چاپی و اشتباهاتی را که هنگام حروف‌چینی در اعراب‌گذاری کلمات و عبارات عربی پدید آمده است، بدون استثنا به حساب مؤلف بگذارد و او را به خاطر گناه نکرده، مورد عقوبت و بازخواست قرار دهد. اگر خطاهای چاپی، دلایل محکمه‌پسندی برای بازخواست از یک مؤلف باشد، باید از منتقد محترم توضیح خواست که چگونه کلمه «اشتعال» در نقد ایشان به کلمه «استعمال» تبدیل شده است. ایشان در مدخل شماره ۴۱۴ بر این بیت:

لولا اشتعال النار فیما جاورت

ماکان يعرف طیب العود

که بیتی از ابوتَمّام است، خرده گرفته‌اند که کلمه «استعمال»، اشکال نحوی دارد؛ درحالی که در این مدخل اصلاً چنین کلمه‌ای وجود ندارد و احتمال دارد که این اشتباه در اثر تصحیفی هنگام حروف چینی رخ داده باشد و بی‌شک ما که در مقام انصاف نشسته‌ایم، چنین انتقادی را از منتقد محترم روا نمی‌دانیم و آن را به سهو و کم‌دقتی و بی‌توجهی منتقد منسوب نمی‌کنیم.

در انتهای مطلب، سخن را خطاب به مؤلف ارجمند اثر باشکوه *مضامین مشترک*، با عبارتی از احمد جام ژنده‌پیل در *سراج‌السائرین* به پایان می‌بریم به امید آنکه چنین نگرش‌هایی اسباب دلسردی بزرگان ادب این سرزمین را فراهم نسازد.

و هر کو کتابی سازد، لابد که در دل گُند که این سخن قومی فراستانند و قومی رد کنند و جمله کارها هم چنین است. حق و باطل از هر نوعی که باشد، قومی فراستانند و قومی رد کنند؛ پس، دل از گفت مردمان فارغ باید داشت و حق می‌باید گفت آنچه دانی، تا رستگار باشی.

کتابنامه

- دامادی، سیدمحمد. ۱۳۷۹، *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی*. دانشگاه تهران.
- . ۱۳۷۸. *برگزیده آثار در قلمرو نقد ادبی*. انتشارات علمی.

نقد‌ها را بُود آیا که عیاری گیرند

دکتر محمدجواد شریعت^۱

اشاره (از سردبیر)

مقاله حاضر، نقدی است که آقای دکتر محمدجواد شریعت بر نقدی (به قلم دکتر علی‌اکبر افراسیاب‌پور) بر کتاب *گمشده لب دریا*^۲ تألیف دکتر تقی‌پورنامداریان که در شماره ۴ (تیر ۱۳۸۳) ماهنامه *حافظ* چاپ شده بود، نوشته‌اند و به‌واقع نقد بر نقد است. ویژگی نقد حاضر آن است که نویسنده آن هیچ‌کدام از آقایان پورنامداریان و افراسیاب‌پور را از نزدیک ندیده و با هیچ‌یک هم سابقه دوستی یا خدای ناخواسته دشمنی ندارد. فصلنامه *نامه علوم انسانی* نیز مقاله جناب آقای دکتر محمدجواد شریعت — استاد ادبیات دانشگاه اصفهان — را به‌جهت ارائه گونه‌ای از نقد که می‌تواند چگونه نقد کردن را آموزش دهد، عیناً به‌چاپ می‌رساند تا مورد استفاده خوانندگان قرار گیرد.

در این اواخر، دو سه کتاب و یک مجله درباره حافظ به بازار ادب ایران عرضه شده که همه قابل اعتنا و باعث افتخار و خوشوقتی است. انتشار ماهنامه *حافظ* در تهران، یکی از مواهب مطبوعاتی است که پشتوانه نشریات شیرازیان عزیز است و باید به مدیر مسئول و سردبیر آن، جناب پروفیسور سیدحسن امین تبریک گفت که

^۱*. استاد ادبیات دانشگاه اصفهان

^۲*. پورنامداریان، تقی، *گمشده لب دریا: تأملی در معنی و صورت شعر حافظ*، تهران: سخن، ۱۳۸۲.

جای خالی چنین مجله‌ای را به نحو شایسته‌ای پر کرده‌اند. دوام نشر چنین مطبوعه‌ای، آرزوی ادب‌دوستان ایران و فارسی‌زبانان است.

اما کتاب‌هایی که اخیراً درباره حافظ به نظر این بنده رسیده، یکی، کتاب *مستطاب تأمل در حافظ اثر بدیع جناب دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن* است که با قدرت قلم سحر (مخصوصاً در مقدمه ممتنع و دل‌انگیز کتاب)، عاشقان حافظ را به شور و نشاط واداشته‌اند. دو دیگر کتاب *الهیات زندگی حافظ اثر آقای محمود درگاهی* است که در حقیقت تکامل یافته کتاب دیگر ایشان، *مزاج دهر تبه شد*، است که در فرصتی مقتضی به بررسی آن خواهم پرداخت. سه دیگر کتاب *مستطاب گمشده لب دریا* است که اثر ذی‌قیمتی است از استاد بزرگوار و محقق دانشمند، جناب آقای دکتر تقی پورنامداریان که ذوق و تحقیق را با هم دارند و نوشته ایشان درباره حافظ را در این آشفته‌بازار کتاب‌سازی، باید اتفاقی ادبی نامگذاری کرد. نگاه آقای دکتر پورنامداریان به حافظ و دیوان او، اگرچه سابقه دارد، شفافیت و تیزبینانه‌بودن این اثر، آن را از دیگر آثار پیشینیان ممتاز ساخته است.

این بنده برای آنکه به سیمت افراط‌کاری متهم و به وصمت طرفداری جاهلانه منسوب نشوم، در همین جا می‌گویم که این کتاب نقطه‌ضعف‌هایی هم دارد که اشاره به یکی از آنها را برای تبرئه خود از آن سمت و وصمت، فعلاً مجاز می‌شمارم، و آن، تلقی جناب ایشان از علت آوردن غزل دوازدهم در اول دیوان است که تلقی بسیار دور از ذهنی است.

اما غرض از تقدیم این مقاله آن است که در شماره سوم ماهنامه *حافظ*، نقدی به قلم آقای دکتر علی‌اکبر افراسیاب‌پور خواندم که از زمره نقدهای معمول در این روزگار و در مطبوعات جهت‌دار ایران است و جای آن در مجله علمی و ادبی *حافظ* نیست.

من جناب آقای دکتر پورنامداریان را تا به حال رؤیت نکرده‌ام و فقط با آثار متعدد ایشان در زمینه‌های ادب قدیم و جدید آشنا هستم و جناب آقای دکتر علی‌اکبر افراسیاب‌پور را هم نمی‌شناسم و فقط عکس‌گرامی ایشان را در ماهنامه *حافظ* زیارت کردم. اما نقدی که ایشان نوشته‌اند، واقعاً نقد نیست. چیزکی است در حد

سربه سر گذاشتن.

ایراد نخست ایشان در مورد نام کتاب است که اتفاقاً نام کتاب غلامحسین ساعدی هم هست. چه اشکالی دارد؟ کافی بود که ایشان به فهرست کتب خطی فارسی جناب منزوی نگاه می کردند که گاهی تا بیست کتاب از بیست مؤلف به یک نام است و در بیست موضوع مختلف. اتفاقاً نام کتاب را استاد پورنامداریان کاملاً درست انتخاب کرده اند.

در **ایراد دوم**، جناب آقای دکتر افراسیاب پور می پرسند: گمشده لب دریا کیست؟ خود حافظ است یا مؤلف کتاب؟ و من عرض می کنم که خود جناب دکتر افراسیاب پور؛ و گمگشتگی ایشان این است که نمی دانند قلمی که کتاب *گمشده لب دریا* را نوشته، چه خدمتی به حافظ و حافظ شناسان کرده است.

در **ایراد سوم**، نویسنده نقد، آقای دکتر پورنامداریان را متخصص ادبیات می داند و غافل از این است که فردی که در ادبیات «تخصص» پیدا می کند، نمی تواند از حوزه های فلسفه و تصوف و عرفان دور باشد، زیرا ادب فارسی با فلسفه و تصوف و عرفان عجین شده است و تنها ناآگاهان از ادب فارسی هستند که غافل از این ماجرایند.

ایراد چهارم و به قول ناقد محترم «مهم تر» از همه، این است که مؤلف مآخذ برخی از گفته های پیشینان را در کتاب ذکر نکرده اند؛ در حالی که در این کار، مؤلف محترم اتفاقاً سنگ تمام گذاشته اند. من گمان می کنم که مقصود ناقد در این فقره، معرفی و تبلیغ کتاب خود بوده است که این بنده از همراهی ایشان در این راه معذورم.

در **ایراد پنجم** و به قول ناقد محترم، ایراد «اساسی» [که نمی دانم «مهم تر» مهم تر است یا اساسی]، ایشان عقیده دارند که آقای دکتر پورنامداریان اشاره ای به توجه حافظ به ایران باستان و فرهنگ آن نکرده اند. این مقوله هم بازمی گردد به عدم مطالعه کافی ناقد محترم و عدم توجه بی غرضانه ایشان به کتاب *گمشده لب دریا*، آن گونه که باید و شاید کافی است که ایشان یک بار دیگر کتاب را با دقت بخوانند یا حداقل به فهرست اعلام کتاب مراجعه کنند تا در آنجا به مقولاتی مانند «آتشکده

زرتشتی»، «شاه ترکان»، «اهورامزدا»، «بوذرجمهر»، «بهرام گور»، «بیژن» (پهلوان ایران)، «توران»، «زرتشت پیامبر»، «سیاوش»، «شبدیز»، «فروهرها»، «کیخسرو»، «گرسیوز»، «منیژه»، «یزدگرد»، «سیمرغ»، «شاهنامه» و «یشتها» برخوردارند و کم و کاستی را در جای دیگر بیابند.

ایراد ششم ایشان این است که می‌فرمایند: «دانشجویان اغلب ابراز می‌دارند که نوشته‌های این نویسنده بسیار سنگین و دیریاب (کذا) است». چنین دانشجویانی باید کمی بیشتر مطالعه کنند تا سنگینی نوشته‌های سنگین را بتوانند تحمل کنند و بدانند که همه گوهرهای جهان «دیریاب» است!

ایشان به جمله‌های طولانی استاد ایراد گرفته‌اند؛ درحالی که خود متوجه جمله‌پردازی‌های «اطول» خویش نشده‌اند. همچنین، از ترکیب عالمانه «متاع‌الیت ذهنی» دکتر پورنامداریان، ایراد گرفته‌اند و مرقوم فرموده‌اند که این نوع واژه‌ها (کذا) خواننده را ناراحت می‌سازد. البته خواننده‌ای که اهلیت خواندن این کتاب‌ها را نداشته باشد، ناراحت می‌شود. چنین خواننده‌ای باید روزنامه‌ها و کتاب‌های رمان و معمولی را مطالعه کند و کم‌کم درس بخواند تا بتواند نوشته‌های سنگین و «دیریاب!» را کمی درک کند و از ترکیبات عالمانه ناراحت نشود.

نوشته‌اند: «نویسنده — یعنی استاد پورنامداریان — انسان را دوبعدی می‌داند». اما مقصود آقای پورنامداریان، بُعد به مفهومی که ناقد محترم درک کرده‌اند، نیست. مقصود ایشان این است که حافظ چشمی به زمین و زندگی اجتماعی بشری دارد و چشمی به جهان رازآلود روحانی، و هر دو را حافظ قابل توجه می‌داند.

در دنباله این مطلب فرموده‌اند: «درحالی که به نظر من این پیش‌فرض‌ها و بلکه این تئوری‌ها از اساس نادرست است». کدام پیش‌فرض‌ها و کدام تئوری؟ سراسر دیوان حافظ تجلی‌گاه این نظر است؛ تنها اهل نظر واقعی می‌تواند این مسائل سنگین و دیریاب (!) را دریابد.

به این جملات ناقد محترم توجه کنید تا دریابید که من چه می‌گویم: «این دوگانگی، بیشتر به وسیله ارسطو در فرهنگ‌ها رسوخ کرده و تاریکی‌هایی چون قرون وسطا (کذا) زاییده چنین دیدگاهی است. در این جهان، نه کسی فرشته است و

نه شخصی دیو می‌باشد. دیگر ادبیات سفید و سیاه مُرده و حتا (کذا) فیلم‌هایی که فرشته و دیو نقش مثبت و منفی آن را بازی می‌کردند، بیننده ندارند!». یک بار دیگر این جملات گهربار را بخوانید و لذت ببرید. این جملات در نقد کتاب *گمشده لب دریا* نوشته شده است.

باز هم در موضوع دوگانگی اندیشه حافظ دچار اشتباه و خلط مبحث شده‌اند و آن را با وجود اهورامزدا و اهریمن در تفکر دینی ایرانیان مرتبط دانسته‌اند و سپس در اظهار نظر متناقضی فرموده‌اند که «البته آن اندیشه ایرانی هم چنان تفسیری از هستی ارائه نمی‌دهد!».

در مورد این نکته که استاد پورنامداریان حافظ را از نظر نمادی و از جهت فکری با ترکیب اضافی «پیر مغان» مقایسه فرموده‌اند، ناقد محترم در اینجا هم برداشتی نادرست دارند و می‌کشند که مؤلف را توهین کننده به ایران و فرهنگ ایران معرفی کنند؛ در حالی که از سر تا پای کتاب *گمشده لب دریا*، احترام به ایران و فرهنگ ایرانی هویدا است. ناقد محترم نمی‌دانند که سرّ دل‌پذیری حافظ در نزد ایرانیان، همین توجه او به زندگی اجتماعی بشری است که در هر غزل او به چشم می‌خورد و سرّ فال‌گرفتن از این دیوان — و نه دیوان‌های شعرای بزرگ دیگر — همین نگاه حافظ است. ناقد محترم عقیده دارند: «همه ایرانی‌ها... هنرمند هستند و به همین دلیل حافظ در خانه دل همه ایرانی‌ها جا گرفته است... و مهم‌تر اینکه فرهنگ ایرانی را ورق می‌زنند». واقعا صغری و کبرای عجیبی است. یک بار دیگر این جملات را بخوانید.

در مورد شراب‌خواری یا عدم شراب‌خواری حافظ سخن‌ها گفته و بحث‌ها شده است که البته این موضوع بسیار شخصی و دور از حیطه بحث در مورد جهان‌بینی و گفته‌های حافظ است. اما آنچه حافظ درباره مستی خود گفته، این است که:

به هیچ دور نخواهند یافت هوشیارش

چنان که حافظ ما مست **باده ازل** است

و در مقام جبری زمانه می‌فرماید:

آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم

اگر از خمر بهشت است و گر از باده مست

و در آنجا که می فرماید:

شراب تلخ می خواهم که مردافکن بود زورش

که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش

هدف او، نشان دادن شر و شور روزگار خویش است و خواستاری بی خبری و دوری از آن شور و شرها، نه خواستاری شراب تلخ. به طور کلی، با استنباط از اشعار خواجه نمی توان به ضرس قاطع گفت که او شراب می نوشیده است یا نه؛ و اصلاً چه لزومی دارد که ما درباره این موضوع کاملاً شخصی او بحث و گفت و گو کنیم. در مورد گناه هم، حافظ بنا به عقاید اشعریان می فرماید:

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ

تو در طریق ادب باش و گو گناه من است

در هر حال، ناقد محترم، برخلاف نظر آقای پورنامداریان، عقیده دارند که حافظ شراب می نوشیده و چنین گناهی را مرتکب می شده است و این بیت حافظ را دلیل می آورند که:

نه من از پرده تقوی به در افتادم و بس

پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

در مورد سهوردی هم که استاد پورنامداریان سخن کافه محققان و آشنایان با فلسفه را نقل کرده اند، ایشان نشان داده اند که از این مقولات آگاهی چندانی ندارند. ضمناً مرقوم فرموده اند که «تئوری «انسان برزخی» نیز یکی از ضعیف ترین این کوشش هاست». گویا ایشان تئوری را کوشش می دانند!

ایرادی هم از همان قبیل ایرادهای سطحی به رسم الخط کتاب گرفته‌اند و بعد سعه صدر نشان داده‌اند که اینها را رها می‌کنیم. خدا خیرشان دهد. بنده هم از ایشان سؤال می‌کنم که این همه «می‌باشد» در مقاله ایشان چه می‌کند؟ «می‌باشد» را از کدام‌یک از ستون فلسفی و عرفانی و ادبی اخذ فرموده‌اند؟

در پایان مقاله، ناقد محترم، کتاب را (البته قسمت‌هایی از کتاب را) خواندنی، مخصوصاً «در جهت کشف آموزه‌های زیباشناسانه حافظ!» می‌داند. خدا خیرشان دهد.

این بنده اکنون در دامن عمر به سر می‌برم و هر روز منتظر زیارت بویحیی هستم و هر ساعت در دل خود آرزو می‌کنم که جوانانی که قدم در راه علم و تحقیق می‌گذارند، قلم خود را به اغراض آگاهانه و ناآگاهانه آلوده نکنند و به‌خاطر شناخته‌شدن، با سخنان و نوشته‌های منطقی مخالفت نکنند و خود را به دامن بزرگان نیاویزند. والله یعصمنا من الخطاء والزلل.

نامه نقد در بوته نقد

(نقد و بررسی فصلنامه نامه علوم انسانی - شماره ۱)^۱

دکتر قربانعلی قربانزاده سوار^۲

عباس خلجی^۳

چکیده

مقاله حاضر به نقد و بررسی نخستین شماره فصلنامه نامه علوم انسانی می‌پردازد و از همان زاویه‌ای که در مجله به نقد کتب پرداخته شده، ابعاد گوناگون شکلی و محتوایی آن را بررسی می‌نماید. به طور خلاصه، نامه نقد در ترازوی نقد قرار گرفته و به موازات بیان نقاط قوت و ضعف، صوری، علمی و ارزشی این فصلنامه پژوهشی، نگارندگان، پیشنهادهای خود را برای تقویت فرهنگ نقد - در قالب نامه علوم انسانی - ارائه داده‌اند.

کلید واژه

نقد و نقادی، علوم انسانی، جایگاه دانشگاه، مبانی پژوهشهای

تربیتی، اندیشه سیاسی اسلام، اقتصاد نوین، مدیریت اسلامی،

تاریخ فلسفه اسلامی، و ...

مقدمه

دیدگان اصحاب اندیشه و قلم، در بهار ۱۳۷۹ به شماره ۱ فصلنامه علمی و انتقادی

^۱ *. نامه علوم انسانی، فصلنامه شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹.

^۲ **. استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی‌ره.

^۳ ***. دانشجوی دکترای علوم سیاسی.

جدیدی منور گشت که کلام زیبای حضرت مسیح - پیامبر صلح و دوستی و نماد

تساهل و تسامح انسانی - یعنی «**كُونُوا نُقَادَ الْكَلَامِ**» بر جلد آن می‌درخشید و دل‌های شیفتگان علم و معرفت را نورانی می‌ساخت.

اهداف اساسی انتشار این فصلنامه وزین در «یادداشت مدیر مسئول» محترم و «سخن سردبیر» گرامی بیان شده است. حال، باید ابعاد شکلی و محتوایی آن را به بوته نقد گذاشت تا میزان تقید آن به شعار مزبور و همچنین میزان نیل به اهداف ذکر شده، بر خوانندگان عزیز روشن گردد.

امید است که این نوشتار گامی مثبت در پیشبرد اهداف فصلنامه باشد و با رعایت مبانی عدل و انصاف و پرهیز از تنگ‌نظری و غرض‌ورزی، کمکی — هرچند ناچیز — به نهادینه شدن نقد و بررسی علمی و بی‌طرفانه در کشور تلقی شود. در این راه از «نقاد بزرگ» جهان هستی، استعانت می‌جوییم.

الف - نقد و بررسی شکلی

فصلنامه «نامه علوم انسانی»، از حیث «شکلی» حاوی ابعاد مثبت فراوانی است. اما مواردی وجود دارد که قابل نقد بوده و رفع آنها در شماره‌های آتی موجب بهبود کیفیت صوری آن خواهد بود. اکنون به برخی از ایرادات شکلی و پیشنهادهایی جهت رفع آنها، اشاره می‌شود.

رنگ تند (سبز غلیظ) فصلنامه خوشایند هر بیننده‌ای نیست. اگر از رنگ‌های روشن و مطبوع استفاده شود، در جلب نظر بیننده مؤثرتر خواهد بود.

عنوان وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری، بالای نشان (آرم) پژوهشگاه چاپ نشده است؛ بدیهی است مشخص شدن این ارتباط سازمانی بر اعتبار آن می‌افزاید؛ علاوه بر اینکه، احتمالاً طبق قانون، چنین موردی الزامی است.

طرح روی جلد، تیره و کمی مبهم است. و اندازه و قطع آن کوچک به نظر می‌رسد. رفع این نقیصه، بر زیبایی و جذابیت مجله خواهد افزود.

نگرش منتقدانه نشریه نسبت به متون علوم انسانی، به صورت عنوان فرعی در ذیل «نامه علوم انسانی» نیامده است.

شایسته است ترجمه حدیث «**كُونُوا نُقَادَ الْكَلَامِ**» که جلد فصلنامه به زیور آن آراسته گشته و در پشت جلد، متن کامل حدیث و ترجمه آن درج شده است، روی جلد نیز، چاپ شود. البته این سوال برای هر خواننده کنجکاوی باقی می‌ماند که آیا هیچ سخن و حدیثی از رسول گرامی اسلام (ص) و ائمه طاهرین (ع) وجود نداشت که چنین مضمونی را برساند. به هر حال، این کلام به عنوان شعار ثابت فصلنامه مناسب نیست و اگر در شماره‌های بعدی از کلام گهربار دیگر شخصیت‌های اسلامی، به صورت غیر ثابت بهره‌گیری شود، بهتر است.

در صفحه شناسنامه فصلنامه، تناسب عناوین مدیر مسئول، سردبیر و مدیر نشر با اعضای هیأت تحریریه، رعایت نشده است. یعنی اگر ذکر عناوین علمی ایراد نداشته است، چرا از اعضای هیأت تحریریه دریغ شده است. علاوه بر این، عناوین مزبور برای «مشاوران علمی این شماره [۱]:» آورده شده است. دیگر اینکه، آیا عنوان «مهندس» برای مدیر نشر، یک عنوان علمی و فنی است یا ...؟ در این صورت، چرا برای سایر دست‌اندرکاران اجرایی فصلنامه، هیچ عنوانی ذکر نشده است. قابل ذکر است، نام مدیر نشر باید پس از نام مدیر اجرایی مجله ذکر شود.

مطالب «محور مقالات فصلنامه»، مندرج در شناسنامه، در صفحه‌های ۱۳ و ۱۵ تکرار شده است که ضرورتی ندارد. در ذیل «محور مقالات فصلنامه»، حروفچینی مناسبی از حیث حاشیه، صورت نگرفته است. مطالب بند ۱ «تذکر»، در بند ۱۰ تکرار شده است.

شماره صفحات فهرست مطالب، گویای آن است که کمیت بخشهای «مصاحبه با متفکران علوم انسانی و معرفی شخصیتها»، «معرفی مراکز پژوهشی» و «گزارش علمی»، بیش از حد استاندارد و عرف نشریات علمی و پژوهشی است. این نکته در مورد مقالات انتقادی که هدف اساسی انتشار این فصلنامه است بارزتر می‌باشد.

تنها چهار نقد و بررسی کتاب در مقابل چهار مقاله دیگر — دو مقاله پژوهشی، یک مقاله تألیفی و یک معرفی کتاب — قرار گرفته است. این مسأله با ترسیم یک جدول و تحلیل آماری، تبیین می‌گردد.

جدول توزیع فراوانی مطالب فصلنامه نامه علوم انسانی

ردیف	موضوع مطالب	تعداد صفحه	درصد
۱	تعداد کل صفحات فصلنامه	۲۵۰	۱۰۰
۱/۱	تعداد صفحات سفید	۲۳ ص	۹/۲٪
۲	مشخصات ابتدای فصلنامه	۶	۲/۴
۳	مشخصات انتهای فصلنامه و چکیده‌های انگلیسی	۱۲	۴/۸
۵	یادداشت مدیرمسئول و سخن سردبیر	۱۴	۵/۶
۶	مقالات علمی و پژوهشی	۱۵۲	۶۱/۴
۶/۱	نقد و بررسی کتاب	۸۶ ص	۳۴/۴٪
۶/۲	مقالات پژوهشی و تألیفی	۶۶ ص	۲۶/۴٪
۷	مصاحبه و معرفی شخصیتها	۲۸	۱۱/۲
۸	معرفی مراکز پژوهشی	۱۲	۴/۸
۹	گزارش علمی	۲۶	۱۰/۴

کل صفحات فصلنامه به استثنای جلد آن ۲۵۰ صفحه است که ۶ صفحه آن به مشخصات فصلنامه و ۱۲ صفحه آن به چکیده‌های انگلیسی و برگ اشتراک اختصاص یافته است. از «یادداشت مدیرمسئول» تا انتهای «گزارش علمی»، ۲۳۲ صفحه می‌باشد، ۲۳ صفحه سفید است که ۹/۲ درصد صفحات آن را در بر می‌گیرد. ۱۴ صفحه (۵/۶٪) به «یادداشت مدیرمسئول» و «سخن سردبیر» تعلق دارد. در ۱۵۲ صفحه (۶۱/۴٪) به مقالات علمی، پژوهشی و انتقادی پرداخته شده که از این میزان، ۸۶ صفحه (۳۴/۴٪) به بررسی و نقد کتاب اختصاص یافته است، و ۶۶ صفحه دیگر (۲۶/۴٪) مقالات پژوهشی، تألیفی و معرفی کتاب است. در ۲۸

صفحه (۱۱/۲٪) بخش «مصاحبه با متفکران برجسته علوم انسانی و معرفی شخصیتها»، فقط دو مقاله در بزرگداشت علامه محمدتقی جعفری می‌باشد. «معرفی مراکز پژوهشی» و «گزارش علمی» نیز هر یک به ترتیب ۱۲ و ۲۶ صفحه (۴/۸٪ و ۱۰/۴٪) را از آن خود ساخته است. مقایسه این آمار بامعیارهای علمی - پژوهشی و اهداف مجله، بیانگر میزان رعایت اصول لازم و اهداف فصلنامه است.

هر یک از مقالات، به ترتیب در ۱۲، ۱۸، ۲۵، ۲۴، ۳۶، ۱۲، ۱۴ و ۸ صفحه جای گرفته است که تناسب لازم بین حجم آنان وجود ندارد - گرچه این ایراد، با توجه به انتقادی بودن مجله و تنوع متون نقد شده از حیث کم و کیف، قابل چشم پوشی است. توزیع مقالات نیز تناسب لازم با تعداد گروه‌های «شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی» ندارد. یک مقاله درباره جایگاه دانشگاه از دیدگاه امام خمینی، یک مقاله اقتصادی، دو مقاله ادبیات عربی، یک مقاله علوم تربیتی، یک مقاله علوم سیاسی، یک مقاله مدیریت و یک معرفی کتاب فلسفی می‌باشد. با توجه به انتشار اولین شماره فصلنامه باموضوع نقد و جهت گیری انتقادی، جای یک مقاله علمی و پژوهشی درباره موضوع «نقد» که فلسفه و چیستی نقد، اهمیت، کاربرد، و شرایط آن را روشن کند، خالی است. تحلیل تاریخی نقد و بررسی و جایگاه آن در پیشبرد علم و دانش، به نقد متون علوم انسانی کمک شایانی خواهد کرد.

سه پیشنهاد در این زمینه وجود دارد: نخست، اگر توزیع مقالات به گونه‌ای باشد که همه گروه‌ها، مقاله ارائه دهند، بسیار مناسب خواهد بود. دوم، گرایش تخصصی فصلنامه نیز مناسب است. برای تخصصی شدن نشریه، گروه‌های همسو، یک شماره را به خود اختصاص دهند. در این صورت، رقابت سالم باعث پیشرفت خواهد بود. سوم، در هر شماره فصلنامه، بخش ویژه تخصصی به یک گروه یا گروه‌های همسو اختصاص یابد.

عدم تناسب حجم، در مصاحبه با متفکران علوم انسانی و معرفی شخصیتها نیز مشاهده می‌شود. مقاله نخست ۸ صفحه و مقاله دوم ۱۷ صفحه می‌باشد. اما مهمترین ایراد این بخش آن است که عنوان بخش با محتوای آن هماهنگی ندارد

زیرا مصاحبه‌ای با متفکران علوم انسانی صورت نگرفته است. شایسته بود یک قسمت از مقالات این بخش به مصاحبه اختصاص می‌یافت و یا اینکه عنوان با محتوا هماهنگ می‌شد. البته در مصاحبه باید موضوع نقد و بررسی کتاب و دیدگاه‌های رایج در حوزه علوم انسانی، در کانون بحث قرار گیرد.

میان القاب و عناوین افراد (اعضای هیأت تحریریه، مشاورین، نویسندگان و ...) هماهنگی وجود ندارد. در فصلنامه، گاه القاب دکتر، حجت‌الاسلام و عنوان‌های «عضو هیأت علمی» و «عضو پژوهشکده» دیده می‌شود و گاه خبری از این القاب و عناوین نیست. به طور مثال در ص ۹۷ لقب، عنوان و اسم کامل نویسنده - حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسین اسکندری، عضو پژوهشکده حوزه و دانشگاه - ذکر شده است. در حالی که در ص ۱۷۷ لقب نویسنده - علی‌اکبر رشاد - چاپ نشده، اما عنوان و سمت مدیریتی ایشان آورده شده است. بنابراین، شایسته است، در شماره‌های آینده، روال یکنواخت که با استانداردهای علمی همخوانی داشته باشد، اتخاذ گردد. در مشخصات انگلیسی فصلنامه، عنوان مدیر مسئول Professor ذکر شده که با مشخصات فارسی همخوانی ندارد. در پایان «یادداشت مدیر مسئول» و «سخن سردبیر»، اسامی آنان آمده است که لازم و معمول نیست.

عناوین مقالات انتقادی به طور یکنواخت نمی‌باشد. مانند «معرفی، نقد و بررسی ...»، «نقد کتاب ...»، «بررسی کتاب درسی ...» و «نقد و بررسی ...» به منظور رعایت هماهنگی و جلوگیری از سردرگمی خوانندگان، پیشنهاد می‌شود: اولاً یکنواختی عنوان مقالات رعایت شود. ثانیاً یک عنوان دقیق علمی برای مقالات انتخاب شود که بیانگر محتوای مقاله باشد. اگر در کنار چکیده مقالات، کلید واژه‌های علمی درج شود، یکی از معیارهای علمی و پژوهشی بودن فصلنامه به شمار خواهد رفت و برای جست و جوی مطالب مورد نیاز، مفید خواهد بود.

صفحه‌پردازی و حاشیه‌گذاری فصلنامه به شیوه رایج نشریات علمی نیست و همانند کتاب می‌باشد. یعنی صفحه‌بندی کتاب، یک ستونی است در حالی که در مجلات، دو ستونی می‌باشد. همچنین در مجلات علمی مطالب مهم مقاله به

صورت درشت و تیره در میان مطالب، خودنمایی می‌کند که در «نامه علوم انسانی» چنین چیزی مشاهده نمی‌شود. ارجاعات و زیرنویسهای این فصلنامه نیز به صورت کتاب است و همچون مقالات علمی در آخر مقالات آورده نشده است. عنوان مقاله‌ها باید در داخل صفحات به صورت مجله‌ای درآید. زیرا در نشریات ادواری، عنوان نشریه و مقاله در وسط طرفین صفحه نشریه و یا در پایین آن آورده می‌شود. ضمن اینکه مشخصات دقیق و کامل نشریه و مقاله، باید در همه صفحات نشریه ذکر گردد.

ایرادات فاحش ویرایشی در فصلنامه مشاهده می‌شود که مستلزم ویرایش ادبی درخور، با به کارگیری ویرایشگران مجرب و کارآمد است. به طور نمونه، می‌توان به نحوه استفاده از علائم اشاره کرد. در ص ص ۱۹۹ و ۲۰۲ برای جدا کردن جملات و عبارت از ویرگول «،» و در ص ص ۲۰۱ و ۲۰۲ از علامت نقطه ویرگول «؛» استفاده شده است. اسامی خاص اگر به صورت «ایرانیک» و «قلم سیاه» و در داخل «گیومه» آورده شود، بهتر است؛ مانند اسامی خاص در بند اول ص ۶۶، «واردن» در ص ۳۴ و «دایک» در ص ۵۶. سطر آخر ص ۱۱۴ و سطر اول ص ۱۱۵ مشابه است. مطالب انتهای صفحه ۱۱۲، به صورت ناقص پایان یافته مطالب صفحه بعد به گونه‌ای آغاز شده که ابهام دارد.

اغلاط املائی در فصلنامه مشاهده می‌شود. مانند آرمانهای اقتصادی در ص ۵۳ که آرمانیهای اقتصادی چاپ شده است. کلمه «انتشارات در صفحه شناسنامه نیز انتشارات شده است.» «بنی قریظه» در ص ۷۸ به صورت «بنی قریضه» نوشته شده است. در ترجمه انگلیسی مفاد روی جلد، در پشت جلد فصلنامه، برخی اغلاط املائی مشاهده می‌شود که رفع آنها ضروری است و دقت بیشتر در شماره‌های بعدی را می‌طلبد. به طور مثال: «نبوی» به «Naba» ترجمه شده است. علاوه بر این، آیا ترجمه عنوان نشریه لازم است؟

متن فصلنامه با قلم درشت به چاپ رسیده است که در مجلات علمی مرسوم نیست.

برای متن و چکیده، حروف چینی مناسبی صورت گیرد؛ بویژه برای چکیده

مقالات که قلم مناسب انتخاب نشده و جذاب نیست.

ب - نقد محتوایی

«یادداشت مدیر مسئول» به ضرورت و اهداف انتشار مجله علمی و پژوهشی جدید پرداخته است. اما محتوای آن از محتوای یک سرمقاله ژورنالیستی فراتر نیست. در صورتی که فصلنامه معتبر علمی - پژوهشی، مطالب غنی تری را می‌طلبد تا هر خواننده‌ای، بویژه صاحبان فکر و اندیشه و تشنگان علم و معرفت را اقناع نماید. امید است در شماره‌های آتی، شاهد مطالب وزین تر مدیر مسئول باشیم.

«سخن سردبیر» درباره نقادی و شیوه‌های شایسته آن است که در تبیین آن به طور نسبی موفق بوده است. اما نثر آن با سبک علمی و پژوهشی فاصله داشته و به خطابه شباهت دارد. بخشی از مطالب، درصدد تبیین عواقب سوء انتقاداتی است که فارغ از هرگونه احساس مسئولیت، بدون رعایت تقوا و انصاف و وجدان انسانی، و با توسل به دروغ و تهمت در پی شکست رقبا و ترویج عقیده و نظر خود می‌باشد. هدف آن، شناسایی بیماری شایع در جامعه فکری و فرهنگی و بویژه مطبوعات کشور می‌باشد که قابل تقدیر است. اما متأسفانه با ایراد به بخشی از مطبوعات، پا را از حریم پژوهش علمی بیرون نهاده و ناخواسته وارد حیطه سیاست شده است.^۱

مقاله «جایگاه دانشگاه از دیدگاه امام خمینی (ره)» به تبیین مبانی اندیشه امام خمینی درباره دانشگاه پرداخته است و موضوعات: اهمیت دانشگاه، اسلامی شدن دانشگاه، و نفوذ افکار غربی و شرقی بررسی گردیده و ایجاد آرامش در دانشگاه و الگوسازی برای ملل دیگر، به عنوان راه حل معرفی شده است.

این مقاله، با یکی از اهداف فصلنامه، یعنی «بررسی و تحلیل مبانی علوم انسانی» منطبق است. اما مبانی اندیشه امام خمینی درباره دانشگاه، کلی تر از رشته‌های علوم انسانی است و همه رشته‌های دانشگاهی را در بر می‌گیرد. شایسته

^۱. ر. ک. صص ۸-۹.

بود که نگارنده، مبانی اندیشه امام خمینی در خصوص علوم انسانی را به صورت مشخص بررسی و تبیین می‌کرد. البته این نقیصه را می‌توان در شماره‌های بعدی برطرف ساخت و از مبانی کلی به مبانی خاص رسید. برای بهره‌گیری از نظریات امام خمینی و مقام معظم رهبری در حوزه علوم انسانی لازم است، مقالات علمی - پژوهشی وزینی نگارش یابد که هم باعث اعتبار فصلنامه گردد و هم اینکه خدای نکرده خدش‌های به چهره این اندیشمندان بزرگ وارد نشود.

با این وجود، این پرسش باقی است که آیا علاوه بر «سخن سردبیر»، چاپ مقاله دیگری از ایشان، در یک شماره مطلوب است. آیا این مسأله، فقر تعداد مقالات انتقادی و علمی فصلنامه را به ذهن خوانندگان متبادر نمی‌سازد؟!

مقاله «بحثی مقدماتی درباره مبانی نظری - علمی پژوهش‌های تربیتی در نظام اسلامی» در پی تبیین ماهیت پژوهش و مبانی علمی - نظری در نظام اسلامی است که با «بررسی مبانی علوم انسانی» متناسب است. عناوین و مفاهیم کلی و کلیدی برای نتیجه‌گیری علمی و کاربردی از مسائل بنیادین تعلیم و تربیت در جامعه اسلامی، از ویژگی‌های آن است. نتیجه‌گیری مختصر و مفید بروزانت آن افزوده است. البته صفت «مقدس» در یک مقاله علمی، موضع جانبدارانه نویسنده را می‌نمایاند و از ارزش علمی آن می‌کاهد.^۱

نمودار «منابع کسب علم و معرفت» - همانگونه که نویسنده یادآور شده است - یک طبقه‌بندی مقدماتی است و نیازمند بررسی و اصلاحات است تا به یک طبقه‌بندی کامل و اثبات شده تبدیل گردد. این مسأله به صاحب‌نظران علوم تربیتی واگذار می‌شود. اما آنچه در یک نگاه کلی به نظر رسیده، بیان می‌شود:

۱- در ذیل تقسیم مجربات می‌توان عنوان «تجارب گروهی یا قومی و قبیله‌ای» را افزود. زیرا تجارب گروهی یا قومی و قبیله‌ای که اعم از تجارب فردی است و در حد تجارب ملی - فرهنگی نمی‌باشد، نادیده انگاشته شده است.^۲

^۱. ر.ک. ص ۴۵.

^۲. ر.ک. ص ۳۶.

۲- عنوان «برون منشأ»، با توضیحات زیرمجموعه آن تطابق کامل ندارد.^۱ زیرا «سندیت»، از منابع کسب علم و معرفت به شمار نمی‌آید. بلکه در پی اثبات اتقان و حقانیت منابع برون منشأ است. دست کم می‌توان چنین گفت که سندیت با مفاهیم زیرمجموعه خود، سازگاری ندارد. بنابراین به جای آن عبارت «اسناد»، پیشنهاد می‌شود.

مقاله «علم اقتصاد نوین از دیدگاه مکاتب روش‌شناسی» در ردیف بررسی مبانی علوم انسانی است که با نگرش بیرونی به علم اقتصاد و دقت در روش‌شناسی مبانی نظریه‌های اقتصادی، به تبیین ماهیت علم اقتصاد می‌پردازد. ارزیابی دقیق مقاله مستلزم نقادی آن توسط صاحب‌نظران علم اقتصاد است. ایراد آن، استناد به تعداد کمی از منابع و مآخذ مندرج در کتابنامه مقاله، است. علاوه بر این، برای مقالات علمی، کتابنامه تهیه نمی‌شود.

معرفی و نقد و بررسی کتاب «الادب العربی و تاریخه حتی نهائیه العصر الاموی»، عنوان مقاله دیگر است. معرفی مختصر کتاب در ابتدای مقاله کار پسندیده‌ای است. در زیرنویس‌های صفحات ۸۸ - ۷۷ مشخصات تقریباً کامل کتاب مورد نقد تکرار شده است. در حالی که به استثنای بار نخست، عبارت «همان» با شماره صفحه، کفایت می‌کرد. این ایراد زمانی حالت جالب به خود می‌گیرد که مولف مقاله، در بند آخر صفحه ۸۷ دقیقاً همین ایراد رابه نویسنده کتاب وارد ساخته است. معرفی کتاب در ۱۲ صفحه و نقد و بررسی آن در ۸ صفحه آمده است. در نتیجه، معرفی کتاب، هدف اصلی مقاله، یعنی نقد و بررسی راتحت الشعاع قرار داده است.

مطالب بند ۶ صفحه ۸۹، کمی مبهم است که احتمالاً یک سطر جا افتاده است. در بند ج ص ۹۱، تاریخ ق. ه. و ق. ه. اولاً یکنواخت ذکر نشده، ثانیاً توضیح این علامات بعداً آمده است که لازم بود همزمان با آنها باشد. به طور کلی ایرادات خود رابه صورت دقیق و مستند ارائه داده و با احترام از نویسنده کتاب یاد کرده است که

^۱. ر.ك. ص ۴۱.

شیوه مناسب نقادی است.

مقاله دیگر، به نقد کتاب «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر» پرداخته است. در مقاله، پیشنهاد شده که بهتر بود عنوان کتاب به «افکار سیاسی اسلامی معاصر» ترجمه شود. این سؤال مطرح می‌شود که چرا کلمه Thought به معنای اندیشه و فکر، به صورت جمع (افکار) ترجمه شده است. علاوه بر این، «افکار»، واژه عربی و «اندیشه»، کلمه فارسی است.

مقاله، بدون معرفی کتاب و توضیح ساختار و نقد شکلی آن، به نقد محتوایی کتاب پرداخته است. علاوه بر آن، بدون ذکر نقاط قوت (احتمالی) کتاب، نقاط ضعف کتاب، نقد شده است که شایسته یک نقد علمی بی‌طرفانه و منصفانه نیست. مضافاً، مسائل سیاسی روز کتابی که در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی به رشته تحریر درآمده و نویسنده آن فوت شده، نسبت داده می‌شود. مطالب ذیل عنوان اشکالات سیاسی و اعتقادی^۱ شاهد مدعا است.

یکی از نقدها، این است که چرا نویسنده به اندیشه بنیانگذاران انقلاب اسلامی نپرداخته است. در حالی که، اندیشه‌های امام خمینی و برخی دیگر، در کتاب آمده است. علاوه بر آن، کتاب، قبل از وقوع انقلاب اسلامی، مراحل تحقیق و پژوهش خود را طی کرده و ۲ سال پس از پیروزی انقلاب منتشر شده است. در واقع، اجل به نویسنده مهلت نداد تا در فرصت مناسب کانون پژوهش را بر انقلاب اسلامی و اندیشه رهبران آن متمرکز نماید.

در صفحه ۱۰۴ بروشنی از حریم نقد علمی خارج گشته و با انتقاد ژورنالیستی از آزادی و دموکراسی، وارد حریم نقد سیاسی شده است. نویسنده کتاب، طرفدار دموکراسی و آزادی بی‌بند و بارانه قلمداد گردیده و به پیروی از سیاست دین ستیزی غرب برای تسلط بر ایران متهم می‌شود.^۲ در زیرنویس ص ۱۱۸، به صراحت به نام دین اسلام، به دموکراسی و اکثریت تاخته و نتیجه گرفته است: «... از نظر دین،

^۱. ر.ک صص ۱۳۲-۱۱۲.

^۲. ر.ک صص ۱۱۵-۱۱۴.

دمکراسی هم مثل دیکتاتوری، محکوم است.» اما مبانی استنباط این نظر و در واقع دلایل، اسناد و شواهد محکمی ارائه نداده است.

سکوت مؤلف درباره اندیشه بنیانگذاران انقلاب اسلامی بویژه امام خمینی، دلیلی بر رد نظریه ولایت فقیه و رجحان دمکراسی از سوی وی قلمداد شده و مورد نکوهش قرار گرفته است. در حالی که در این مورد به ضرس قاطع نمی‌توان ابراز عقیده کرد. اگر نویسنده کتاب در قید حیات بود و این سکوت ادامه می‌یافت، شاید محملی برای این فرضیه وجود داشت.

بررسی کتاب «موجز علوم القرآن» در مقاله دیگر آمده است. امتیاز مقاله این است که زیستنامه مختصر نویسنده را ارائه داده و ساختار کتاب را تشریح نموده است. سپس ضمن بیان نقاط قوت کتاب، به کاستی‌های آن پرداخته و محترمانه به مترجم کتاب تذکراتی داده است. جالب است که ناقد به هر دو متن عربی و فارسی کتاب دسترسی داشته و آنها را، همزمان نقد نموده است.

آخرین بررسی به «نقد و بررسی کتابهای نظام مشارکت ... و نظام مدیریت ...» اختصاص یافته است که ابتدا با رعایت حرمت نویسنده، مبانی نظری وی نقد و رد گردیده است. سپس به صورت مصداقی، ایرادات وارده بر کتاب، را مطرح و پاسخ لازم داده شده است. این شیوه، امتیاز بزرگی است. مهمترین ایراد وارده به کتاب، تفسیر به رأی آیات قرآن دانسته شده و تعمیم معنای مصدری به مشتقات آن را تذکر داده است. در پایان پیشنهاد شده که نویسنده کتاب با عنایت به تأکید بر «مشارکت»، از مشارکت صاحب‌نظران در این زمینه بهره جوید.

معرفی کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی» آخرین مطلب بخش مقالات است که در آن بحث مقدماتی درباره تاریخ فلسفه اسلامی و کاستی‌های آن ارائه شده و نویسندگان کتاب و آرای متضاد آنان معرفی گردیده است. سپس به صورت شکلی و محتوایی به صورت توأمان، به معرفی کتاب و مطالب آن پرداخته که در هدف خود، موفق بوده است.

در بخش «مصاحبه و معرفی شخصیتها»، نیز دو مقاله در نکوداشت علامه فقیه محمدتقی جعفری به چاپ رسیده است. در مقاله نخست، پس از معرفی مقدماتی

علامه، شخصیت ایشان، حول سه محور دینی - فقهی، علمی - فلسفی و اخلاقی تبیین شده است. در برخی موارد اصطلاحات خطابی مانند رحمه الله علیهم اجمعین^۱ مشاهده می شود چون این مقاله قبلاً در کنگره نکوداشت مرحوم علامه جعفری ارائه شده است، شایسته بود مقاله جدیدی که حاوی نکات جدیدی از ابعاد مختلف شخصیت آن مرحوم باشد، چاپ می گردید.

مقاله دوم، از تلفیق دیباچه یادنگار نکوداشت منزلت علمی علامه جعفری و خلاصه سخنرانی مؤلف دیباچه، در مراسم بزرگداشت علامه جعفری، تهیه شده است. با توجه به انتشار قبلی آن، زیننده بود، مقاله جدیدی درباره سایر ابعاد آراء و اندیشه های وی، به نگارش در می آمد.

در این مقاله، اشتباهات فاحشی در تاریخ حوادث به چشم می خورد. در صفحه ۱۷۸، شماره ۲ دوران رشد و بالندگی، تاریخ ه. ق. ه. ش ذکر شده است. احتمالاً سال ۱۳۵۹ تا ۱۲۶۳ ه. ق صحیح است که مصادف با سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ ه. ش می باشد. نویسنده، از ابتدای مقاله از تاریخ ه. ق. بهره برده است، دلیل اینکه چرا در این مورد از تاریخ ه. ق. بهره جسته، مشخص نیست. تاریخ هجرت به حوزه قم احتمالاً، ۱۳۶۲ ه. ق یعنی ۱۳۲۶ ه. ش صحیح است که ۱۳۶۲ ه. ش ذکر شده است. تاریخ مندرج در بند ۳ صفحه ۱۷۸، ۱۳۶۵ ه. ش است که به احتمال زیاد ۱۳۳۰ ه. ش صحیح باشد.

مقاله، مشحون از اصطلاحات متعارف در سخنرانی های پرشور، مانند رضوان الله و سلامه علیهم اجمعین^۲ است که در رثای بزرگان ایراد می شود. که چندانزیننده یک مقاله و مجله علمی و پژوهشی نیست. سخن ادیبانه و شورانگیز،^۳ زیننده مقالات ادبی و سمینارهای نکوداشت است. برخی لغات عربی مانند «علی

۱. ر.ك. ص ۱۷۰.

۲. ر.ك. ص ۱۷۹.

۳. ر.ك. صص ۱۸۱-۱۸۰.

التناب» و «النهاییه»^۱ که در زبان فارسی امروز معمول نیست، به کار رفته است.

از نقاط قوت مقاله، شرح مبسوط انسان شناسی علامه جعفری است.

معرفی مراکز پژوهشی کشور، از بخشهای دیگر است که به معرفی پژوهشگاه علوم انسانی پرداخته شده است. در معرفی اعضای شورای عالی، ریاست شورای پژوهشی و حوزه معاونت‌ها، اسامی مسئولین مربوطه ذکر نشده و از بیان سوابق علمی و پژوهشی و مدیریتی آنها - هرچند به اختصار - دریغ شده است. امید است، کاستی مزبور در شماره‌های آتی برطرف شود. این ایراد زمانی آشکارتر می‌شود که در بخش گزارش علمی، مسئولین گروه‌های شورای بررسی متون و حتی مسئولین قبلی آن، معرفی شده‌اند.

در ص ۱۹۹ معاونت اداری - مالی پژوهشگاه، تحت عنوان معاونت آموزشی قرار گرفته است که به نظر می‌رسد یک اشتباه ویرایشی باشد. زیرا شماره آن باید ۳ باشد. علاوه بر این، هیچ توضیحی در مقابل «معاونت اداری - مالی» و وظایف آن نیامده است. احتمالاً فهم وظایف آن توسط خواننده، بدیهی شمرده شده است.

بخش «گزارش علمی»، به اولین همایش شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی اختصاص یافته است. این گزارش، به تشریح ساختار و فعالیت اداری - پژوهشی گروه‌های شورای بررسی متون، بیشتر از گزارش علمی شباهت دارد. در واقع، جنبه علمی و پژوهشی ندارد. در نحوه گزارش گروه‌ها، وحدت رویه مشاهده نمی‌شود. یعنی رؤسای گروه‌ها در مورد نحوه ارائه گزارش، هماهنگی نداشته‌اند. دست کم این هماهنگی باید توسط ویراستار متن به عمل می‌آمد.

از نقاط قوت گزارش، معرفی رؤسای گروه‌ها و حتی رؤسای سابق آنها می‌باشد که باعث آشنایی خواننده با آنان می‌گردد. اگر مختصری از درجات علمی و سوابق پژوهشی آنان، سخن به میان می‌آمد، پسندیده بود. متأسفانه در پایان گزارش، یک جمع‌بندی مختصر و مفید درباره نتایج همایش به عمل نیامده است.

در مجموع، نفس انتشار نشریه‌ای با هدف نقد و بررسی زوایای گوناگون

^۱. ر.ک. ص ۱۷۹.

رشته‌های تحصیلی دانشگاهی، در خور تقدیر می‌باشد. امید است، با بهبود ابعاد
شکلی و غنای جنبه‌های محتوایی آن، اهداف فصلنامه تحقق یابد.

نقد بر نقد:

«پاسخی به مقاله نامه نقد در بوته نقد»

دکتر سید فضل الله موسوی^۱

اشاره

مقاله پیشین، نقدی بود بر شماره اول فصلنامه «نامه علوم انسانی». از آنجا که قسمت بیشتر مقاله‌های این فصلنامه نقد کتب و متون علوم انسانی است و ما بر این تأکید داریم که نقد درست و سازنده می‌تواند وسیله رشد و شکوفایی شود، این نقد را که راجع به خود فصلنامه است، چاپ کردیم تا خود نیز مصداق تحقق ادعای خود باشیم و نقد را بر خود نیز لازم دانستیم چرا که کار ما نیز کار بشری است و طبیعتاً بدور از نقص و عیب نیست.

اما برای اینکه حق مطلب ادا شود و نویسندگان محترم مقاله با کمال راحتی آنچه را در بوته نقد گذاشته و به نقد آن پرداخته‌اند، بطور کامل مشاهده کنند، مقاله ایشان را بدون کم و کاست و دخل و تصرف و ویرایش چاپ کردیم تا مطلبی عوض نشده باشد، علی‌رغم اینکه ممکن است همه مطالب آن مورد قبول ما نباشد. به هر حال، ضمن انجام دادن چنین کاری، لازم دانستیم به نکاتی اشاره کنیم.

در خصوص برخی موارد شکلی نظیر رنگ روی جلد، ذکر نام وزارتخانه مربوط، ترجمه حدیث روی جلد و عناوین مربوط به اعضای هیئت تحریریه، کلیدواژه و غیره نظرهایی مناسب ارائه شده است که تا حد مقدور به اعمال پیشنهادها در شماره‌های بعدی اقدام شد و می‌شود.

— در خصوص اینکه چرا حدیث روی جلد از امامان معصوم (علیهم‌السلام)

^۱*. دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

نیستند، شایان ذکر است که اولاً مطالبی که از قول پیامبران سلف ذکر می‌شود و در کتب معتبر دینی ما وجود دارد، معمولاً از طریق معصوم (علیهم‌السلام) نقل شده است و بنابراین آنها را تأیید کرده‌اند؛ ثانیاً تا آنجا که تلاش شد، حدیثی که مطابقت این چنین با محتوای مجله داشته باشد، از امامان معصوم (علیهم‌السلام) یافت نشد؛ ثالثاً اگر سخنان حکمت آمیزی وجود داشته باشد که با شرع، کتاب و سنت مخالف نباشد، طرح آنها ظاهراً نباید اشکالی داشته باشد. به هر حال، اگر خوانندگان محترم و نیز نویسندگان ارجمند حدیث مناسبی از این نوع یافتند، برای ما ارسال دارند تا به درج آن بر روی جلد اقدام شود.

— در مورد توزیع نشدن متناسب مقاله‌ها با تعداد گروه‌های شورای بررسی متون (که ۱۲ گروه هستند) شایان ذکر است که طبیعتاً نمی‌توان در هر شماره از کلیه گروه‌ها مقاله داشت؛ بنابراین، در شماره اول از چند گروه متنوع مقاله‌هایی ارائه شد.

— درباره این ایراد که بهتر بود ضمن نقد کتاب‌ها، مقاله‌ای هم در خصوص خود موضوع نقد درج می‌شد، باید گفته شود که سخن سردبیر در شماره اول به همین دلیل طولانی شد؛ و آنچه معمولاً در یک یا دو صفحه نوشته می‌شود، در ده صفحه نوشته شد تا در باب نقد، چگونگی و هدف آن مطالبی ارائه شود، هر چند که قطعاً حق مطلب بطور کامل ادا نشده ولی محتوای آن در همان راستا بوده است. به هر حال، هنوز نیاز هست که در این خصوص مطلب نوشته شود؛ و امید است که در شماره‌های آتی، مقاله‌های تهیه‌شده در این باره ارائه شود.

— ایراد دیگری که مطرح شد، این است که هر شماره‌ای به یکی از رشته‌های علوم انسانی اختصاص یابد یا حداقل مقاله‌های گروه‌های همسو در هر شماره درج شود. این پیشنهاد هر چند از جنبه‌های مختلف بسیار خوب و متین است، معمولاً در مراحل اولیه انتشار هر نشریه که تعداد مقاله‌ها کم است، به‌ویژه اینکه باید در هر رشته‌ای مقاله‌های کافی وجود داشته باشد، عملی نیست. امید است که در آینده با ارسال مقاله‌های بیشتر در تمامی رشته‌های علوم انسانی، به این پیشنهاد جامه عمل پوشانده شود، که خوشبختانه چنین شد و فصلنامه از شماره ۸ به بعد تخصصی شده و هر شماره به یک رشته اختصاص یافته است.

— در نهایت باید اضافه کنیم که به غیر از مسائل و نقایص شکلی یک نشریه که می‌توان آنها را به اختصار و به صورت جملات خبری بیان کرد، این کار در خصوص محتوای مقاله‌ها به سادگی امکان ندارد و اگر هم انجام شود، نمی‌توان آن را به عنوان کاری عمیق و علمی تلقی کرد. به عبارت دیگر، نقد محتوایی یک مقاله علمی، خود به مقاله‌ای علمی و مستند نیاز دارد که با بیان چند سطر یا حداکثر نصف صفحه (آنطور که در مقاله مورد نظر به بررسی آنها پرداخته شده است) نمی‌توان به آن خواسته نایل آمد و مقاله‌ای را از لحاظ محتوایی نقد و بررسی کرد. از این رو، این ایراد بر نویسندگان محترم مقاله حاضر وارد است که چطور می‌توان کل یک مجله را که حدود ۲۵۰ صفحه و حاوی ده مقاله است، با یک مقاله ۱۲ صفحه‌ای هم از جهت شکلی و هم از حیث محتوایی بررسی کرد (نیمی شکلی و نیمی محتوایی)؟ چنانکه عنوان شد، اگر بررسی شکلی آن هم امکان داشته باشد، بررسی محتوایی آن به گونه‌ای عمیق و علمی امکان‌پذیر نیست. بنابراین، پذیرش نقدهای محتوایی در خصوص هر یک از ده مقاله مندرج در فصلنامه شماره ۱ به این سادگی و اجمالی به دور از انصاف است. به ویژه آنکه برخی مقاله‌ها را به طور کلی به «ژورنالیستی بودن»، «فاصله داشتن از سبک علمی و پژوهشی»، «خطابه‌ای بودن»، «پارا از حریم پژوهشی - علمی بیرون نهادن»، «ناخواسته وارد حیطه سیاست‌شدن»، «از حریم نقد علمی خارج گشته و وارد حریم نقد سیاسی شده است» متهم کرده‌اند.

از این رو، به نظر می‌رسد در خصوص نقد محتوایی مقاله‌های شماره یک فصلنامه، بررسی نویسندگان محترم، سلیقه‌ای، ظاهری و اجمالی است؛ و برای آنکه مقاله از این حالت درآید، هم به تخصص در همه رشته‌های مرتبط با مقاله‌های مذکور نیاز هست و هم صفحات زیادتری را برای نقد و بررسی دقیق و علمی لازم دارد.

در هر حال، ضمن تشکر فراوان از نویسندگان محترم مقاله «نامه نقد در بوته نقد» که از نظرهایشان در مواردی بهره‌مند شدیم و آنها را به کار گرفتیم و خواهیم گرفت، از آنها تقاضا می‌کنیم در خصوص رشته‌هایی که در حیطه مطالعه و تخصص آنها

است، مقاله‌هایی را در نقد مبانی و نقد کتاب‌ها برای ما ارسال دارند تا در شماره‌های آتی پس از اظهار نظر داوران محترم به چاپ آنها اقدام شود؛ و خوشبختانه ما برای اثبات ادعا و حسن نیتمان، در شماره حاضر مقاله ایشان را چاپ کردیم و مختصراً به ایرادهای آنان پاسخ گفتیم.

در پایان، از این بزرگواران که فصلنامه ما را با حسن نیت و دقت، مطالعه و نقد و بررسی کرده‌اند، تشکر می‌کنیم.

Contents

Editor in chief 's Note

Articles:

- A new word on criticism (Seyyed Fazlullah Mousavi)
- A criticism on: ``A new word on criticism" (Seyyed Kāzem Akrami)
- Criticism on criticism: A reply to seyed kāzem Akrami's article Published in the present issue. (Seyyed Fazlullah Mousavi)
- Beyond Two Criticisms (A.A)
- Book review: *Shared concepts in Persian and Arabic literature* (Abbās Eqbāli)
- A Criticism on the book review:*Shared concepts in persian and Arabic literature* (Hassan Ali Turkamān)
- Will The Criticisms be appreciated? (Mohammad Javād Shari`at)
- Journal of Humanities in the crucible of critisim, (Dr. Ghorbānali Ghorbānzādesavār & Abbās khalaji)
- Criticism on criticism: A reply to the article `Journal of Humanities in the crucible of critisim' (Seyyed Fazlullah Mousavi)

English Abstracts

Journal of Humanities

ISSN 1605-9212

No. 15; Winter & Spring 2007

Issue Topic: Criticism on Criticism

Articles:

- A new word on criticism
- A criticism on: ``A new word on criticism"
- Criticism on criticism: A reply to seyed kâzem Akrami's article Published in the present issue
- Beyond Two Criticisms
- Book review: *Shared concepts in Persian and Arabic literature*
- A Criticism on the book review: *Shared concepts in persian and Arabic literature*
- Will The Criticisms be appreciated?
- Journal of Humanities in the crucible of criticism
- Criticism on criticism: A reply to the article `Journal of Humanities in the crucible of criticism'

IHCS

Mailing Address

نشانی

Institute for Humanities & Cultural

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

Studies (IHCS)

P. O. Box: 14155-6419,

تهران، صندوق پستی ۶۴۱۹ – ۱۴۱۵۵

Tehran, Iran

Tel: (98)(21) 88036320, Fax:

تلفن: ۸۸۰۳۶۳۲۰ (۰۲۱)، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۲۰ (۰۲۱)

(98)(21) 88036320

E-mail:

Ensani@ihcs.ac.ir

www.ihcs.ac.ir

***Nāme-ye `Olum-e Ensāni* Subscription Order Form**

Surname..... Name..... Education.....
Beginning with vol. / Date.....
Address..... Country /
State / City / Zip code.....
P.O. Box..... Tel..... Fax.....
Telex..... E-mail.....

Prices (Quarterly)

Iran Individuals (postage included): Rls 43000
Countries and Middle East: \$ 45
Institutes: Rls 47000
Canada, Australia, U.S.A.: \$55

Outside Iran
Nearby

Britain,

Please return this form with your check to Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS) to P.O. Box 14155-6419, Tehran, Iran, Tel.: (98) (21) 88036320, E-mail: Ensani @ ihcs. ac. ir.

.....
.....

برگ اشتراک دوفصلنامه «نامه علوم انسانی»

برای اشتراک نامه علوم انسانی، لطفاً حق اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۴۰ نزد خزانه بانک مرکزی قابل پرداخت در کلیه شعب بانکی ملی، به نام پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی واریز و اصل سند بانکی را همراه با برگ تکمیل شده اشتراک به نشانی دفتر فصلنامه ارسال فرمایید.

بهای اشتراک برای دو سال (۴ شماره)

در ایران { برای افراد (با احتساب هزینه پستی): ۴۳۰۰۰ ریال در خارج { برای کشورهای همسایه و خاورمیانه: ۴۵ دلار

برای موزه‌ها: ۴۷۰۰۰ ریال برای اقیانوسیه، امریکا، انگلستان و کانادا: ۵۵ دلار

مشخصات مشترک

نام خانوادگی..... نام..... میزان تحویلات..... نام
موزه..... تاریخ آغاز اشتراک.....
نشانی..... کد پستی..... صندوق پستی.....
تلفن..... فاکس.....

نشانی دفتر دوفصلنامه

تهران، بزرگراه کردستان، خ ۶۴، کد پستی ۱۴۳۷۴، صندوق پستی ۱۴۱۵۵/۶۴۱۹، فاکس ۸۸۰۳۶۳۱۷، تلفن ۸۸۰۳۶۳۲۰، (داخلی ۲۳۴)، ۸۸۰۴۶۸۹۱-۳

E-mail: Ensani @

ihcs. ac. ir

.....
.....

Journal of Humanities

Licensed to: Institute for Humanities and Cultural Studies
Director in charge: Professor Mehdi Golshani
Editor in chief: Dr. Seyyed Fazlullah Mousavi
ISSN: 1605-9212

Editorial board:

Dr. Eskandari, M. H. (Political Sciences) Member of seminary & university
Dr. Afrouz, Gh. A. (Psychology) Professor, Tehran University
Dr. Alviri, M. (History) Assistant Professor, Imam Sadeq University
Dr. Panāhi, M. H. (Social Sciences) Associate Professor, Allameh Tabataba`i University
Dr. Hosseini, Seyyed A. A. (Education) Professor, Shiraz University
Dr. Dorry Nokurāni, B. (Management) Associate Professor, Shahid Beheshti University
Dr. Afkhami, A. (Linguistics & foreign languages) Professor, Tehran University
Dr. Sedqi, H. (Arabic literature) Associate Professor, Tehran Tarbiyat Mo`allem University
Dr. Ghomi, H. (culture and civilization) Assistant Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies
Dr. Kalbāsi, H. (Philosophy) Assistant Professor, Allameh Tabataba`i University
Dr. Mousavi, Seyyed F. (Law) Associate Professor, Tehran University
Dr. Mirjalili, seyed H. (Economics) Associate Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies
Dr. Nikubakht, N. (Persian literature) Associate Professor, Tehran Tarbiyat Modarres University

Pub. Manager: R. Rahmatpour
Editing: S. J. Shāheri Langroudi
Administration: A. Etemādi Bozorg
English Abstracts: Dr. Hāyede Qomi
Graphic: A. Kāviāni

Typesetting and Page design: F. S. Khoshchehre
Print supervision: S. I. Seyyed Ali
Lithography: Farshive Printing Co.
Published by: The Institute for Humanities and Cultural Studies
press
Mailing address: (IHCS)
P.O. Box 14155-6419, Tehran, Iran
Tel: (98) (21) 88036320, Fax: (98) (21) 88036317
E-mail: Ensani@ihcs.ac.ir
www.ihcs.ac.ir

English Abstracts

A new word on criticism

Sayyed Fazlullah Mousavi¹

The common approach to criticism in society on the one hand and a value decline in the principle of 'calling people to goodness and preventing them from evil doing' (*amr be ma'ruf va nahy az munkar*) on the other, made us try to describe the social bases upon which these two stand through the study of the few sources and narratives available in this respect (cover page *hadith*). The attempt has also been to point out the significance of their relevancy to one another, reasons behind the present approach to criticism as well as the importance of the said principle in the *hadith* and Islamic texts.

A criticism on:

Sayyed Kazem Akrami²

A new word on criticism, Sayyed Fazlullah Mousavi, published in the *Journal of Humanities*, No. 6 & 7, winter 1381 & spring 1382.

Criticism on criticism:

Sayyed Fazlullah Mousavi³

A reply to Sayyed Kazem Akrami's article published in the present issue.

¹1. Associate professor, Faculty of law and political sciences, Tehran University.

²2. Assistant Professor, Tarbiyat Mo`allem University

³3. Associate professor, Faculty of Law and Political Sciences, Tehran University

Beyond Two Criticisms

A. A.¹

As our noble readers may remember, Dr. Mousavi, the Editor - in - chief of the biannual journal of Humanities, contributed an article: "A New Word on Criticism" to Nos. 6 & 7 of the Journal which was reviewed by Dr. Akrami.

As his comments and criticism were debatable, Dr. Mousavi wrote a criticism on his criticism and whilst answering his queries presented further details on the concept of criticism, its principles and restrictions.

This inspired one of our readers to review the three articles mentioned in his: "Beyond the two criticisms", which is published in the present issue.

Book review:

Shared concepts in Persian and
Arabic literature²

Abbas Eqbali³

The closeness of Persian and Arabic cultures, which is derived from, their common human geography, has led to the creation of an interesting number of literary works in poetry and prose. This provides a solid base for comparative studies such as the book considered here. Dr. Damadi's *Shared concepts in Persian and Arabic literature* is one of the best works of its kind, which refrains many good examples.

The present paper is a study of the text as well as the author's interpretations, translations, adopted methods and references. The occasional errors in this valuable Work are also pointed out hoping to be regarded in future edition, if approved the author.

¹ L. L. M., International law.

² Damadi, Sayyed Mohammed, *Shared concept in persian and Arabic literature*, Tehran University Press, (Tehran: 1379/2000)

³ Assistant professor, Kashan University.

A criticism on the book review:

Hassan Ali Turkaman¹

Shared concepts in Persian and Arabic literature, Abbas Iqbali, published in the *Journal of Humanities*, No. 6 & 7, winter 1381 & spring 1382.

Will the criticisms be appreciated?

Mohammad Javād Shari`at²

The present article reviews Dr. `Ali Akbar Afrāsiyābpur's criticism of *gomshode-y-e lab-e daryā/The seashore lost one*³, published in *Hafiz* monthly magazine, No. 4, (July, 2004)

Dr. Shari`at's review is a good representative of impartial criticism, which can serve as a constructive example to those interested in literary criticism.

Journal of Humanities in the Crucible of Criticism⁴

(Study and criticism on *Journal of Humanities*, the quarterly Magazine of Human Sciences, No. 1)

Dr. Ghorbanali Ghorbanzadesavar¹ Abbas Khalaji²

¹ M. A., Persian language and literature

² Professor, Faculty of Literature, University of Isfahan.

³ Taqi Pournāmdāriyān, *gomshode-y-e lab-e daryā/The seashore lost one*, (Tehran: Sokhan, 1382/2003)

⁴ *Journal of Humanities*, The Quarterly magazine of the ``Council of Human Sciences text and book reviews, No. 1, spring 1379/2000.

The present paper is an evaluation of and criticism on the quarterly *Journal of Humanities*, No. 1. It studies the said journal from its structural as well as contextual points of view. Whilst presenting the merits and shortcomings in its structure, context and value constructive suggestions are made by the critiques.

¹2. Assistance Professor, Imam Khomeiny International University.

²3. Ph. D. student, Political Sciences.